



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما الصلوات  
والتسلیمات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ماهنامه موعود ۷۳

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۷۳
۷	مشخصات کتاب
۷	شماره ۷۳ - اسفند ۱۳۸۵
۷	استراتژی برگشت لوله اسلحه
۹	واشنگتن چگونه اسرائیل را به اشغال لبنان ترغیب نمود؟
۱۳	پاپ جدید و روابط میان ادیان
۱۵	خاطرات یک جاسوس - ۴
۱۹	خطبه امام حسین (ع) برای اصحاب
۱۹	مهدی‌گونه شدن
۲۳	گلابانگ
۲۵	الهی نامه نوجوانانه
۲۶	ده گام تا امام زمان (ع) - ۳
۲۷	نسیم
۲۷	هفتمین پرده
۳۱	آداب مسلمانی
۳۱	زهر
۳۲	نقطه ته خط
۳۳	سرباز امام زمان (ع)
۳۴	خورشید پنهان
۳۷	با مؤلفان مهدوی
۳۹	گذری بر اماکن منتسب به امام زمان (ع)
۴۱	دعا، برات حضور

- ۴۲ ..... سیمای حضرت مهدی(ع) در کلام نبوی
- ۴۳ ..... شرحی بر تصویر منتشر شده منسوب به صاحب‌الزمان(ع)
- ۴۴ ..... معرفی میراث مکتوب مهدوی
- ۴۸ ..... شرحی بر تصویر منتشر شده منسوب به صاحب‌الزمان(ع)
- ۴۹ ..... تکنولوژی خنثی نیست
- ۵۴ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## ماهنامه موعود ۷۳

## مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۵ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۷۳ ماهنامه موعود - اسفند ۱۳۸۵ / ماهنامه موعود ناشر چاپی: ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

## شماره ۷۳ - اسفند ۱۳۸۵

## استراتژی برگشت لوله اسلحه

اسماعیل شفیعی سروستانی این روزها به هر مجلس، محفل، سایت و روزنامه سرک بکشی، به نوعی از احتمال تحریم بزرگ و حمله متحدين غربی به ایران و نتایج و پیامدهای آن سخن می‌شنوی. رفت و آمدهای پی‌درپی سیاستمداران به اقصا نقاط عالم، مانورهای نظامی و آزمایش سلاح‌های موشکی و غیره نیز از احتمال حمله خبر می‌دهند. حمله به ایران به خاطر مقاومت در برابر تمامیت خواهی دلتای شوم آمریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی. حمله به خاطر رویکرد به نیروی زاینده و حیات‌بخش دین و دینداری و بالاخره حمله به ایران به خاطر تلاش و مجاهده، در طریق علم و دانش. السلام علی المهدی (عج) این روزها به هر مجلس، محفل، سایت و روزنامه سرک بکشی، به نوعی از احتمال تحریم بزرگ و حمله متحدين غربی به ایران و نتایج و پیامدهای آن سخن می‌شنوی. رفت و آمدهای پی‌درپی سیاستمداران به اقصا نقاط عالم، مانورهای نظامی و آزمایش سلاح‌های موشکی و غیره نیز از احتمال حمله خبر می‌دهند. حمله به ایران به خاطر مقاومت در برابر تمامیت خواهی دلتای شوم آمریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی. حمله به خاطر رویکرد به نیروی زاینده و حیات‌بخش دین و دینداری و بالاخره حمله به ایران به خاطر تلاش و مجاهده، در طریق علم و دانش. بی‌پرده از آن‌جا که مسلمانان تحت هدایت و عنایت آسمانی، سه عنصر اصلی تشکیل دهنده «مثلث کمال» یعنی: دینداری، علم‌ورزی، و مقاومت و پایداری را در جغرافیای شیعه خانه حضرت صاحب‌الزمان (عج) شناسایی و در مسیر کسب مدارج و مراتب آن سیر و سفر می‌کنند، مستحق هجوم فرض شده‌اند. سیر در مراتب این مثلث، در خود و با خود «انکار غرب» و «احیای شرق» را داراست؛ همان‌که از قرن‌ها پیش، مردان صاحب‌نام، نظریه‌پرداز و معماران اصلی تمدن غربی آن را شناسایی کرده بودند و با آگاهی تمام از رشد و نضج آن در شرق اسلامی جلوگیری می‌کردند. نمی‌بایست از نظر دور داشت که به آن قول استاد مرحوم، حقیقت شرق «وحی آسمانی» است. این سه عنصر در سیر اکمالی و به شرط مراقبت، «موجد» تمدن جدید است. در همین جا متذکر این معنا می‌شوم که دستیابی به آگاهی همه جانبه و پیراسته از شائبه‌ها درباره هر یک از سه عنصر ذکر شده و پیوند بنیادین و همه جانبه آن‌ها در قالب یک استراتژی نیازمند صبوری است. غربیان در خاطره خود سابقه شکل‌گیری و نتایج «مثلث کمال» در سرزمین‌های اسلامی و از جمله «شکوفایی اندلس» را دارند و به خوبی پیامدهای احیای آن را می‌شناسند و از همین رو با تمام قوا در برابر رشد و ارتقای تدریجی آن در ایران ایستادگی می‌کنند و از آن در هراسند. شاید بتوان «نشانه رفتن جوانان» به قصد تصرف جان آنان را اساس و روح دو حادثه و ماجرا شناسایی کرد. ماجرای اول تصرف اندلس و دومی رویارویی در عصر حاضر است. در هر دو ماجرا، غرب مسیحی با حيله‌ای و حربه‌ای ثابت وارد کارزار شده است. «بسط فساد و انحراف» در میان جامعه جوان مسلمان به منزله مقدمه تصرف قلعه و برج و باروی سرزمین‌های اسلامی است. تنها در این ماجرا و به شرط کارگر افتادن حيله خصم است که جماعتی جوان از میان سرزمین‌های مسلمان‌نشین در وضعی میان خواب و بیداری درهای قلعه‌ها را بر

روی خصم می‌کشایند و آن‌ها را تسلیم خصم می‌سازند. «مفاسد اخلاقی و انحراف مذهبی» با سرعت هر چه تمام‌تر چنان جان‌ها را متصرف می‌شوند که دیگر هیچ دستی یارای فشار آوردن بر ماشه اسلحه را نخواهد داشت. «مفاسد اخلاقی و انحراف مذهبی» لوله هر سلاحی را به سوی صفوف سپاهیان خودی برمی‌گرداند. اگرچه طی دهه اول و دوم انقلاب اسلامی به انحاء مختلف شاهد جریان‌های مهاجم فرهنگی بوده‌ایم و صورت‌های مختلف عملی آن را مشاهده کرده‌ایم، امّا، در دهه سوم واقعه‌ای جدید سر برآورده است. در آن دو دهه، مهاجمان، استراتژی «ناتوان ساختن دست‌های» جوانان مسلمان را دنبال می‌کردند امّا، در دهه سوم که اینک بیش از هفت سال از آن می‌گذرد، «برگرداندن لوله اسلحه» جوانان مسلمان به سوی مسلمانان به عنوان «استراتژی مهاجمان» قابل شناسایی است. در این مرحله هدف دشمن اجرای چهار طرح: ۱. رویارو ساختن جوانان شیعه و سنی ۲. احیاء فرقه‌ها و نحله‌های مسکوت و نیمه‌جان. ۳. ایجاد فرقه‌های جدید و مدرن ۴. کشاندن جوانان مسلمان به دام کلیساهای تبشیری و بالاخره تضعیف و به خواری کشاندن جوامع مسلمین است. حذف هر یک از اضلاع مثلث کمال یعنی: دینداری، علم‌ورزی و مقاومت، به منزله قبول نقصان و در نتیجه بی‌اثر و یا کم‌اثر شدن تلاش امتی است که سیر و سفر در مسیر کمال را آغاز کرده است. نمی‌بایست فراموش کرد که در تمامیت جغرافیای شرق از حاشیه دریای مدیترانه تا منتهالیه شرق چین تنها ایران است که به دلیل باور ولایی، از ایجاد سازمان «اجتماعی سیاسی» برای محقق ساختن وجوه آفاقی و انفسی دین سخن می‌گوید و آن را لازمه دینداری می‌شناسد و درست به همین خاطر هم در ذات خود نوعی رویارویی با عناصر و عوامل کفر و شرک و نفاق در نظر و عمل را می‌پرورد. آگاهی غرب از: ۱. سابقه شکل‌گیری و اتحاد این سه عنصر (دین و علم و عمل مجاهدانه) در میان سرزمین اسلامی؛ ۲. لزوم پیوستگی این عناصر برای وقوع یک اتفاق متفاوت و اثرگذار؛ ۳. استعداد موجود در شیعه خانه اهل بیت (ع)، ایران با جمعیتی جوان. باعث بوده تا همواره با طراحی و برنامه‌ریزی جدی و همه‌جانبه در صدد جلوگیری از به ثمر رسیدن نهال «دین‌داری و علم‌ورزی و عمل مجاهدانه» در این سرزمین باشند چنان که قرن‌هاست که درباره آن هزینه می‌کنند. بی‌شک خشکاندن ریشه این نهال و بی‌ثمر ساختن آن متضمن نشانه رفتن «جوانان سرزمین اسلامی» به قصد گرفتن «جان آن‌ها» است. این، «استراتژی» اصلی غرب مهاجم و طاغی است. همان که همواره درباره‌اش غفلت شده است. شاید لازم باشد بار دیگر آنچه در «اندلس» در جریان مبارزه غرب مسیحی با مسلمانان برای تصرف اندلس گذشت بازخوانی شود. در دوره جدید دیگر بار ماجرای حيله و حمله غرب برای تصرف اندلس تکرار می‌شود. متأسفانه تاکنون به خاطر غفلت دستگاه‌های فرهنگی مسئول: ۱. وجوه این استراتژی شناسایی نشده است؛ ۲. «طرح و برنامه‌های اجرایی» کشف و تشریح و تبیین نگردیده؛ ۳. ابزار و آلات و عوامل مجری طرح در میان سرزمین‌های مسلمان‌نشین و از جمله ایران شناسایی نشده؛ ۴. برآورد دقیقی از نحوه عمل و نتایج عملکردهای آن عوامل وجود ندارد؛ ۵. راه‌های مقابله، خنثی‌سازی، ترمیم ضایعات، و مسدود ساختن مجاری و منافذ و جبران خسارات جست‌وجو نشده است اجازه می‌خواهم عرض کنم، «حمله آغاز شده و دامن گسترده» است. پیش از آن که حتی یک گلوله شلیک شود. چنان که ذکر شد در «استراتژی برگرداندن لوله تفنگ» حداقل چهار طرح نهفته است که هم‌زمان با هم این طرح‌ها به اجرا در آمده و هر کدام جریانی وسیع را ایجاد کرده‌اند. گفت‌وگو از هر یک از این چهار طرح فرصتی مبسوط را می‌طلبد. طی دهه سوم انقلاب مجریان طرح چهارم در اقصا نقاط کشورهای اسلامی و از جمله ایران فعالیت‌های گسترده‌ای را آغاز کرده‌اند. مجموعه آثار و منشورات مبلغان تبشیری انجیلی در قالب لوح‌های فشرده، کتب و جزوات به زبان‌ها و لهجه‌های مختلف کردی، عربی، لری، مازندرانی، گیلکی در تیراژی وسیع در میان جوانان منتشر و توزیع شده است. اقداماتی نظیر: ۱. سر دادن شعار: «پس از مسیحی کردن قاره آفریقا اینک نوبت آسیاست» که از سوی واتیکان به عنوان طرح و برنامه قرن ۲۱ شناسایی شده؛ ۲. اهتمام کلیسای انجیلی برای گسترش فعالیت‌های تبشیری از طریق کلیساهای تلویزیونی و ماهواره‌ای؛ ۳. گسیل مبلغان انجیلی به سرزمین‌های اسلامی و شبه قاره هند؛ ۴. ورود آقای کسینجر، استراتژیست صهیونیستی به جمع مشاوران پاپ بندیکت شانزدهم؛ ۵. رخنه مبلغان صاحب نام انجیلی در کاخ سفید تا مرز رهبری



سیاسی و نظامی هیأت حاکمه آمریکا و آبیاری دانه جنگ آخرالزمانی آرمگدون در جان و قلب رئیس جمهور آمریکا و ... پرده از سناریو و طرحی شیطانی برمی‌دارد. آن هم در آستانه فروپاشی تمام عیار تمدن الحادی غربی در مقابل «فرهنگ دینی و اسلامی». جای تعجب ندارد اگر در سایه امنیت و حسن ظن جاری در ایران، مبلغان تبشیری آثار و محصولات فرهنگی خود را رایگان چون نقل و نبات در سطح شهر بپراکنند و در شهرهای تهران، شیراز، کرج، قم و ... جوانان مسلمان را شمع مجلس تبشیری خود بسازند و از اشعار «محبت و عشق» گلوله‌ای برای جان‌های جوان بسازند. به زعم آنان، نتیجه اجرای این طرح، شکل‌گیری جریان «مقاومت از درون» یا همان «برگشت لوله اسلحه» به سوی خود است. در این باره وظیفه‌ای سترگ به دوش حوزه‌های علمیه است. برای پاسخگویی به شبهات، تربیت خطبا و مبلغینی مسلح به دانش روز و آگاه از منابع و اهواء فرقه‌ها و نحله‌ها؛ وظیفه‌ای مهم بر دوش دستگاه‌های رسمی و سازمان‌های فرهنگی و تبلیغی است؛ برای جذب جوانان، تشکیل مجامع و جلسات نقد و گفت‌وگو، نشر آموزه‌های حقیقی با ادوات و ادبیات روز، حمایت از خطبا، محققان، مؤسسات فعال مردمی و شناسایی شبهات؛ وظیفه‌ای بر دوش خانواده‌هاست تا در کنار همتی که مصروف نان و خورش جوانان خود می‌سازند جایی برای دینداری، صلاح و فساد خلقی و خلقی و حراست آنان باز کنند... وظیفه‌ای بر دوش تک‌تک مردان و زنانی است که در موقعیت‌ها صاحب مسؤولیتند و مایل نیستند سرزمین اسلامی، جوانان و شیعه‌خانه اهل بیت نشان تیر مرگ بار «احیاگران جنگ‌های صلیبی» شوند. بی‌گمان بررسی عملکرد سازمان‌های فرهنگی رسمی کشور و تعریف وظایف جدید برای آن‌ها مقدمه‌ای است برای ورود در این عرصه جدید که جان جوانان را نشانه گرفته است. والسلام‌علی‌من‌اتب‌الهدی سردبیر

### واشنگتن چگونه اسرائیل را به اشغال لبنان ترغیب نمود؟

استیفن زونس شواهد متعدد افشا شده در ماه‌های اخیر نشان می‌دهد که جنگ اسرائیل علیه لبنان، با پشتیبانی و حمایت‌های گسترده دولت آمریکا انجام گرفت. با خروج نیروهای سوریه از خاک لبنان و تغییر اوضاع سیاسی، دولت آمریکا تصمیم گرفت تا آرزوی دیرپای خود در مورد نابود جنبش حزب‌الله را جامه عمل بپوشاند. حمایت‌های گسترده دولت مردان کاخ سفید از این حمله از یک سو و تدارکات گسترده نظامی ارتش اسرائیل از سوی دیگر، باعث شده بود که این دو کشور به نتایج یورش خود، امید زیادی داشته باشند؛ هر چند با مقاومت غافلگیرانه نیروهای حزب‌الله، دولت‌های اسرائیل و آمریکا شکست سنگینی را متحمل شدند. روز به روز دلایل و شواهد بیشتری آشکار می‌شود که نشان می‌دهد، جنگ فاجعه‌آمیز تحمیل شده از سوی اسرائیل بر لبنان، با پشتیبانی ایالات متحده روی داده. دولت بوش از مدت‌ها پیش تصمیم گرفته بود که جنبش حزب‌الله را که یک حرکت رادیکال سیاسی شیعی در لبنان بوده و کرسی‌های قابل ملاحظه‌ای نیز در پارلمان این کشور به دست آورده است - سرنگون نماید. آمریکا در نظر داشت که با استفاده از فضای باز دموکراتیک به دست آمده در لبنان، به دنبال خروج اجباری نیروهای نظامی سوری از این کشور در سال گذشته (۲۰۰۵)، به اهداف خود دست یابد؛ اما حزب‌الله این اقدامات را زمینه‌چینی دولت واشنگتن در جهت دموکراتیزه نمودن منطقه در چارچوب طرح‌های بزرگ آمریکا دانست. عدم تمایل این حزب به خلع سلاح نیروهایش در چارچوب قطعنامه سازمان ملل متحد از یک سو و ناتوانی دولت کنونی لبنان در الزام آنان به خلق سلاح، باعث شد که دولت بوش اسرائیل را به انجام عملیات نظامی، وادار نماید. در نشست ۲۳ مه بین‌پرزیدنت جورج دبلیو بوش و نخست‌وزیر دولت اسرائیل ایهود اولمرت، حمایت کامل ایالات متحده از حمله هر چه سریع‌تر ارتش اسرائیل به خاک لبنان اعلام شد. سیمور هرش در مقاله‌ای که در ۲۱ آگوست در روزنامه «نیویورکر» به چاپ رسید، از آرزوی دیرپای مشاوران عالی رتبه پنتاگون در مورد انجام یک حمله غافلگیرانه به حزب‌الله خیر داده بود. وی که خود جزو مشاوران دولت بوش محسوب می‌گردد، اضافه کرده بود که «ما تمایل داشتیم که حزب‌الله را نابود کنیم، اما امروز شخصی دیگر (اسرائیل) می‌تواند این وظیفه را انجام دهد». البته دولت اسرائیل نیز خواهان انجام این کار بود. اگرچه

چندین گزارش منتشر شده از سوی مطبوعات اسرائیلی وجود دارد که نشان می‌دهد، تعدادی از مسؤولان اسرائیلی به ویژه فرماندهان عالی رتبه نظامی این کشور، از فشارهای بوش بر دولت اولمرت مبنی بر شروع جنگ ناخشنود بوده‌اند، اما باید دانست که دولت اسرائیل نقشه حمله به خاک لبنان را از سال ۲۰۰۴ میلادی طراحی کرده بود. همچنین در ۲۱ جولای، مقاله‌ای در نشریه «سانفرانسیسکو کرونیکل» منتشر شد که نشان می‌داد اسرائیل مقامات آمریکایی را با استفاده از اسلایدهای پاورپوینت رایانه‌ای در مورد ابعاد و جزئیات کامل این حمله، کاملاً توجیه نموده بود. دکتر جرالد اشتینبرگ، استاد علوم سیاسی دانشگاه بارلان، به این روزنامه گفته بود که «در میان همه جنگ‌های دولت اسرائیل از سال ۱۹۴۸ میلادی تاکنون، در این جنگ، ارتش این کشور، بیشترین آمادگی را تدارک دیده بود. در حقیقت، آماده‌سازی مقدمات و تجهیزات این جنگ، به ماه می سال ۲۰۰۰ میلادی باز می‌گشت که اسرائیل در آن زمان، نیروهای خود را از خاک لبنان فرا خوانده بود...» علی‌رغم همه این مقدمه‌چینی‌ها، دولت بوش و رهبران کنگره (از هر دو جناح سیاسی) تلاش نمودند که این حملات ویرانگر را که به قتل عام ۸۰۰ لبنانی انجامید، تنها عکس‌العملی به اسارت ۲ سرباز اسرائیلی گروگان گرفته شده در یک پست مرزبانی این کشور توسط نیروهای حزب‌الله ارزیابی نمایند. پاره‌ای از گزارش‌ها نیز حکایت از آن دارد که وزیر دفاع ایالات متحده، دونالد رامسفلد، خوشبینی کمتری در مورد نتایج حمله نظامی مورد نظر اسرائیل به لبنان، در مقایسه با معاون رئیس‌جمهور دیک چنی، وزیر امور خارجه کاندولیزا رایس و یا پرزیدنت جورج بوش داشته است. رامسفلد از قرار معلوم معتقد بود بوده است که اسرائیل باید تمرکز کمتری بر بمباران‌های هوایی داشته و در عوض، عملیات‌های زمینی خود را با قدرت بیشتری پی‌گیری نماید، هر چند که این تغییر می‌تواند تلفات نیروهای انسانی ارتش این کشور را به گونه فزاینده‌ای افزایش دهد. البته به یاد داشته باشید که چندی پیش، یکی از مأموران سرشناس سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، از قول رامسفلد، دولت اسرائیل را «عروسک خیمه شب بازی آمریکا» خوانده بود. معاهده صلح اخیر ممکن است تنها یک سرعت‌گیر کوچک در مسر اجرای نقشه‌های ایالات متحده، ارزیابی گردد. علاوه بر این، حمله به حزب‌الله، اولین مرحله از اقداماتی بود که دولت بوش در نظر دارد تا در راستای تغییرات اساسی در نقشه خاورمیانه، محقق سازد. به سوی ایران و یا سوریه؟ در ۳۰ جولای، روزنامه «دارالسلام پست» چاپ اسرائیل گزارش داد که پرزیدنت بوش، اسرائیل را نسبت به گسترش دامنه جنگ به فراسوی خاک لبنان و حمله نظامی به سوریه، ترغیب نموده است. البته مسؤولان اسرائیلی این اقدام را «دیوانگی» خواندند. در راستای حمایت از حملات اسرائیل، بخش رسانه‌ای کاخ سفید، لیستی شامل نکات کلیدی مورد نظر خود را منتشر کرد که در آن، به مقاله‌ای از سوی ماکس بوت که در روزنامه «لوس آنجلس تایمز» چاپ گردیده، اشاره شده است. ماکس بوت که یک عضو بلندپایه مرکز مطالعات امنیت ملی در شورای روابط خارجی آمریکاست، در مقاله خود می‌نویسد: «امروز زمانی است که اسرائیل باید دستکش‌هایش را از دست‌ها خارج نماید.» این جمله عملاً اسرائیل را نسبت به حمله به خاک سوریه تشویق می‌کند. وی می‌افزاید: «اسرائیل نیازمند سرنگونی دولت [بشار] اسد است. هر چند ممکن است این کار کمی سخت باشد، اما با این کار، اسرائیل کار کثیف مورد نظر واشنگتن را انجام داده است.» از سوی دیگر، ایران نیز در برابر دید دولتمردان آمریکایی بوده است. حمله اسرائیل به خاک لبنان را باید بنا به گفته سیمور هرش، پیش‌درآمدی بر «حمله پیش‌گیرانه احتمالی آمریکا در جهت نابودی تأسیسات هسته‌ای ایران دانست در گام اول، دولت بوش نیازمند آن است که توانایی‌هایی بالقوه حزب‌الله را در جهت حمله به اسرائیل، در صورت حمله احتمالی آمریکا به خاک ایران، از بین ببرد، چرا که در صورت یورش ارتش ایالات متحده به خاک ایران، بی‌تردید اسرائیل با موشک‌های ساخت ایران توسط جنبش حزب‌الله، آسیب‌های فراوانی خواهد دید. در روزهای آغازین بهار سال جاری، بر اساس گفته هرش، کاخ سفید به برنامه‌ریزان بلندپایه خویش در نیروی هوایی ایالات متحده دستور داده بود که ضمن مشورت با همتایان اسرائیلی خود، طرحی آماده کنند که بر اساس آن، ضمن یک حمله گسترده به خاک ایران، همزمان نیز حمله‌ای پیش‌گیرانه به نیروهای حزب‌الله لبنان

صورت گیرد. به علاوه، ژنرال دال هالوتز رئیس ستاد مشترک ارتش اسرائیل و معمار اصلی حمله به لبنان، از مدت‌ها پیش ضمن همکاری با رهبران آمریکا، در طراحی یک برنامه اقتصادی در مورد حمله هوایی به خاک ایران، مشارکت داشته است. روشن است که هدف بزرگ‌تر دولت بوش در خاورمیانه، تشکیل اتحادیه‌ای از کشورهای دیکتاتوری و عرب تبار طرفدار آمریکا، به ویژه کشورهای مصر، عربستان سعودی و اردن در برابر یک جبهه ستیزه جوی شیعه در حال رشد شامل حزب‌الله لبنان، ایران و در مرحله‌ای محدودتر عراق پس از سرنگونی صدام می‌باشد. همان‌طور که این دولت‌ها، به سرعت و به دنبال به اسارت گرفته شدن دو سرباز اسرائیلی توسط چریک‌های حزب‌الله، مخالفت خود را با این کار که موجب حمله اسرائیل به خاک لبنان نیز شد، اعلام نمودند، هر چند این مخالفت، عملاً باعث گردید که این کشور، همسو با آمریکا در ردیف حامیان جنگ لبنان قرار گیرند. آیا این جنگ، منافع اسرائیل را تأمین نمود؟ در چند سال اخیر، تا آغاز حمله اسرائیل در ۱۲ جولای به خاک لبنان، تهدیدات جنبش حزب‌الله علیه اسرائیل روندی نزولی داشت. برای بیش از یک دهه، حزب‌الله هیچ شهروند غیر نظامی اسرائیلی را به قتل نرسانده بود. (البته به جز یک حادثه اتفاقی در سال ۲۰۰۳ میلادی که در آن یک موشک ضد هواپیمای حزب‌الله، به سوی یک هواپیمای اسرائیلی متجاوز به حریم هوایی لبنان شلیک شده بود.) همچنین بررسی‌های صورت گرفته توسط مرکز پژوهش‌های کنکره و وزارت خارجه ایالات متحده و اتاق‌های فکری مستقل نشان می‌دهد که در ۱۲ سال اخیر، نیروی حزب‌الله لبنان به هیچ عملیات قابل توجهی دست نزده‌اند. پیش از آغاز حمله، تعداد شبه نظامیان حزب‌الله به حدود یک هزار نفر کاهش یافته بود (البته با آغاز حمله اسرائیل و فراخوان نیروهای احتیاط، تعداد آنان به حدود ۳۰۰۰ نفر افزایش یافت) و گفت‌وگوی ملی بین حزب‌الله و دولت غربگرای لبنان به نخست‌وزیری فؤاد سینیوره در خصوص خلع سلاح در جریان بود. گفته می‌شود که اکثریت مردم لبنان از دو جنبه خاستگاه بنادگرانه و همچنین پافشاری بر باقی ماندن یک گروه چریکی نظامی مستقل از دولت منتخب کشور، از مخالفان حزب‌الله به شمار می‌روند، اما پس از حملات اسرائیل به زیر ساخت‌های ملی لبنان که با حمایت ایالات متحده نیز همراه بود، بر اساس نظر سنجی‌ها، حمایت مردم این کشور از حزب‌الله به بیش از ۸۰٪ حتی در میان مسلمان سنی و جوامع مسیحی، افزایش یافته است. حتی ریچارد آمریتاژ که یکی از جنگ طلبان و معاون وزیر خارجه آمریکا می‌باشد، در اولین اظهار نظر خود چنین اعلام نمود: «تنها نتیجه‌ای که از این بمباران‌ها به دست آمد، اتحاد و همبستگی مردم در برابر اسرائیلی‌ها بود.» در طول این جنگ ۲۳ روزه، علی‌رغم تشویق آمریکا به تداوم حملات، نخست‌وزیر راست‌گرای دولت اسرائیل به دلیل اعلام نتایج نظرسنجی روزنامه «هاآرتز» که نشان می‌داد، تنها ۳۹٪ مردم اسرائیل از حملات زمینی ارتش کشورشان حمایت می‌کنند، از سوی مردم مورد انتقادات شدیدی قرار داشت. حتی یکی از روزنامه‌نگاران اسرائیلی در روزنامه «دارالسلام پست»، هر گونه اقدام به حمله زمینی را «تصمیمی مصیبت بار» خوانده بود. البته در سال‌های اخیر، علاوه بر منتقدان سیاسی، مردم اسرائیل نیز در اعتراضات و راه‌پیمایی‌های خود، از نقش آمریکا در اقدامات دولتمردان شان انتقاد می‌نمایند. آنان معتقدند که دولت ایالات متحده، آن‌ها را در گردابی سیاسی گرفتار نموده است. به عنوان مثال، در یکی از راه‌پیمایی‌های اخیر مردم اسرائیل در تل‌آویو، این جمله بر روی یکی از پلاکاردها به چشم می‌خورد: «ما نمی‌خواهیم به خاطر کمک به ایالات متحده بمیریم.» از سوی دیگر، تظاهرکنندگان در شعارهای خود، اقدامات و سیاست‌های جورج دبلیو بوش را محکوم نمودند. البته باید به خاطر داشت که نمایندگان کنگره آمریکا نیز به دلیل پذیرش و حمایت بی‌چون و چرا از سیاست‌های دولت بوش، در مشکلات و مسایل سیاسی به وجود آمده برای مردم اسرائیل، مسئولند. چه کسی یهودی ستیز است؟ یکی از جوانب پنهان در مورد حمایت همه جانبه دولت ایالات متحده از قرار گرفتن اسرائیل به عنوان نماینده آمریکا در خاورمیانه، تلاش این کشور در جهت زدودن کلیشه یهودی ستیزی دولت آمریکا است. در قرن گذشته، نخبگان و سردمداران کشورهای اروپایی، به دلیل پرهیز از تبعیض، تعدادی از یهودیان را در مشاغل نظیر مدیریت امور بانکی و جمع‌آوری مالیات منصوب نمودند، اما با قدرت گرفتن آنان و شائبه تهدید حکام اروپایی از سوی این یهودیان، اروپاییان تصمیم گرفتند تا از طرق

مختلف آنان را محدود سازند. این دوره تاریخی به عنوان عصر «یهودی ستیزی» خوانده می‌شود. بعدها صهیونیست‌ها تصمیم گرفتند تا برای شکستن این دایره بسته، یک دولت یهودی جدید را بنیان گذارند که در آن، دیگر مجبور نباشند به حاکمان کشورهای دیگر اتکا نمایند. بدین ترتیب، همسو با این خواست و در جهت گسترش سلطه جویی جهانی دولت آمریکا، دولت اسرائیل در خاورمیانه شکل گرفت. البته آغاز این فعالیت‌ها که با خشونت نیز همراه بود، موج گسترده‌ای از یهودی ستیزی را در خاورمیانه و سراسر دنیا به راه انداخت. در خاک ایالات متحده، بسیاری از منتقدان سیاست‌های دولت آمریکا، ضمن سرزنش «لابی صهیونیستی»، از سیاست‌های جنگ‌طلبانه دولت آمریکا و سایر متحدانش در جنگ افروزی در لبنان و سلطه خاورمیانه، انتقاد نمودند. اما نکته قابل توجه این که، در اکثر راه‌پیمایی‌های اخیر ضد جنگ، تظاهرکنندگان با تجمع در برابر کنسولگری‌های اسرائیل و سفارت خانه‌های آمریکا، اعتراض خود به اقدامات دولت اسرائیل را ابراز می‌نمودند. اما از سوی دیگر، در سال‌های دهه هشتاد میلادی که بحران السالوادور به اوج خود رسیده بود، اکثر اعتراضات در برابر ساختمان دولتی آمریکا و نه کنسولگری‌های دولت السالوادور، برگزار می‌شد. چرا که اکثریت مردم آمریکا معتقد بودند ریشه اصلی جنگ و زد و خورد‌های این کشور را باید در سیاست‌های جنگ افروزانه و تجهیزات و سلاح‌ها و مهمات ارسالی از سوی دولت ایالات متحده به این کشور، جست و جو نمود. البته دولت اسرائیل یک جمهوری بی همه چیز و دست و پا بسته نیست. حتی آنانی که ویلیام هرش را عامل کلیدی دولت بوش در تشویق اسرائیل در حمله به خاک لبنان می‌دانند، معتقدند که احزاب راست‌گرای حاکم اسرائیل، دلایل و سیاست‌های خاص خود را - که از راهبردهای واشنگتن کاملاً مستقل است - در خصوص برخوردها و جنگ در خاورمیانه دارند. اما با این همه شواهد و وابستگی فوق‌العاده سیاسی و اقتصادی و نظامی دولت اسرائیل به ایالات متحده، جنگ اخیر لبنان هرگز نمی‌توانست بدون چراغ سبز واشنگتن روی دهد. به عنوان مثال، پرزیدنت جیمی کارتر توانست در جریان اشغال نظامی خاک لبنان در سال ۱۹۷۸ میلادی، در همان روزهای اول، ارتش اسرائیل را از این کار باز دارد و آن‌ها را وادار به خروج از کرانه غربی رود لیتانی و استقرار در حاشیه نوار باریکی در شمال مرزهای اسرائیل نماید. اما در مقابل، دولت جورج بوش همراه با اکثریت راست‌گرای نمایندگان کنگره، معتقد بودند که دولت اسرائیل با پی‌گیری «نقشه کثیف» دولت آمریکا در منطقه خاورمیانه در دوره‌ای نامحدود - صرف نظر از تأثیرات منفی این اقدامات بر مشروعیت سیاسی و پایه‌های امنیتی اسرائیل - عملاً در جهت تأمین منافع ایالات متحده گام خواهد نهاد. تأثیرات سیاست‌های داخلی با توجه به عدم موفقیت ارتش اسرائیلی در جنگ اخیر، برنامه ریزان راهبردهای سیاسی و نظامی ایالات متحده، در مورد موفقیت‌های احتمالی طرح حمله هوایی به ایران یا تردیدهای زیادی روبرو شده‌اند. به هر حال، نمی‌توان احتمال عدم درس‌گیری دولت بوش از وقایع تاریخی گذشته را نیز نادیده گرفت. یکی از مدیران سابق بخش اطلاعات آمریکا به هرش چنین گفته بود: «هیچ راهی وجود ندارد که رامسفلد و چنی بتوانند در مورد این مسأله، تصمیمی درست اتخاذ نمایند. با فروکش کردن گرد و خاک و حوادث، آن‌ها اعلام می‌کنند که موفق شده‌اند و هم‌چنان بر برنامه حمله به خاک ایران پافشاری خواهند نمود.» بدین ترتیب در ۱۴ آگوست، پرزیدنت بوش اعلام کرد که اسرائیل در جنگ علیه حزب‌الله به پیروزی دست یافته است. حمایت نمایندگان دموکرات کنگره از سیاست‌های دولت بوش و جنگ اسرائیل علیه لبنان، نشانگر آن است که بار دیگر ایالات متحده، تاریخ و عقل سلیم را نادیده خواهد گرفت. هر دو مجلس سنا و پارلمان با جانبداری از سیاست‌های دولت بوش، معتقدند که حملات نظامی ارتش اسرائیل، بر قوانین بین‌المللی و منشور سازمان‌های ملل انطباق داشته است. با این منطقی، نابودی وحشیانه زیر ساخت‌های شهری غیر نظامی یک کشور کوچک دموکرات، به دلیل یک حادثه کوچک مرزی توسط یک گروه شبه نظامی ۳۰۰۰ نفره، می‌تواند یک اقدام قانونی در جهت دفاع از خود به شمار رود، لذا بی‌تردید حمله ایالات متحده به خاک ایران نیز کشوری بزرگ‌تر و با نیروهای نظامی بیشتر و قابل توجه‌تر - می‌تواند همچون حمله اسرائیل، به عنوان یک اقدام قانونی در دفاع از خود به شمار رود. شگفت این که، کمیته‌های اقدامات سیاسی‌ای که از سوی چنین گروه‌های لیبرالی حمایت

می‌شوند، نظیر [moveon.org](http://moveon.org)، «اقدام صلح» و «اقدام برای تغییر»، هم‌چنان که طرفداری خویش از انتخاب و یا حتی انتخاب مجدد این نامزدهای انتخاب کنگره که جانبداری خویش را از جنگ آمریکایی ارتش اسرائیل علیه لبنان با وجود نقض همه قوانین بین‌المللی اعلام نموده‌اند، ادامه می‌دهند. به علاوه، آنان جنگ اخیر را آزمونی برای جنگ ایالات متحده علیه ایران و در جهت تأمین منافع قانونی اسرائیل ارزیابی می‌نمایند. از سوی دیگر، متأسفانه حتی کسانی که هم‌زمان با وقایع اخیر، با جنگ آمریکایی دولت اسرائیل در لبنان مخالفت نموده‌اند، در مورد حفظ منافع اسرائیل تردیدی ندارند. و به عنوان نتیجه باید اذعان نمود که علی‌رغم افزایش فوق‌العاده دامنه اعتراضات از سوی کسانی که استفاده مضحک از اسرائیل را توسط واشنگتن در هر زمینه‌ای امری ناپسند می‌دانند، بخت اندکی وجود دارد که این سیاست غیر اخلاقی و خطرناک از بین برود. پی‌نوشت‌ها: ۱. Stephen Zones، استاد رشته علوم سیاسی و صاحب کرسی برنامه‌های مطالعات صلح و عدالت در دانشگاه سان فرانسیسکو و سردبیر بخش خاورمیانه نشریه «سیاست خارجی» منبع: [www.Commondreams.org](http://www.Commondreams.org)

### پاپ جدید و روابط میان ادیان

رادیو رسمی شیکاگو در حال انجام گفت‌وگویی زنده در یکی از استودیوهایش که مشرف بر دریاچه میشیگان پیرامون برخی از مسائل در میانه و روابط اسلامی - مسیحی با من بود، وقتی یکی از کارمندان از پس شیشه اتاق استودیو، در حالی که برگه‌ای به دست داشت، وارد شد و بر روی آن با خطی درشت فقط یک کلمه را نوشته بود: «رایتسنگر». در آن لحظه دریافتم، کاردینال آلمانی به عنوان جانشین یوحنا پولس دوم انتخاب شده است که جهان او را به عنوان مردی روشن‌فکر و مدعی گفت‌وگو و تفاهم میان پیروان ادیان و عقاید مختلف از دست داد. مجری آمریکایی از گفت‌وگوی خویش پیرامون مسائل خاورمیانه باز ماند و فوراً به ایراد سؤالاتی پیرامون پاپ جدید روی آورد... به گزارش سرویس ترجمه موعود، دکتر محمد سماک، نویسنده و تحلیلگر معروف لبنانی، در مقاله‌ای در نشریه «الحوار بین الأديان» نوشت، رادیو رسمی شیکاگو در حال انجام گفت‌وگویی زنده در یکی از استودیوهایش که مشرف بر دریاچه میشیگان پیرامون برخی از مسائل در میانه و روابط اسلامی - مسیحی با من بود، وقتی یکی از کارمندان از پس شیشه اتاق استودیو، در حالی که برگه‌ای به دست داشت، وارد شد و بر روی آن با خطی درشت فقط یک کلمه را نوشته بود: «رایتسنگر». در آن لحظه دریافتم، کاردینال آلمانی به عنوان جانشین یوحنا پولس دوم انتخاب شده است که جهان او را به عنوان مردی روشن‌فکر و مدعی گفت‌وگو و تفاهم میان پیروان ادیان و عقاید مختلف از دست داد. مجری آمریکایی از گفت‌وگوی خویش پیرامون مسائل خاورمیانه باز ماند و فوراً به ایراد سؤالاتی پیرامون پاپ جدید روی آورد: چگونه از وی در جهان استقبال می‌شود، به ویژه در جهان اسلام؟ آیا او پیشینه‌ی برقراری روابط با مراجع مذهبی خاورمیانه را داشته است؟ دیدگاه و موضع کلیساهای عربی پیرامون امور و مسائل مربوط به مسیحیت چیست؟ طبیعی بود که دستگاه‌های تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی آمریکا توجه بسیار زیادی جهت پوشش دادن وقایع و حوادث انتخاب پاپ چه از بُعد تلویزیونی و یا رادیویی و یا مطبوعاتی نمایند و در زندگی پاپ جدید به دنبال هر چیزی باشند که بتوانند از آن به عنوان اهرم فشار جهت بهره‌برداری سیاسی یا مذهبی استفاده نمایند. هم‌چنین طبیعی بود که دست‌اندرکاران این امر بر صفحه‌ای از ایام جنگ جهانی دوم دست یابند، هنگامی که ژوزف رایتسنگر در آن زمان جوان بالغ و برنایی بود. در آن هنگام او به همراه برادرش به سازمان جوانان هیتلری در سال ۱۹۴۱ پیوست، که پیوستن به آن امری لازم و اجباری برای هر جوان آلمانی بود. هم‌چنین پدرش در دوره‌ی نازیسم به عنوان پلیس مشغول به کار بود. با اینکه رایتسنگر در خاطرات شخصی و خصوصی‌اش که آن را در سال ۱۹۸۷ منتشر کرد، نوشت که او در آن زمان همگام و همراه نازیسم نبوده و پیوستنش به سازمان چندان دوام نیاورده، چون برای تحصیل لاهوت از این سازمان خارج شد، اما مقامات نازی از او دست برنداشتند و او را ملزم به پیوستن به نیروهای نظامی در اواخر جنگ نمودند. به همین دلیل او وارد خدمت در یگان پدافند



هوایی شد که موظف به مراقبت از کارخانه‌ی بی.ام.دبلیو بود و از کارخانه‌ی سازنده و تولیدکننده‌ی ماشین به کارخانه تولید موتورهای هواپیماهای جنگی تبدیل شد. هم‌چنین از وی در حفر کانال‌های نظامی استفاده شده. هنگامی که آلمان هیتلری شکست خورد، رایتسنگر یکی از نظامیان آلمانی بود که نیروهای آمریکایی از آنها عکس‌هایی «سمبلیک» گرفت تا انتقال دهنده وقایع و حوادث شکست آلمان نازی و پیروزی آمریکایی‌ها به ایالات متحده باشد! اما رایتسنگر در خاطرات خویش تأکید می‌کندف او از ارتش آلمان فرار کرد و در زندگی خویش از این اقوام خود در هراس بود. ولی چه بسا نکته قابل توجه‌تر این که نیروهای نظامی آمریکا، پایگاهی نظامی در مزرعه پدرش دایر کردند و هنگامی که سربازان آمریکایی با او آشنا شدند و دریافتند، او یکی از سربازان ارتش آلمان بوده است، او را بازداشت کرده و برای چند هفته زندانی و سپس آزاد کردند. از زندان موقت آمریکایی‌ها رایتسنگر به مونیخ منتقل شد تا تحصیل لاهوت خویش را دنبال نماید و پس از آن توانست، مدرک دکترای خویش را در رشته لاهوت از روم به دست آورد، موضوع تزاو: کلیسا و ملت و خانه خدا در عقیده‌ی سنت و گوستین بود. چه بسا فرهنگ آدمی در لاهوت کاتولیکی ریشه دارد، در پس افراط و تعصب معروفش در قبال اجتهادها و تلاش‌های لاهوتی که کلیساهای دیگر بیانگر آن هستند، باعث شود تا برخی از این کلیساها را از خصوصیت و ویژگی کلیساییشان تجرید نمایند و آنها را صرفاً حرکت‌ها و جنبش‌های غیر کلیسایی قلمداد کند، چنانکه پیشین نیز کرده بود، به ویژه در وثیقه‌ی معروفش که آن را به پاپ راحل یوحنا پولس دوم در سال ۱۹۹۲ ارائه و تقدیم کرد و در آن زمان به شدت در جهان طنین افکن شد. اما نکته قابل توجه اینکه وی در جشن انتصاب خویش به این سمت در واتیکان از تعدادی از رهبران کلیساهای انجیلی آمریکا از جمله کشیش رابرت شولر، رئیس «کریستال کاتیدرال» لس‌آنجلس دعوت کرد که یکی از کلیساهای سیار معروف انجیلی و آمریکایی در جهان است و به وسیله ماهواره برنامه‌هایی تلویزیونی برای سراسر جهان پخش می‌کند. وی دلیل این دعوت را اینگونه عنوان می‌کند، چون رهبران کلیساهای انجیلی آمریکا به دیدگاه‌ها و مواضع پاپ جدید در قبال امور و مسائلی چون سقط‌جنین کنترل و محدودیت زاد و ولد، از مواج هم‌جنس‌بازان و انتخاب کاهنان زن برای کلیساها توجه دارند و با آن همراه و همگام هستند و این‌ها از جمله مسائل و اموری بود که پاپ راحل در رود آنها را تأکید بسیار داشت و شک نیست که پاپ جدید در این زمینه متعصب‌تر باشد. در سال گذشته کاردینال رایتسنگر نامه‌ای برای اسقف‌های کاتولیک سراسر جهان نوشت و در آن از ایشان خواست از حمایت و پشتیبانی از سیاست‌مدارانی که حامی سقط‌جنین و هم‌جنسی‌بازی هستند، دست بکشند و این اعمال را اعمالی شیطانی به شمار آورد. هم‌چنین در نامه‌ی خویش درخواست انتصاب زنان در مجالس کاهنانه را توطئه‌ای علیه کلیسا تلقی کرد و کاتولیک‌ها را از آنچه آن را «رادیکالیسم زنانه» نامیده بود، برحذر داشت، چرا که باعث ایجاد اختلاف میان زنان و مردان شده و به ستون و پایه و اساس خانواده به عنوان واحدی استوار بر تکامل و تعالی زن و مرد ضربه وارد کرد. غیر از آن از جمله مسائل اخلاقی دیگر، دیدگاه او در قبال تحقیقات علمی - پزشکی بود که با سلول‌های بنیادی و کاشت اعضا و غیره ارتباط پیدا کرد. اما موضوع مهم‌تر و حساس‌تر که مورد توجه کاردینال بود، مسئله تبلیغ و تبشیر مذهبی بود. کلیساهای انجیلی به سرعت در کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی در حال گسترش هستند و این‌ها کشورهایی به شمار می‌آیند که گنجینه بشری کاتولیک در جهان تلقی می‌شوند. آمارها نشان می‌دهد، روزانه هشت هزار کاتولیک به تنهایی در آمریکای جنوبی انجیلی می‌شوند و کاتولیک‌ها با رقابت شدید و فشرده انجیلی‌ها در آسیا و آفریقا مواجه هستند. این در حالی است که اسلام نی زدر کنار مسیحیت در این دو قاره در حال انتشار و پراکندگی است. از این بُعد علامت سؤالی در قبال مواضع و دیدگاه‌های پاپ جدید، بندیکت شانزدهم در قبال اسلام و روابط با مسلمانان به وجود می‌آید. وی در سخنرانی انتصاب خویش با محبت و مهر از یهود و از مسیحیان کلیساهای دیگر با گشاده‌روی سخن گفت. اما اشاره‌ای به اسلام یا مسلمانان نکرد، برخلاف پاپ راحل و فقط به عبارت کلی مؤمنان به عقاید دیگر، بدون مشخص کردن این عقاید، اکتفا کرد. پاپ راحل، یوحنا پولس دوم، جایگاه مهمی در سر دادن شعاری داشت که پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و در نتیجه جنایت

تجاوز به نیویورک و واشنگتن سرداده شد و اسلام و تروریسم را دو روی یک سکه به شمار آورد. وی با این اقوام خویش خدمت گرانقدری به روابط اسلامی - مسیحی نه فقط در جهان اسلام، بلکه در اروپا نیز نمود. که واتیکان آن‌ها را در شهر اسیزی، شمال روم، دایر کرد. اما آیا پاپ جدید، بندیکت شانزدهم این راسلت را ادامه می‌دهد؟ رایتسنگر نام پاپی خویش را بندیکت (به زبان لاتین قدیس) انتخاب کرد تا نام پاپ بندیکت پانزدهم را زنده نگه دارد که بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۲ تلاش کرد، به هر قیمت شده مانع وقوع جنگ جهانی اول شود. اما آنچه مورد توجه پاپ جدید است احیای هویت مسیحی اروپاست که برخلاف میل پاپ راحل بود و در مثل قانون اساسی اروپای یک پارچه مخالف ذکر هویت مسیحی برای اتحادیه اروپا بود. با انتشار و گسترش لامذهبی در اروپا و کاهش رفتن به کلیساها پاپ جدید تلاش بسیاری دارد که روح مسیحیت را در جوامع اروپایی بدمد. در حالی که این مانعی است که آن را در مقابل جنبش‌های لیبرالی - کاتولیکی نه تنها در اروپا که در ایالات متحده می‌سازد. کاتولیک‌های آمریکا منبع اصلی حمایت مالی واتیکان را تشکیل می‌دهند و پس از رسوایی تجاوزهای جنسی که برخی از کاهنان آنجا به آن متهم شدند، صداهایی به گوش رسید که خواهان رسمیت بخشیدن به ازدواج کاهنان بود. اما آن صداها گوش شنوایی در واتیکان یوحنا پولس دوم نیافتند و انتظار می‌رود، در واتیکان بندیکت شانزدهم نیز نیابند. این مرد با توجه به فرهنگ لاهوتی و التزام و تعهد مذهبی‌اش به نظر نمی‌رسد از اصول ثابت و اعتقادی خویش عقب‌نشینی کند یا در آنها تجدید نظر نماید و چه بسا از جمله این اصول ثابت و غیرقابل تجدید نظر اعتقادات و ادیان دیگر باشد. جهان با توجه بسیار پاپ را زیر نظر دارد و از او انتظارات بسیاری دارد، با این که یک تیر هم در ترکش ندارد. نوشته: دکتر محمد سماک مترجم: قیس زعفرانی سرویس ترجمه موعود، ماهنامه موعود شماره ۷۳

#### خاطرات یک جاسوس - ۴

در بحبوحه این ایام، نامه‌ای از لندن رسید که مرا بی‌درنگ، به مسافرت به شهرهای مقدس کربلا و نجف - قبله آمال شیعیان و مرکز علم و روحانیت - مجبور می‌کرد. قبلاً به عنوان مقدمه، اشاره‌ای هر چند کوتاه به سابقه تاریخی این دو شهر مقدس می‌کنم. اهمیت شهر نجف با دفن حضرت علی (ع) - نخستین امام شیعه و چهارمین خلیفه مسلمان - آغاز می‌شود، و از آن تاریخ پیوسته رو به آبادی و گسترش نهاده است. هنگام شهادت علی (ع) نجف سرزمینی در ۶ کیلومتری مرکز خلافت یعنی کوفه بوده، و پیاده یک ساعته این مسافت را می‌توان پیمود. پس از شهادت حضرت علی (ع)، دو فرزندش حسن و حسین (ع)، جسد او را پنهانی به این نقطه دوردست که اکنون نجف نام دارد آوردند و شبانه دفن کردند. اکنون نجف یکی از بزرگ‌ترین شهرهای بین‌النهرین و به مراتب از کوفه آبادتر است. در این جا حوزه علمی تشیع قرار دارد، و علمای بسیاری از سراسر بلاد اسلام، در شهر نجف رحل اقامت افکنده‌اند. بازارها، مدارس و خانه‌های آن، همه ساله افزایش می‌یابد. علمای شیعه از احترام ویژه‌ای برخوردارند. خلیفه عثمانی که در استانبول اقامت دارد، بنا بر دلایل زیر پاس خاطر ایشان را همیشه نگه می‌دارد: ۱. پادشاه ایران پیرو مذهب شیعه است و احترام امپراتور عثمانی از علمای نجف، سبب تحکیم علائق و روابط دوستانه ایران و ترکیه خواه بود. و در نتیجه از برافروختن آتش جنگ، بین دو کشور جلوگیری خواهد نمود. ۲. عشایر بسیاری در اطراف نجف زندگی می‌کنند که همگی مسلح و پیروان متعصب علما و مراجع شیعه‌اند. اینان با وجودی که اسلحه و آموزش نظامی ندارند و با زندگی عشیره‌ای خو گرفته‌اند، معدلک اهانت به علما را تحمل نمی‌کنند، و در صورتی که از سوی عثمانی‌ها نسبت به علما بی‌احترامی شود، همگی به ضدعثمانی‌های سنی مذهب متحد خواهند شد و سر به شورش برخواهند داشت. از این رو، عاقلانه نخواهد بود که خلافت استانبول خود را با چنین مخاطره‌ای روبه‌رو سازد. ۳. علمای شیعه در سراسر عالم تشیع مرجعیت تام دارند؛ در سرزمین‌های هند، آفریقا و نقاط دیگر، اگر کوچک‌ترین بی‌حرمتی از سوی عثمانی‌ها به ایشان صورت گیرد، جهان تشیع متشنج خواهد شد که قهراً به سود حکومت ترکیه نخواهد بود. کربلا، دومین شهر

مقدس شیعیان است. این شهر نیز پس از شهادت حسین (ع) - فرزند علی بن ابی طالب (ع) - و فاطمه زهرا موقعیت آبادانی می‌یابد. مردم عراق از حسین دعوت می‌کنند که برای تصدی امر خلافت مسلمین از حجاز به کوفه سفر کند. اما، همین که او به همراه خاندانش، به سرزمین کربلا دوازده فرسنگی کوفه می‌رسد، مردم عراق تغییر عقیده می‌دهند و از او روی می‌گردانند و به فرمان یزید، برای پیکار با امام آماده می‌شوند. «یزید بن معاویه» خلیفه اموی بود که در شام فرمانروایی داشت. سپاه اموی با حسین و خاندانش نبرد می‌کند، و سرانجام همگی ربه قتل می‌رسانند، این ناجوانمردی مردم عراق و پلیدی و قساوت سپاه یزید، یکی از لکه‌های ننگین تاریخ اسلام است. از آن تاریخ، شیعیان جهان کربلا را مرکز زیارت و عبادت، و نقطه علاقه و توجه روحانی خود قرار می‌دهند، و از هر سو، پیوسته بدان‌جا می‌شتابند. گاهی در کربلا آن‌چنان ازدحام می‌شود که در مسیحیت هرگز چنین اجتماعی سابقه نداشته است. در شهر کربلا هم علما و مراجع شیعه به ترویج مبانی دین اسلام، اشتغال دارند. مدارس آن‌جا نیز مملو از طلاب علوم دینی است. کربلا - و نجف، در حقیقت مکمل یکدیگرند. نهرهای فرات و دجله که دو رودخانه بزرگ عراق هستند و از کوه‌هایی در ترکیه سرچشمه می‌گیرند، سرزمین حاصل‌خیز بین‌النهرین را مستعد انواع کشت و زرع می‌سازند و مردم آن‌جا از رفاه بهره‌مندند. هنگام بازگشت به لندن، به وزارت مستعمرات پیشنهاد کردم تا مصب دجله و فرات را برای مطیع ساختن حکومت عراق، تغییر دهد تا در مواقع فتنه و شورش مسیر این رودخانه را تغییر دهند و مردم ناگزیر، به هدف‌های استعماری انگلیس تسلیم شوند. من، در کسوت یک بازرگان از مردم بربر، به نجف رفتم. در این شهر با علمای شیعه آشنا شدم، و مراوده با آنان را توسعه دادم. در مجالس درس و مباحثه حاضر می‌شدم، و چه بسیار که فضای آن محافل، مرا در خود می‌گرفت و از آن مهم‌تر، در غالب آن حوزه‌ها، صفای دل و پاکی ضمیر حکومت می‌کرد. عالمان شیعه را بسیار پاک‌دامن و پرهیزکار یافتم، اما متأسفانه روح تجددخواهی و هماهنگی با تحولات زمان در آن‌ها مشهود نبود و تحولات عالم، هیچ تغییری در افکارشان پدید نیاورده بود. ۱. علما و مراجع نجف شدیداً با سلطه عثمانی‌ها مخالفت می‌ورزیدند؛ نه بدان سبب که آنان شیعه بودند و عثمانی‌ها سنی، بلکه به خاطر ناراحتی از تسلط ستم‌گرانه حکام عثمانی، و به امید دست یافتن به آزادی. با این همه، اندیشه و هدف روشنی برای رهایی جستن از بندهای اسارت نداشتند. ۲. آنان تمام اوقات خود را صرف درس و بحث در علوم دینی می‌کردند، و مانند کشیش‌های قرون وسطی به دانش‌های جدید چندان علاقه‌ای نداشتند، و اگر چیزی می‌دانستند به میزان کمی بود که سودی در بر نداشت. ۳. آنان کوچک‌ترین اطلاعی از جریان‌های سیاسی جهان نداشتند و اصولاً اندیشه در این گونه مسائل را عبث و بیهوده می‌پنداشتند. من با خود می‌گفتم: چه تیره‌روزند اینان! جهان بیدار شده است، ولی اینان هنوز از خواب سنگین خود بیدار نشده‌اند؛ باشد که به زودی سیل بنیان‌کنی آنان را از خواب نوشین بیدار کند. من با بعضی از علما، در باب لزوم جنبشی علیه خلافت عثمانی مذاکراتی کردم. اما هیچ‌گونه واکنشی از خود، نشان نمی‌دادند، و مثل این که اصولاً گوش شنوایی برای شنیدن این مسایل ندارند. بعضی مرا به باد ریشخند می‌گرفتند و سخنم را تعبیر بدان می‌کردند که می‌خواهم اوضاع جهان را دگرگون سازم و نظم عالم را بر هم زنم. این علما به خلافت، چون امری محتوم و مقدر، می‌نگریستند. و بر این باور بودند که هیچ اقدامی علیه آل عثمان نباید کرد، مگر پس از ظهور «مهدی موعود (ع)» که به پندار شیعه دوازدهمین امام است و به سال ۲۵۵، در کودکی ناپدید شده و هم‌چنان زنده است، و در آخرالزمان ظهور می‌کند، و دنیا را پس از آن که از ستم و فساد پر شده، پر از عدل و داد خواهد کرد. من از این که گروهی از برگزیدگان و اندیشمندان اسلام، به چنین پندار بیهوده‌ای دل بسته‌اند، متحیر بودم. عیناً مانند عقیده‌ای که مسیحیان قشری به بازگشت مسیح، برای برقراری عدالت، در جهان دارند. به یکی از علما گفتم: «آیا عقیده ندارید که باید از هم‌اکنون، علیه بیدادگری مبارزه کرد و عدالت را در جهان برقرار ساخت. هم‌چنان که پیامبر اکرم (ص)، با ستمگران مبارزه می‌کرد؟» گفتم: «پیامبر را خداوند مأمور کرده بود، و از این رو، توانایی چنین کاری را در خود می‌دید». گفتم: «مگر در قرآن نمی‌خوانیم: اگر خدا را یاری کنید، یاریتان خواهد کرد. ۱ شما نیز از سوی خدا مأمورید که با شمشیر علیه ستمگران قیام کنید، و مردم را بر ضد آنان بشورانید».



سرانجام گفت: «گویا شما مردی تجارت پیشه‌اید، ورود در این موضوعات مستلزم دانستن علمی است که فهم شما بدان قد نمی‌دهد». باری به نجف برگردیم و از مرقد امیرمؤمنان سخن گوئیم. آرام‌گاهی باشکوه و عظمت است، و مزین به انواع تزیینات زیبا، و حرمی با تالارهای مجلل، و گنبدی بزرگ از طلای ناب، با دو مناره بلند از طلا. شیعیان همه روزه، گروه گروه، به زیارت مرقد علی می‌شتابند، و در نماز جماعت آنجا شرکت می‌کنند. با اشتیاق و از سر ارادت و اخلاص ضریح مبارک را می‌بوسند و در آستانه درهای ورودی بر زمین می‌افتند، و با احترام بر درگاه آن بوسه می‌زنند. سپس بر امام درود می‌فرستند و اذن دخول می‌خواهند و ضریح مطهر را می‌بوسند. در اطراف حرم، صحن بزرگی است با حجرات بسیار که اقامت‌گاه علمای دین و زائران مشهد علوی است. در شهر کربلا، دو آرام‌گاه مشهور وجود دارد که هر دو با اندک تفاوتی، به شیوه و سبک آرام‌گاه حضرت علی (ع) در نجف ساخته شده‌اند. نخست حرم حسین (ع) و دوم حرم حضرت عباس برادرش، که هر دو در کربلا شهید شدند. زائران کربلا- نیز مانند نجف، همه روزه در حرم مطهر ازدحام می‌کنند، و به زیارت می‌پردازند. منظره کربلا بر روی هم، زیباتر از نجف است. اطراف آن را باغ‌های سبز و خرم احاطه کرده و رودخانه‌هایی از درون این باغ‌ها می‌گذرند. هرچند، برای ما ویرانی این شهرها و آشفته‌گی اوضاع آن سبب امیدواری بود، با این‌همه، مشاهده وضع عمومی و زندگی نامطلوب مردم، حکایت از آن می‌کرد که حاکمان عثمانی چه جنایاتی در این شهرها مرتکب شده‌اند، اینان مردمانی لجام‌گسیخته، آزمنده و نادان بودند، که هر کاری می‌خواستند با بی‌پروایی می‌کردند. مثل این که مردم عراق، بنده و برده‌ی ایشانند. جامعه به طور کلی از حکومت سخت‌ناخشنود بود، و همان‌طور که اشاره کردیم، پیروان تشیع، با آن که آزادی و عدالت را از دست رفته می‌دیدند، ستم حکام را تحمل می‌کردند و از خود واکنشی نشان نمی‌دادند اهل سنت هم از تسلط استاندار ترک بر تمام شئون سرزمین خود، سخت‌ناخشنود بودند. مخصوصاً که خون اشرافیت عرب در رگ‌هایشان جریان داشت و عده‌ای که سادات وابسته به خاندان پیامبر بودند، خود را برای تصدی حکومت شایسته‌تر از استاندار عثمانی می‌دانستند. شهرها به کلی ویران بود، و مردم در کثافت و گرد و خاک می‌لولیدند. بر سراسر راه‌های مملکت ناامنی حکومت می‌کرد، و گروه‌هایی از راهزنان، در انتظار کاروان‌ها بودند تا اگر سواران دولتی آن‌ها را همراهی نکنند، به تاراج و غارت کاروان مشغول شوند. از این رو، کاروان‌های بزرگ، تنها زمانی می‌توانستند به سوی مقصد رهسپار شوند که افراد مسلح از جانب حکومت، به حمایت آنان مأمور شوند. از سوی دیگر، یک حالت درگیری و نزاع دائمی بین عشایر آن منطقه، به شدت جریان داشت. روزی نبود که افراد عشیره‌ای به غارت و چپاول اموال عشیره دیگر نپردازند، و چند نفر در این میان کشته نشوند. نادانی و بی‌خبری به صورت وحشت‌انگیزی سراسر عراق را در خود گرفته بود، و این اوضاع تأسف بار دوران استیلای کلیسای قرون وسطی را بر شهرهای اروپا به خاطر می‌آورد. جز طبقه علمای دین که در نجف و کربلا مقیم بودند، و تعداد کمی از طلاب، یا کسانی که با علما نوعی رابطه و پیوستگی داشتند، از هر هزار نفر، یک نفر پیدا نمی‌شد که خواندن و نوشتن بدانند و تقریباً همه بی‌سواد بودند. اقتصاد عقب‌مانده، عامل بیماری، فقر، بی‌سوادی و بدبختی‌های شدید مردم متوسط بود. شیرازه امور از هم گسیخته و هرج و مرج همه جا را فرا گرفته بود. مردم و حکومت به یکدیگر سوءظن داشتند، و با چشم دشمنی به هم نگاه می‌کردند. از این جهت هیچ‌گونه همکاری و تفاهمی وجود نداشت. علمای دین چنان سرگرم مسائل الهی بودند که زندگی این دنیا را به کلی از یاد برده بودند. بیابان‌ها غالباً خشک و لم‌بزرع بود. دو رودخانه دجله و فرات، بی آن که به مصرف آبیاری کشتزارها برسد، هم‌چون مهمانی از وسط اراضی تشنه به سرعت می‌گذشتند و در دریا فرو می‌رفتند. این اوضاع آشفته و این فساد و هرج و مرج، نمی‌توانست قابل دوام باشد و یقیناً تحولی را به دنبال داشت. کوتاه سخن آن که، چهار ماه در کربلا و نجف ماندم، در شهر اخیر به بیماری سختی مبتلا شدم تا بدان جا که از بازگشت سلامت خود نومید گردیدم. سه هفته بیماریم به طول انجامید، ناگزیر به پزشکی در آن شهر مراجعه کردم. او داروهایی تجویز کرد که پس از مصرف آن‌ها، تدریجاً سلامت خود را به دست آوردم. آن سال، تابستان گرمایی توان‌فرسا همه‌جا را فرا گرفته بود، و من در مدت بیماری در سرداب زیرزمینی که بالنسبه هوای

خنک داشت به سر می‌بردم. صاحب‌خانه من در آن مدت، با پول کمی که به او می‌دادم در تهیه غذا و دواي من اهتمام داشت. او بر این عقیده بود که خدمت‌گزاری زائران علی (ع) سبب نزدیکی به خدا می‌شود. در روزهای اول بیماری، غذایم سوپ ساده مرغ بود، ولی بعداً با اجازه طیب از گوشت آن و برنج هم استفاده می‌کردم. پس از بهبودی نسبی عازم بغداد شدم، واز آنجا گزارش مفصلي از مشاهدات خود و رویدادهای کربلا، نجف، حله، بغداد، تقریباً صد صفحه، برای وزارت مستعمرات نوشتم، و نامه را به نماینده وزارت مستعمرات در بغداد تسلیم کردم تا به لندن ارسال دارد و در انتظار دستورات جدید مبنی بر اقامت بیشتر در عراق، یا عزیمت به لندن، در بغداد ماندم. ناگفته نگذارم که اشتیاق فراوانم به مراجعت لندن، زایدالوصف بود، زیرا زمان سفرم طولانی شده، علاقه به شهر و دیار و خانواده‌ام فزونی یافته بود. مخصوصاً اشتیاق دیدن «راسپوتین» - پسر - که اندکی پس از سفرم به عراق، به جهان آمده بود، مرا ناشکیبا می‌داشت. این بود که از وزارت‌خانه خواسته بودم، دست کم، برای مدت کوتاهی اجازه دهد تا به لندن مراجعت کنم، و ضمن تقدیم گزارش حضوری، مدتی را به رفع خستگی و استراحت بپردازم، زیرا اقامت در عراق، سه سال به طول انجامیده بود. نماینده وزارت مستعمرات در بغداد، اصرار داشت به او مراجعه نکنم، زیرا سبب سوءظن مردم می‌شد. ناگزیر، اتاقي در یکی از کاروان‌سراهای مشرف به دجله، اجاره کردم تا سوءتفاهمی روی ندهد. نماینده مستعمرات گفته بود، همین که جوابی از لندن برسد مرا در جریان خواهد گذاشت. در روزهای اقامت در بغداد، تفاوت چشم‌گیری که وضعیت عمومی این شهر، با پایتخت حکومت عثمانی «قسطنطنیه» داشت، عجیب بود و حکایت از آن می‌کرد که عثمانی‌ها در خراب و کثیف نگه داشتن شهرهای عراق، به علت دشمنی و سوءظن نسبت به اعراب، تا چه اندازه، اصرار ورزیده‌اند. چند ماه بعد، که از بصره به کربلا و نجف، عزیمت کردم، از بابت «شیخ محمد عبدالوهاب»، سخت نگران بودم. چندان به ثبات و پابرجایی او در راه و روشی که برایش تعیین کرده بودم، اعتماد و اطمینان نداشتم. تلون بر مزاجش شدیداً حاکم بود. علاوه بر آن زود به زود از جا در می‌رفت و عصبانی می‌شد. با توجه به خصوصیات او بیم آن داشتم که هرچه را تاکنون کرده‌ام بی‌نتیجه سازد و آرزوهایی که برای او در سر پروردانده بودم بر باد دهد. روزی که عازم بصره بودم، او اصرار داشت، به ترکیه مسافرت کند و خبرهایی از آن شهر به دست آورد. به شدت او را از این سفر بازداشتیم و به او گفتم، از آن می‌ترسم که در ترکیه، حرف‌هایی بزنی که موجب تکفیر و الحاد تو گردد و سرانجام خونت را بریزند. اما واقعیت این بود که نمی‌خواستیم با بعضی عالمان اهل سنت، دیدار و گفت‌وگویی داشته باشد، چه ممکن بود آنان با منطق محکم خود او را دوباره، به سنی‌گری بازگردانند و طرح‌هایم نقش بر آب گردد. وقتی دیدم شیخ در خروج از بصره، پافشاری می‌کند، به ناچار او را به مسافرت ایران و دیداری از شیراز و اصفهان برانگیختم. ناگفته نباید گذاشت که اهالی آن دو شهر، شیعی مذهب بودند و بعید به نظر می‌رسید که عقایدشان در شیخ اثر گذارد، از این بابت، کاملاً مطمئن بودم، زیرا شیخ را می‌شناختم. در حین خداحافظی از او پرسیدم: «آیا تو به تقیه اعتقاد داری؟» گفت: «البته، چون یکی از صحابه پیامبر (ص) - ظاهراً مقداد -، در رویارویی با مشکران قریش که پدر و مادرش را کشته بودند، از بیم جان به «شرک» تظاهر می‌کرد، و پیامبر (ص) به این روش مقداد، اشاره فرموده است.» به او گفتم: «از این قرار بر تو واجب است که در ایران تقیه را فراموش نکنی و خود را شیعه خالص جلوه دهی، تا مگر بدین وسیله از تعرض در امان باشی و به مصاحبت علمای آن‌جا نایل شوی، و توفیق مطالعه در آداب و رسوم ایرانی‌ها را حاصل کنی، زیرا وقوف به آن، در آینده، سود بسیار به تو خواهد رساند و تو را در هدف‌هایت موفق خواهد ساخت.» پس از این گفت‌وگو، مبلغی پول از بابت «زکات»، در اختیار او گذاشتم، زکات نوعی مالیات اسلامی است که از توانگران می‌گیرند و در اموری که به مصلحت عموم امت است صرف می‌کنند. ضمناً چون احتیاج داشت، اسبی خریدم و به او سرراهی داده و از او جدا شدم. از آن زمان تا امروز، از او خبری ندارم و نمی‌دانم چه بر سرش آمده است، نگرانی و اضطرابم از آن بابت بود که در آستانه خروج از بصره، با هم قرار گذاشته بودیم که هر دو به بصره بازگردیم و اگر یکی از ما هنوز بازنگشته بود، گزارش احوال خود را بنویسد و به «عبدالرضا» بسپارد، تا آن دیگری بعداً باخبر شود. و تاکنون هیچ خبری از او نرسیده بود. علی

فاطمی

**خطبه امام حسین (ع) برای اصحاب**

جابر از امام باقر (ع) نقل کرده که فرمود: امام حسین (ع) پیش از شهادت به اصحاب خود فرمود: رسول خدا (ص) به من فرمود: فرزندم! تو به زودی در «کربلا» عراق برده می‌شوی و آن سرزمینی است که آن پیامبران و اوصیای پیامبران با هم دیدار کنند و «عمورا» نام دارد تو را در آن جا به شهادت می‌رسی و نیز با تو جماعتی از یارانت که از شوق دیدار حق درد شمشیر و نیزه را حس نکنند به شهادت می‌رسند و این آیه را تلاوت فرمود: و فرمودیم! ای آتش! بر ابراهیم خنک و سلام باش! آن جنگ بر تو و بر آنان نیز خنک و سلام خواهد بود. سپس تا آن زمان که خدا خواهد انتظار می‌کشم، آن گاه از زمین جدا شده همچون خروج امیرمؤمنان (ع) و قیام قائم ما و حیات رسول خدا (ص) برآیم. سپس از نزد خدا گروهی آسمانی بر من فرود آیند که قبلاً به زمین نیامده‌اند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و سپاه فرشتگان بر من آیند. محمد (ص) و علی (ع) و من و برادرم و همه آنان که خدا برایشان منت دارد در کجاوه‌های پروردگار بر اسبان دو رنگی - که از نورند و به کسی سواری نداده‌اند - فرود آییم. سپس محمد (ص) پرچم خود را به اهتزاز در آورد و آن را با شمشیر خود به قائم ما بسپرد. سپس ما پس از آن تا خدا خواهد می‌مانیم. سپس خدا از مسجد کوفه چشمه‌ای از روغن و شیر و آب بجوشاند. سپس امیرمؤمنان (ع) شمشیر رسول خدا (ص) را به من داده مرا به شرق و غرب عالم برانگیزد به هیچ دشمن خدا نمی‌گذرم مگر که خونش را می‌ریزم و هیچ بتی را نمی‌نهم مگر که می‌سوزانم تا به دیار هند درآیم و آن را بگشایم. دانیال و یونس [یوشع] نزد امیرمؤمنان (ع) آیند و گویند: خدا و پیامبرش راست فرمودند و خدا با ایشان هفتاد نفر را به سوی بصره برانگیزد و آنان دشمنان خود را از پا افکنند و یک بار نیز به روم انگیزد و آن را برایشان بگشاید. سپس هر جانوری که خدا گوشت آن را حرام فرموده می‌کشم تا بر زمین، جز پاکیزه‌ها نمانند. و بر یهود و نصارا و دیگر ملت‌ها می‌پردازم و آنان را میان اسلام و شمشیر، آزاد می‌گذارم هر که اسلام آورد بر او منت دارم و هر که اسلام نپذیرد خدا خونش را بریزد و کسی از شیعیان ما نمی‌ماند مگر که خدا فرشته‌ای را نزد او فرستد تا خاک را از چهره‌اش ببرد و همسران و منازلش را در بهشت بشناساند. بر زمین، کور و زمین گیر و گرفتاری نمی‌ماند مگر آن که خدا به برکت ما اهل بیت ناراحتی او را برطرف کند و برکت‌ها از آسمان بر زمین آید تا درختان، میوه‌های خدا خواسته خود را سرشار آرند و میوه‌های زمستان را در تابستان و میوه‌های تابستان را در زمستان مصرف کنند و آن است فرموده خدای متعال: چنانچه اهل کتاب ایمان آورند و تقوا پیشه کنند ما برکات آسمان و زمین را برایشان بگشاییم، ولی تکذیب کردند و ما نیز ایشان را به اعمالشان گرفتیم. ۲. سپس خدا به شیعیان ما کرامتی بخشد که هیچ چیز بر زمین و در زمین برایشان پنهان نماند تا آن جا که یک نفر از ایشان اراده کند اخبار خود داند پس آنان را به آگاهی آن چه کنند خبر دهد. پی‌نوشت‌ها؟ برگرفته از: فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) صص ۴۸۶-۴۸۴. ۱. سوره انبیاء (۷)، آیه ۶۹. ۲. سوره اعراف (۲۱)، آیه ۶۹.

**مهدی‌گونه شدن**

سید ابوالحسن مهدوی مقدمه هدف نهایی از خلقت انسان و آفرینش او، رسیدن به خداوند متعال و ملاقات اوست. این آخرین مقصد است و می‌توان آن را جواب فلسفه آفرینش جهان قرار داد. زیرا که جهان برای تأمین نیازهای جسمانی انسان و نیز برای وسائل و ابزار حرکت انسان به سمت خدای عزوجل است. پس همه چیز در این هدف نهایی خوابیده است. و منظور از لقای او این است که وقتی خداوند تبارک و تعالی دارای همه کمالات و صفات پسندیده است، و هر کمالی به نحو تام و مطلق دارد، پس کمال انسان هم به این می‌شود که واجد همه این صفات و کمالات به شکل تام گردد، و در این صورت است که وجود چنین انسانی

رنگ و صبغه الهی می‌گیرد و هم سنخ با او می‌شود، پس شایسته اتصال روحی با او می‌گردد، قلبش عرش رحمان می‌شود، و فکرش یابنده وجود او به علم حضوری خواهد شد. البته واضح است که انسانی که به ملاقات او رسیده و همه صفات کمالیه را در خودش جمع کرده، هرگز نمی‌تواند خدا شود زیرا یک صفت است که انسان نمی‌تواند از خود دور کند، بلکه به هر کمالی برسد این صفت نقص در وجود او هست، که در خداوند متعال نیست، و آن صفت ممکنیت و مخلوقیت است، زیرا که انسان ماهیتش نسبت به وجود و عدم مساوی است، و هم می‌تواند موجود شود، و هم می‌تواند معدوم باشد. پس وجود لازمه ذات او نیست، و امکان نبودن او هست، و در این صورت است که برای به وجود آمدنش احتیاج به خالق دارد که وجود و هستی‌اش لازمه ذات او باشد، و امکان عدم و نبودن در او راه نیابد و آن خدای واجب‌الوجود است. و لذا آن انسان‌هایی که به هدف نهایی و به همه کمالات ربوبی دست یافته‌اند، بالاخره نتوانستند صفت ممکنیت (ممکن‌الوجود بودن)، را از خود برکنند و دور کنند، زیرا هر صفت کمالی را که آن‌ها تحصیل و کسب کردند، هیچ ربطی به ابتدای خلقت آن‌ها ندارد که زمانی وجود نداشتند، و بعد به وجود آمدند، و چیزی که نبوده و بعد به وجود آمده «ممکن‌الوجود» است و وجودش حتمیت ندارد، و الا می‌بایستی همیشه باشد. حال این موجود، به هر کمالی که برسد، تأثیری در گذشته خویش ندارد، به این معنا که نمی‌تواند ابتدای خلقت خویش را از بین ببرد، و بگوید من همیشه بوده‌ام، و وجودم واجب است. پس این انسان به هر درجه و مقامی برسد، وابستگی ذاتی خویش را به پروردگار نمی‌تواند از بین ببرد، و خود را مستقل از او کند، در حالی که خداوند متعال وابستگی به هیچ موجودی ندارد، و ذات وجود او بی‌نیاز از هر چیزی و مستقل از هر موجودی است: یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. ۱ ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است. آری ممکن است آینه در اثر گرد و غبار، عکس جسمی که مقابلش قرار دارد را درست نشان ندهد، اما آن‌جا هم که هیچ گرد و غباری نباشد و عکس تمام خصوصیات جسم را نشان دهد، بالاخره یک خصوصیت از جسم مقابلش کم دارد، و آن این است که این عکس وابسته به جسم مقابلش می‌باشد، و از او ناشی می‌شود، و تابع او در حرکت و سکون و رنگ‌ها است، ولی آن جسم وابسته به عکس داخل آینه نیست و مستقل از اوست. مولای ما و آقای انس و جان، حضرت بقیه‌الله امام زمان (عج)، در توصیف ذوات مقدسه معصومین (ع)، می‌فرمایند: لافرق بینک و بینها إلاً أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقْهَاهُ وَ رَتَقَهَا وَ بِيَدِكَ بَدْوُهَا مَنْكُ، وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ. هیچ تفاوتی بین تو (خدای سبحان)، و آن آیات الهی نیست مگر آن که آن‌ها بنده تو و مخلوق تو است. فقط و رتق آن آیات به دست توست، آغاز آن آیات از تو و بازگشتش به سوی توست. توجه به عبارت زیبای امام (ع)، ما را به یک نکته رهنمون می‌سازد، که از معصومین (ع)، به دو گونه تعبیر شده است: ۱. قبل از کلمه «إلاً» تعبیر به ضمیر مفرد مؤنث شده که مرجع آن، کلمه آیات و مقامات است که در عبارت قبل از آن در خود دعا آمده است. ۲. بعد از کلمه «إلاً» تعبیر به ضمیر جمع مذکر شده، و مرجع آن وجود مقدس و شریف آن‌هاست، و این دو گونه تعبیر کردن مطابق آیه شریفه ۳۱ سوره بقره است: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ؛ ۲ وَ خَدَا، هَمَّةٌ نَامُهَا رَا بِه آدَمَ آمُوخْت؛ سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود. فرموده «آن‌ها» و نفرموده است «آن»: ثُمَّ عَرَضَهَا عَلَى الْمَلَائِكَةِ؛ و این شاید به این معنا باشد که معصومین (ع)، دارای دو جنبه و دو حیثیت هستند، یکی جنبه آیه بودن و نشانه بودن آن‌ها برای خداوند متعال، که چون وجود نورانی آن‌ها واجد همه کمالات است، کاشفیت این انوار مقدسه و آیه بودنشان نیز تام است، و دقیقاً همه صفات خداوند را متجلی می‌سازند، از این جهت چهارده معصوم (ع)، یک نور هستند، و به لحاظ اتحاد مکشوف (خداوند سبحان)، در کاشفیت یکی هستند، و در این صورت ضمیر مفرد مؤنث برای همه آن‌هاست، که از این جهت وقتی آن‌ها را نگاه می‌کنیم متعدد هستند، و چهارده نفرند. پس وقتی توجه به مخلوقیت آن‌ها می‌کنیم یعنی همان تفاوتی که با خداوند سبحان دارند، روح مطهر آن‌ها را چهارده جسم، متفاوت و متعدد، می‌بینیم، و در این صورت ضمیر جمع مذکر برای آن‌ها می‌شود. پس اگر می‌گوییم هدف نهایی انسان رسیدن به خداوند متعال است، منظور همین است که وجود او دارای همه کمالات خالق گیتی باشد، تا آیه تام الهی گردد، و وجودش تنها از نظر جسمی

مخلوق و متعدد باشد، ولی از جنبه روحی هم سنخ با خداوند تبارک و تعالی باشد مگر از جهت ممکنیت، که ارواح انسان‌ها اگر همه کمالات را هم تحصیل کنند، بالاخره زمانی نبوده و بعد به وجود آمده‌اند، و این همان ممکنیت آنهاست که در ذات آنها نهفته، و امکان انقلاب ماهیت، و دگرگون شدن ذات آنها از ممکنیت به واجبیت وجود ندارد، زیرا که می‌بایست ابتدائیت برای خلقت خویش را، از خود حذف کنند، تا در گذشته همیشه باشند، و حتی زمانی هم که نبوده‌اند، وجود داشته باشند، و این تناقض صریحی است که محال است. دو تفاوت مهم وقتی می‌گوییم که انسان استعداد رسیدن به خداوند متعال در آفرینش او گذاشته شده، و خلقت او در احسن تقویم است، و می‌تواند به آخرین درجه از کمال که یک ممکن‌الوجود (با حفظ صفت ممکنیت)، توانایی رسیدن به آن را دارد، برسد، دو نکته مهم در صفت ممکنیت خوابیده، که در سایر صفاتی که یک موجود می‌تواند داشته باشد نیست: ۱. هر صفتی غیر از موصوف است مثلاً علمی که یک نفر دارد غیر از خود اوست، و همچنین قدرتش غیر از خود شخص است، زیرا شخصی داریم که در ابتدا فاقد یک علم و یا قدرتی است، و سپس واجد آن علم و قدرت می‌شود. مثل دیواری که رنگی را ندارد و بعد آن رنگ را پیدا می‌کند ولی صفت ممکنیت این گونه نیست. زیرا وقتی گفتیم انسان صفت ممکنیت دارد این صفت به خود انسان سرایت می‌کند، و هستی او را از ابتدا ممکن‌الوجود و مخلوق می‌کند، و امکان ندارد که اول انسان را بدون صفت ممکنیت تصور کنیم، و سپس آن صفت را برای او قائل بشویم. پس اگر صفات دیگر، جدای از موصوف باشد و سرایت به آن نکند، صفت ممکنیت چیزی جز موصوف ممکن‌الوجود، نیست، و منهای موصوف، صفتی به نام ممکن‌الوجود ندارد. ۲. هر صفتی از صفات مخلوق غیر از صفت دیگر اوست، مثلاً مصداق علمی که در وجود هر کسی است، غیر از مصداق قدرت اوست، و همین‌طور هر صفتی که دارد، ۳. ولی صفت ممکنیت برای انسان باعث می‌شود که همه صفات انسان، رنگ ممکنیت پیدا کند، و همه صفات، ابتدایی پیدا کند که قبل از آن نبوده است، و برای به وجود آمدنش محتاج به واجب‌الوجود می‌گردد، که منشأ خلق آن صفات در ممکن‌الوجود گردیده است. زیرا وقتی موصوفی ممکن‌الوجود شد، و ابتدایی برای خلقت او فرض شد، حتماً همه صفات او هم به تبع موصوف، ممکن می‌شود، و امکان ندارد که موصوف ممکن باشد، و زمانی موجود نبوده باشد، ولی صفات او قدیم باشد؛ زیرا صفات یک شیء، همچون رنگ روی دیوار است، که امکان ندارد قبل از خود دیوار، رنگ روی دیوار موجود باشد. از این رو تفاوت مهمی که صفت ممکنیت با سایر صفات دارد به این نکته می‌رسیم که انسان کامل، گرچه به ظاهر یک تفاوت با واجب‌الوجود دارد، و آن ممکن‌الوجود بودن اوست، ولی در واقع همین یک صفت، آنقدر وسیع است که از یک طرف سرایت به موصوف می‌کند، و آن را هم ممکن‌الوجود می‌نماید، و از طرف دیگر سرایت به همه صفات پیدا می‌کند، و همه صفات او را ممکن می‌کند. زیرا در حقیقت این صفت صفتی در کنار بقیه او صاف نیست بلکه مبین آن است که همه صفات، مخلوق و ممکن است. از این جهت، دست روی هر صفتی از صفات انسان کامل بگذاریم، مثل علم و قدرت او، ممکن است بگوییم از نظر کمیت، حد و اندازه این صفات با حد و اندازه صفات واجب یکی است، ولی از نظر کیفیت، هیچ‌گاه قدرت بی‌نهایت مخلوق با قدرت بی‌نهایت خالق، مقایسه نمی‌شود، زیرا قدرت خالق از خود اوست، و همیشه بوده و قدیم است، ولی قدرت مخلوق از خودش هیچ نیست، و تمامش از خالق و حادث است. همچنین صفات خالق منشأ صدور صفات مخلوق است ولی صفات مخلوق محل ظهور و بروز صفات خالق می‌باشد، و از خود هیچ ندارد. پس هدف خلقت همه انسان‌ها پیدا کردن همه صفات کمالیه است، که منشأ آن در خالق عالم جلّ جلاله است. و این معنای لقای خداوند متعال است که انسان می‌تواند آن را در همین دنیا تحصیل کرده تا در آخرت برایش در بهشت تجلی کند. معانی لقاء الله در قرآن کریم، حدود بیست مورد، بحث لقای پروردگار با تعبیرات گوناگون، مطرح شده است، که این تعداد آیه نشان دهنده اهمیت موضوع است ۴ و در معنی آن سه قول اساسی وجود دارد: ۱. گروهی از اهل عامه معتقدند که منظور از لقای خداوند متعال، دیدن ظاهری او در روز قیامت است، این‌ها ادعا می‌کنند که در روز قیامت پروردگار مجسم شده، و با چشم ظاهر دیده می‌شود. این نظریه هنوز هم در بعضی از کتب عامه که جدیداً به چاپ رسیده



منعکس شده و بنده آن را دیده‌ام. فساد و بطلان این قول هم از نظر عقل و هم از نظر نقل واضح است. زیرا خداوند متعال به همان دلیلی که در این عالم نمی‌تواند مجسم شود و الا محتاج و ممکن الوجود می‌گردد، در عالم آخرت نیز دیده نخواهد شد، و کیفیت دیدن چشم انسان هم در عالم دیگر عوض نمی‌شود تا این که بگوییم چشم ما در آنجا مجردات را هم می‌بیند، پس نه چشم ما عوض می‌شود و نه خداوند مجسم می‌گردد. قرآن کریم از زبان حضرت موسی (ع)، چنین می‌فرماید: هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. ۵. و نفی رؤیت در این آیه که با کلمه «لن» انجام گرفته، دلالت بر تأکید نفی در مستقبل است و شامل همه زمان‌های آینده و از جمله سرای آخرت می‌شود. ۲. گروهی هم معتقدند که مراد از لقاء الله، لقای رحمت پروردگار و ملاقات با پاداش و لطف اوست. ولی این قول اولاً مخالف ظاهر آیه است، و نیاز به این دارد که کلمه رحمت یا مشابه آن را در آیه شریفه در تقدیر بگیریم، در حالی که اصل بر عدم تقدیر است، و ثانیاً لازمه‌اش جهل یا عجز یا بخل پروردگار در اضافه کردن یک کلمه به آیه است، در حالی که هیچ کدام از این موارد قابل قبول نیست. و ما در قرآن کریم آیه‌ای داریم که تصریح به ملاقات با پاداش و حساب خویش شده است، و کلمه حساب حذف نشده است: اِنِّی ظَنَنْتُ اَنِّی مَلَاقٍ حَسَابِیْهُ؟ فَهُوَ فِی عِیْشَةٍ رَاضِیَةٍ. ۶. من یقین داشتم که به حساب خود می‌رسم؟ پس او در یک زندگی خوش است. ۳. معنای سوم برای لقاء الله همان معنایی است که گفتیم انسان می‌تواند با استفاده از امکانات و استعدادهای نهفته در خویش، به عالی‌ترین درجه معرفت، یعنی یقین در حد عینیت و دیدن با چشم دل، برسد، و در نتیجه نفس او، به درجه اطمینان می‌رسد، و بالاترین سرمایه یک انسان هم همین است، در حالی که همین یقین کمترین چیزی است که به انسان‌ها داده شده است. ۷. تفاوت مسایل طبیعی و ماوراء الطبیعه یکی از تفاوت‌های مهم بین مسایل طبیعی با مسایل غیرطبیعی در این است که وقتی در مسایل طبیعی استدلال می‌شود، انسان فوری به مرحله یقین در حد یافتن با چشم دل می‌رسد. مسایل ریاضی، فلسفی، منطقی، مسایل فیزیکی، و خواص ترکیبی داروها، همه از این قبیل است. ولی مسایل ماوراء الطبیعه آن وقتی که استدلال بر آن کاملاً قوی و بدون شک و تردید اقامه گردد، تازه انسان به علم الیقین می‌رسد، و چون مطلوب با چشم سر دیده نشده است، باز نفس انسان القای شک و تردید می‌کند، و گاه این القانات شدید بعضی افراد را تا سر حد انکار پیش می‌برد. مسایلی از قبیل اعتقاد به وجود خداوند متعال، اعتقاد به وجود قیامت، اعتقاد به وجود نبوت انبیا، و امامت ائمه (ع)، همه از این قبیل است. بی‌جهت نیست که حضرت ابراهیم (ع)، با این که ایمان به وجود قیامت داشت برای تحصیل اطمینان، از خداوند متعال خواست که کیفیت زنده شدن مرده را به او نشان دهد، و در سوره انعام فرمود: برای این که حضرت ابراهیم از یقین داران گردد، ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان او دادیم. ۹. تعبیر زیبایی از مرحوم آیت‌الله انصاری همدانی (ره) از مرحوم آیت‌الله انصاری همدانی (ره)، پرسیدند: آیا شما حضرت بقیه‌الله (ع)، را زیارت کرده‌اید؟ ایشان در جواب نه فرمودند دیده‌ام و نه فرمودند ندیده‌ام بلکه فرمودند: لو ترک القطا ما ازددت یقیناً. اگر حجاب (غیبت)، کنار برود بر یقین من چیزی افزوده نمی‌شود. کنایه از اینکه اگر آن حضرت را با چشم ظاهر ببینم، به ایمان من افزوده نمی‌شود، و یقین من به ایشان در زمان غیبت، در حد عینیت و یافتن با چشم ظاهر است. مقدمات لقاءالله گرچه خود لقاءالله تعالی امر غیراختیاری است، و کسی نمی‌تواند به اراده و تصمیم خویش، نفس وجود خداوند متعال را به علم حضوری در خودش بیاورد، اما مقدماتی وجود دارد، که چنانچه انسان آنها را انجام دهد، امید است به نتیجه مطلوب دسترسی پیدا کند. مقدمات اصلی را می‌توان سه مطلب دانست: ۱. تفکر بر روی آیات و نشانه‌های خداوند متعال همان دلیل‌هایی که برای اثبات توحید ذکر شده است، و نشانه‌هایی که از او در این جهان هستی وجود دارد. اگر مدتی روی آن‌ها تفکر شود، کم‌کم یقین انسان از علم و استدلال به مرحله عینیت و یافتن می‌رسد. قرآن کریم در آیاتی انسان‌ها را تحریض و ترغیب به تفکر بر روی آیات الهی می‌کند: اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ لَا یَاتِیَ لَآوَلٰی اَلْاَبَابِ؟ اَلَّذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ اَللّٰهَ قِیَامًا وَ قَعُوْدًا وَ عَلٰی جُنُوْبِهِمْ وَ یَتَفَكَّرُوْنَ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ... ۱۰. مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و در پی یکدیگر

آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی است؟ همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده، نشسته، به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند. همچنین تفکر در نفوس ۱۱، تفکر در سرگذشت و عاقبت گذشتگان ۱۲، تفکر در مضامین آیات قرآن ۱۳، نیز از موضوعاتی است که می‌تواند نتایج خوبی برای انسان به ارمغان بیاورد. ۲. تهذب و عمل صالح منظور از تهذب، وارسته بودن انسان از هر کاری ناشایسته، و مقصود از عمل صالح هر کاری است که از نظر عقل و شرع پسندیده باشد، همان کارهایی که در قالب احکام پنجگانه واجب و مستحب و مباح و مکروه و حرام، بیان گردیده است. و انسان در عمل به آن‌ها به عبودیت خداوند متعال می‌رسد. خداوند سبحان امیدواران به ملاقات با خودش را سوق به انجام کارهای پسندیده و شایسته می‌دهد فمن كان يرجوا لقاء ربّه فليعمل عملاً صالحاً ۱۴. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد. ۳. توسل برای رسیدن به لقای الهی است، خاندانی که اول و آخر و معدن هر خیری هستند، و خود ارکان هدایت، و از حاملین علوم قرآن بوده و واسطه برای نزول همه برکات و الطاف خداوندی می‌باشند، می‌توانند هر کجا مصلحت و حکمت اقتضا کند، به اذن الهی، دست کسی را گرفته و کمک نماید تا راه طولانی لقاءالله تبارک و تعالی را در مدت کوتاهی طی نماید. داستان محمد کاظم ساروقی در زندگانی او آورده‌اند که حضرت صاحب‌الزمان(ع)، با دستی که به سینه او کشیدند، او را عالم به همه الفاظ و معانی قرآن نمودند. به گونه‌ای که در حالی که سواد نداشت، اما تمام قرآن را از اول به آخر و از آخر به اول می‌خواند، تعداد آیات، کلمات، حروف و حتی نقطه‌های هر سوره را می‌دانست، هر قرآنی به او می‌دادند، و آیه‌ای را از او تقاضا می‌کردند، با یک بار باز کردن قرآن، آن آیه یا در صفحه راست یا چپ وجود داشت، همچنین می‌دانست چه حرفی در کدام سوره نیامده یا هر یک از حروف چند بار تکرار شده است و چیزهایی مشابه این‌ها را می‌دانست، و از این‌ها مهم‌تر آشنایی به خواص سوره‌ها و آیات قرآنی داشت، به گونه‌ای که می‌دانست چگونه به کمک آیات قرآنی تصرف در جهان هستی بنماید ۱۵. آری، امامی که خود حامل همه علوم قرآن «و حمله کتاب الله» ۱۶ هستند، می‌توانند به اذن پروردگار واسطه اعطای آن علوم به دیگری، به اندازه ظرفیت و مصلحت او، باشند. پی‌نوشت‌ها: ۱. فاطر (۳۵)، آیه، آیه ۱۵. سوره بقره (۲)، آیه ۱. ۳. تنها خداوند است که ترکیب در او راه ندارد، و مصداق هر صفتی از او عین مصداق صفت دیگر، و همه صفات عین ذات واجب الوجود است، یعنی یک موجود واحد حقیقی است که متصف به همه صفات کمالیه است. ۴. سوره‌های: انعام(۶)، آیه ۳۱ و ۱۵۴ - یونس (۱۰)، آیه ۷ و ۱۱ و ۱۵ و ۴۵ - رعد (۱۳)، آیه ۲ - کهف (۱۸)، آیه ۱۱۰ - عنکبوت (۲۹)، آیه ۵ - روم (۳۰)، آیه ۸ - سجده (۳۲)، آیه ۱۰ - فصلت (۴۱)، آیه ۵۴ - فرقان (۲۵)، آیه ۲۱ - کهف (۱۸)، آیه ۱۰۵ - عنکبوت (۲۹)، آیه ۲۳ - بقره (۲)، آیه ۴۶ و ۲۲۳ و ۲۴۹ - هود (۱۱)، آیه ۲۹ - انشاق (۸۴)، آیه ۶. ۵. اعراف (۷)، آیه ۱۴۳: ۶. سوره الحاقه (۶۹)، آیه ۲۰ و ۲۱: من یقین داشتیم که (قیامتی در کار است و) به حساب اعمال می‌رسم او در یک زندگی (کاملاً) رضایت‌بخش قرار خواهد داشت. ۷. عن الصادق(ع): «ما اوتی الناس اقل من الیقین»؛ به مردم چیزی کمتر از یقین داده نشده است. (اصول کافی، ج ۲، ص ۵۲) ۸. بقره (۲)، آیه ۲۶۰: و اذ قال ابراهیم ربّ ارنی کیف تحی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی. ۹. انعام (۶)، آیه ۷۵: و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الأرض و لیکون من الموقنین. ۱۰. آل عمران (۳)، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱ و نیز به همین مضمون: رعد (۱۳)، آیه ۳ - نحل (۱۶)، آیه ۱۰ و ۱۱ و ۶۹ - روم (۳۰)، آیه ۲۱ - زمر (۳۹)، آیه ۴۲ - جاثیه (۴۵)، آیه ۱۳ - فصلت (۴۱)، آیه ۵۳ - حشر (۵۹)، آیه ۲۱. ۱۱. سوره روم (۳۰)، آیه ۸. ۱۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۶. ۱۳. سوره‌های نحل (۱۶)، آیه ۴۴ - فصلت (۴۱)، آیه ۵۳. ۱۴. سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۱۰. ۱۵. به تعبیر حضرت آیت‌الله خزعلی (دامت برکاته)، که محمد کاظم را از نزدیک ملاقات نموده‌اند. ۱۶. محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه.

شهد مصفاً چشم خمار آن رخ فتانه دیدنی است لعل لبش چو شهد مصفاً چشیدنی است قرص سپید عارض او چون مه تمام بر سینۀ سیاهی زلفش چه دیدنی است هر روز شرح یار صبايم دهد ولی این قصیدۀ همیشه عمرم شنیدنی است ما را چه غم ز تیغ بلایای روزگار کان زخم‌ها به شوق وصالش خریدنی است بیمار هجر اویم و دانم که هیچ کس جز او طیب درد من دل ریمده نیست در باغ عشق شاخ درختش به جای کام گر عشوه داد میوه همان نیز چیدنی است «بهروز» صد حدیث توان گفت در غزل کان نکته را مقام به صد خط قصیده نیست بهروز مرادی آرانی (کاشان) اکسیر نظر ای بهین خسرو با شوکت و فر؛ یا مهدی(ع) وی منور ز رخت شمس و قمر؛ یا مهدی(ع) اصل خیری تو ولی تا که نهان از خلقی برنیاید به جز از شر ز بشر؛ یا مهدی(ع) لحظاتی که دل از یاد تو غافل بوده رفته این عمر گرنامه‌ی هدر؛ یا مهدی(ع) این دل تیره و بی‌ارزش و ناقابل را منقلب کن تو به اکسیر نظر؛ یا مهدی(ع) آنکه سودا نکند با تو به بازار عمل نبرد در دو جهان غیر ضرر؛ یا مهدی(ع) اندر این موج خطرناک بلاها، از ما که به غیر از تو کند دفع خطر؟ یا مهدی(ع) رحم کن - ای پسر فاطمه(س) - بر ایتمت کیست ایتمت تو را جز تو پدر؟ یا مهدی(ع) حق چنین خواسته تا روز قیامت باشد: حب تو جنت و بغض تو سقر؛ یا مهدی(ع) کوشش «ملتجی»ات در همه حالی این است نرود جز ره تو راه دگر؛ یا مهدی(ع) علی اصغر یونسیان تو مپندار تو مپندار که آن شاه ز یاران دور است یا مپندار که در پرده رخس مستور است کونه غافل بود از دوست که در صحبت اوست غافل آنست که از پرتو لطفش دور است گرچه غایب ز نظر گشت پی مصلحتی لیک الطاف خفی‌اش همه جا موفور است حق همی از نظر خلق نهان است ولی او ز هر چیز عیان‌تر بود و مشهور است آن که حق را شناسد بود از کوردلی و نه هر چیز به تدبیر خدا مقهور است شاه در پرده و لطفش همه از پرده برون نور وی فاش‌تر از نور درخت طور است غیبت از او نبود غیبت ما هست از او او نه مستور بود، دیده‌ما بی‌نور است همچو آن کور که از دیدن خور؟ محروم است او ز خور غایب و گوید که خور از ما دور است ای جواد آن که نه رو بیند و نی پرتو رو کور دل هست و ز، نادیدن خود معذور است؟ خور: خورشید آیت‌الله محمد جواد خراسانی کربلا، لَزَلْتُ کَرْبُ و بلا شریف رضی ترجمه: امیر چناری کربلا، کرب و بلایی، کربلا در تو غم دیدند آل مصطفی(ص) روی خاکت، روز جنگ دشمنان شد روان خون‌ها و آب دیده‌ها گونه‌های بانوان شد اشک‌بار پیش آن لب‌تشنه دشت بلا دست ساییدند بر آن خاک پاک گل شده از خون یاران خدا میهمان بودند در آن دشت خشک میهمانان بی‌پذیرایی چرا؟! آب را کردند از آنان دریغ پس بنوشاندندشان آب فنا پیش آن خورشیدهای سرفراز رفت خورشید از خجالت در خفا جانور می‌خورد از اجسادشان: پای‌های همت و دست سخا چهره‌هایی چون چراغ پر فروغ شد مه خاموش و نجم بی‌ضیا روز و شب پوساند پیکرهایشان حکم ظالم گشت بر آن‌ها روا ای رسول‌الله! بنگر حالشان کشته و مجروح و افتاده ز پا ایشان می‌سوخت بر شن‌های داغ تشنه، می‌خوردند آب از نیزه‌ها می‌کشاندند آن اسیران را به زور می‌شدند افتان و خیزان زان جفا منظری بینی در آن‌جا دردناک آتش دل‌هاست، خار دیده‌ها ای ستمکاران ای گردنکشان! بود این، پیغمبر حق را جزا؟ کاشت بستان‌ها پیمبر بهرشان اهل او را تلخ میوه شد سزا نسل او از ریشه برکنند سخت اهل او راندند مثل برده‌ها می‌کشاندند آن زنان را با شتاب آن زنان پاک‌دامن، با وفا می‌برید آن‌جا نفس از خستگی بر زبان جمله‌شان: پیغمبر! پرده‌ای آن‌جا نبود و خیمه‌ای بهر آن والا- زنان با حیا کفر از آن‌ها انتقامش را گرفت دل خنک گشتند قوم اشقیای ای که با قتل تو یک‌باره، شکست پایه‌های دین، علم‌های هدا قاتلان را جمله بود این آگهی که تو هستی پنجمین اهل عبا چون که کشتند، نهادندت به خاک غسل نمودند و تکفینی تو را غسل دادندت به خون خویشتن بود تکفینت به خاک دشت‌ها ریختندت خون، نبودت دادرس نه پدر، یا آن که جدت مصطفی یا که مادر، آن که حَقِّش بر فراشت بین زن‌ها، هر زمان و هر کجا از چه کس می‌جست یاری؟ چون که گفت: ای پدر! فریاد رس، ای جد ما! ای رسول ایزد و ای فاطمه! ای امیرالمؤمنین، ای مرتضی! چون زمین را زیر و رو نمود حق؟ یا نباید آن زمان سنگ از هوا؟ گردن فرزندهای فاطمه قطع می‌کردند با تیغ جفا سر بریدند آن‌چنان که می‌بُردند در بیابان خارهای بی‌بها کرده بر نیزه سرت، اما درود گفته بر جدت، رضا یا نارضا! هدیه‌ها دادند بهر یکدگر شادمان بودند قوم بی‌حیا ای که



می‌گیرید برای فاطمه هم پیمبر، هم علی، - اصل عُلا - گر پیمبر زنده گردد بعد تو می‌نشینی این زمان بهر عزا کوه‌های سربلندی تا ابد! ماه‌های این جهان در روشنا! خواست ایزد تا شوند آن قاتلان مایه شوق فراوان و بکا بر زبان‌ها باد این غم تا ابد قلب‌ها بی‌تاب در سوگ شما! قاصدک نیایش عارفانه؟ الهی، راز دل نهفتن دشوار است و گفتن دشوارتر. الهی، پیشانی بر خاک نهادن آسان است دل از خاک برداشتن دشوار است. الهی، خنک آن کس که وقف تو باشد. الهی، فرزانه‌تر از دیوانه تو کیست؟ الهی، عارفان گویند «عرفنی نفسک» این جاهل گوید «عرفنی نفسی» الهی، خوشا آن دم که در تو گم‌ام الهی، چون در تو می‌نگرم از آن چه خوانده‌ام شرم دارم. الهی، چون تو حاضری چه جویم و چون تو ناظری چه گویم. الهی، از من آهی و از تو نگاهی الهی، از دردم خرسندم که در مانش تویی الهی، تو را دارم چه کم؛ دارم پس چه غم دارم؟. الهی نامه (از حضرت آیت‌الله حسن‌زاده آملی)

### الهی نامه نوجوانانه

الهی نامه نوجوانانه الهی! به تو عشق می‌ورزم. عشقی ناب و خالص که به هیچ کس جز تو ندارم، دوست دارم تو را در کارهایم احساس کنم، احساس به تمام زیبایی‌های معنوی. علی ملکی الهی! از تو می‌خواهم مرا از ظلمت به سوی نور هدایت کنی تا چه وقت باید غرق گناه باشم، از تو می‌خواهم که سایه لطفت بر سر من باشد تا کی نیازمند دیگران باشم. خدایا از اعماق وجودم تو را صدا می‌زنم و از تو یاری می‌خواهم ای رحمت‌کننده و ای گشایش‌گر محسن صادقی الهی! یعنی می‌شود که ما هم پاک شویم و از تبار نور شویم. خدایا! کمکم کن تو را به خاطر خودت دوست داشته باشم، نه به خاطر خودم و نه به خاطر ترس از عذاب آخرت. کمکم کن در مشکلات رنگ عوض نکنم و از تو روی برنگردانم و همه جا به یاد تو باشم. محمد سعید مرشد شب تا صبح در حال رکوع بوده‌اند سرکشیک آستان قدس رضوی نقل کرد: شبی از شب‌های زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می‌بارید نوبت کشیک من بود اول شب خدام آستان مبارکه به من مراجعه کردند و گفتند: به علت سردی هوا و بارش برف زائری در حرم نیست، اجازه دهید حرم را ببندیم من نیز به آنان اجازه دادم. مسئولین درب‌ها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول بام حرم مطهر آمد و گفت: حاج شیخ علی اصفهانی از اول شب تا کنون بالای بام و در پای گنبد مشغول نماز می‌باشند مدتی است که در حال رکوع هستند چند بار مراجعه کردم ایشان را به همان حال رکوع دیدم، اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنم که می‌خواهیم درها را ببندیم. گفتیم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید و مقداری هیزم در اطاق پشت بام که مخصوص مستخدمین است بگذارید که هر گاه از نماز فارغ شدند استفاده کنند و درب بام را نیز نبندید. مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم. آن شب برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درب‌های حرم مطهر آمدیم به خادم بام گفتیم: - برو بین حاج شیخ حسن علی در چه حالند. پس از چند دقیقه خادم برگشت و گفت: ایشان همان طور در حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است. معلوم شد که ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده‌اند و سرمای شدید آن شب سخت زمستانی را هیچ احساس نکرده‌اند نماز ایشان هنگام اذان صبح به پایان رسید؟. برگرفته از کتاب داستان‌هایی از نماز ص ۴۶ نوشته شهید احمد و قاسم میرخلف‌زاده گفت و گوی شیطان و فرعون روایت شده که شیطان، به درگاه فرعون آمد، و در را کوبید، فرعون گفت: کوبنده در کیست؟ شیطان گفت: اگر خدا بودی، می‌فهمیدی چه کسی در را می‌کوبد. فرعون گفت: ای ملعون داخل شو. شیطان گفت: ملعونی بر ملعونی وارد می‌شود، پس داخل شد، فرعون به او گفت: چرا بر آدم سجده نکردی تا رانده در گاه خدا و مورد لعن خدا واقع نشوی؟ در جواب گفت: چون مانند تو در صلب آدم بود. فرعون به او گفت: آیا بدتر از من و خودت بر روی زمین سراغ داری؟ شیطان در جواب گفت: انسان حسود از من و از تو بدتر است. چون حسد عمل نیک انسان را می‌خورد، هم‌چنان که آتش هیزم را می‌خورد و می‌سوزاند؟. برگرفته از کتاب گنجینه جواهر (کشکول ممتاز)

## ده گام تا امام زمان (ع) - ۲

علی سرائی سلام، خدا قوت. گام دوم چه طور بود؟ توانستید یک قدم به امام زمان (عج) نزدیک تر شوید؟ امید است توفیق اقتدا و تأسی به امام زمان (عج) را پیدا کرده و از جام تقرب ایشان نوشیده باشید. گام سوم، یکی از اصلی ترین گام‌ها و سکویی است برای پرش و پرواز سبک بالانه در آسمان آبی امامت و ولایت و قرار دادن خود در مسیر وزش نسیم خوش الهی. آماده‌اید؟ بسم... گام سوم: خودسازی سؤال: خودسازی به چه معناست؟ سرآغاز و نقطه شروع کجاست؟ راه و مسیر چیست؟ راهنما کیست؟ خودسازی یعنی: خود را ساختن، خود را بی‌آلایش کردن، خود را پیرایش کردن و... برای خدا. زدودن وجود از هرچه غیر خداست. بشویم آن چه خدا از ما می‌خواهد و برای آن خلق شده‌ایم. حاج محمدرضا الطافی ۱ - یکی از بندگان صالح خدا - می‌گوید: «انسان این همه وسایل پیشرفته ساخته و می‌سازد ولی خودش را نمی‌سازد. پیچ و مهره این همه وسیله را دقیق و میزان می‌بندد و محکم می‌کند، اما پیچ و مهره خودش، پیچ و مهره ایمانش شل است، تق و لقی می‌شود و می‌شکند. مگر این عمر چه قدر است؟ چه قدر فرصت هست که انسان به خودش برسد؟» ۲ به راستی چه قدر فرصت داریم تا خود را بسازیم؟ چند سال، چند ماه، چند روز و یا چند ساعت؟ خداوند متعال در سوره بقره آیه ۶۲، هم آدرس داده، هم نقطه شروع را مشخص کرده و هم نتیجه و اجر و مزدش را بیان فرموده است: «از مسلمانان و یهودیان و مسیحیان و صابئین، کسانی که به خدا و روز بازپسین (قیامت) ایمان آورده و نیکوکاری پیشه کنند، پس برای آنان پاداشی است نزد پروردگارشان، (که هیچ‌گاه چه در دنیا و چه در عقبی) نه بیمی بر آن‌هاست و نه اندوهگین می‌شوند.» ۳ همان‌طور که می‌بینیم، خداوند بخشنده و مهربان برای شروع سخت نگرفته و فقط سه کار را از انسان، با هر دین و مسلکی خواسته است: ۱. به او ایمان داشته باشیم که خالق یکتا و بی‌همتا است (توحید) ۲. به روز قیامت، روز سنجش اعمال، روز حساب و عقاب ایمان داشته باشیم (معاد) ۳. کارهای نیک و شایسته انجام دهیم (اجرای احکام الهی) هیچ جای دنیا دروغ، تهمت، غیبت، خیانت، ظلم، فساد، طمع و... پذیرفته شده و خوب نیست و همه جای دنیا صداقت، انفاق، جوانمردی، خوش خلقی، نیکی به پدر و مادر و مساکین و یتیمان و مردم و... نیک و پسندیده است. پس اگر کسی حداقل خواسته خداوند متعال را اجابت کند، پاداش ویژه‌ای نزد پروردگار یکتا دارد، و آن این است که هیچ‌گاه، چه در دنیا (نه مسائل اجتماعی، نه مسائل اقتصادی، نه مسائل خانوادگی و...) و چه در آخرت چیزی او را ناراحت و اندوهگین نمی‌کند و نمی‌ترساند، به عبارتی آرامش و آسایش در دو دنیا. در ادامه مسیر خودسازی نیاز به یک قطب نما، یک کتاب راهنما و نقشه راه داریم تا ما را در این گام همراهی نماید. قطب نما، وجود مقدس و سراسر نور امام زمان (عج) است که سمت و جهت حرکت ما را مشخص می‌کند که با اقتدا و تأسی (گام دوم) می‌توانیم از این قطب نما استفاده کنیم و اما آن کتاب راهنما و نقشه راه، کتابی نیست جز معجزه عظیم پیامبر مکرم اسلام (ص)، یعنی قرآن کریم، که راهنمایی است از گذشته و برای حال و آینده. اما برای استفاده از این کتاب به عنوان راهنما، باید در مسیر خودسازی اولیه کمی پا را فراتر گذاشته و به وادی متقین، قدم نهیم و تقوا پیشه کنیم و پرهیزگاری نماییم. پرهیز از گناه، پرهیز از هرچه صفات رذیله و ناپسند است. چرا که ایزد منان خود در ابتدای قرآن کریم شرایط استفاده از آن را به عنوان کتاب راهنما، چنین بیان فرموده است: «این کتاب که هیچ شکلی در آن نیست راهنمایی است برای پرهیزگاران» ۴ اما برای این که بتوان جزو گروه پرهیزگاران و تقوا پیشگان بود چه باید کرد؟ خداوند در ادامه، صفات پرهیزگاران را این چنین برای رسول خود بر می‌شمارد: «(پرهیزگاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه آشکار نیست و پنهان از دیده‌هاست) ایمان دارند و نماز به پا می‌دارند و از آنچه روزی شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. و (آنان) کسانی هستند که به آنچه بر تو و (پیامبران) پیش از تو نازل کرده ایم ایمان دارند و آنانند که به آخرت یقین دارند» ۵ حال اگر توفیق پیدا کردیم و جزو پرهیزگاران و متقین شدیم، چه می‌شود؟ باز خداوند در ادامه می‌فرماید: «برای اینان (پرهیزگاران) است هدایتی از جانب پروردگارشان و هم اینانند که رستگاران» ۶ به عبارتی، از این جا به بعد خود خدا می‌شود راهنما، دست انسان را می‌گیرد و در مسیر صحیح پیش می‌برد که رستگاری حقیقی هم، همین است. مولا - و

مقتدایمان، امام زمانمان (عج) نیز که در مسیر تقرّب به سوی او گام برمی‌داریم بر همین نکته اشاره دارد: «هر یک از شما (شیعیان) که تقوا را سرمایه خویش قرار دهد، از فتنه‌های گمراه کننده ظلمت خیز در امان خواهد بود.» ۷ و در این بین هیچ چیز به اندازه نماز نمی‌تواند ما را در راه تقوایی و مبارزه با شیطان یاری دهد، چنان که می‌فرماید: «هیچ چیز بهتر از نماز بینی شیطان را به خاک نمی‌مالد، پس نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.» ۸. پی‌نوشت‌ها: ۱. حاج محمدرضا الطافی، لحاف دوزی است در همدان که هم اکنون در قید حیات بوده و یکی از سالکان الی... و از اولیاء خداست. ۲. در راه بندگی، تألیف مهدی معاریان، انتشارات کمال الملک، چاپ دوم، ۱۳۸۳، ص ۲۱۷. ۳. سوره بقره، آیه ۴۶۲. ۴. سوره بقره، آیه ۵۲. ۵. سوره بقره، آیه ۳ و ۴. ۶. سوره بقره آیه ۵. ۷. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۸. ۸. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲.

## نسیم

هزار دست پر از خواهشند خدا کند که بهار رسیدنش برسد شب تولد چشمان روشنش برسد چو گرد بر سر راهش نشسته‌ام شب و روز به این امید که دستم به دامنش برسد هزار دست پر از خواهشند و گوش به زنگ که آن انارترین روز چیدنش برسد چه سال‌ها که در این دشت خوشه چین ماندم که دست خالی شوقم به خرمش برسد بر این مشام و بر این جان چه می‌شود یا رب نسیمی از چمنش بویی از تنش برسد خدای من دل چشم انتظار من تا چند به دور دست فلک بانگ شیونش برسد چقدر بر لب این جاده منتظر ماندن خدا کند که از آن دور توسنش برسد سعید بیابانکی باران نام تو نام تو بر زبان من آمد؛ زبانه شد سیل گدازه‌های خروشان روانه شد گفتم به خاک، نام تو را؛ جنگلی سرود گفتم به شعر، نام تو را؛ عاشقانه شد گفتم به باد، نام تو را؛ گردباد گشت گفتم به رود؛ نام تو را؛ بی‌کرانه شد گفتم به راه؛ نام تو را؛ رفت و رفت و رفت... گفتم به لحظه؛ نام تو را...؛ جاودانه شد این حرف‌ها - که هم همه‌ای در غبار بود - باران نرم نام تو آمد، ترانه شد قربان ولیئی؟ برگرفته از کتاب گفتم به لحظه نام تو را، جاودانه شد، قربان ولیئی، نشر آفاق

## هفتمین پرده

ویژه نامه پیام آورمهربانی‌ها (ص) علی سرائی پرده اول: ولادت هر آینه رسول خدا (ص) برای شما الگویی خوب و نمونه‌ای کامل است. سوره احزاب، آیه ۲۱ هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که صدای گام‌های پرشتاب مردی سکوت کوچه‌های مکه را در آن صبح زیبا در هم می‌شکست. می‌خواست خود را هر چه سریع‌تر به خانه عرووش برساند. بالاخره روزی که انتظارش را می‌کشید، رسید. امروز جمعه ۱۷ ربیع‌الاول سال عام‌الفیل است. دیشب کنار کعبه بود که ناگهان خوابش برد. در خواب دید که خانه کعبه با همه‌ی ارکانش از زمین کنده شده و به جانب مقام ابراهیم (ع) به سجده افتاد و سپس راست شد و گفت: «الله اکبر!» پروردگار محمد مصطفی، پروردگار من، حالا - مرا از نجاست‌های مشرکان و پلیدی‌های کافران پاک گردانید. سپس بت‌ها لرزیدند و به زمین افتادند...». بزرگ مرد قبیله قریش - عبدالمطلب - روزها و ساعت‌ها را شمرده بود تا روز موعود فرا رسد و او یادگار پسر از دست داده خود عبدالله را در آغوش بگیرد و ببوسد. حالا دیگر به خانه آمده نزدیک شده، فقط چند قدم مانده است. قدم‌ها را پر شتاب‌تر برداشت. خود را به گهواره نوزاد رساند و با شوق بسیار نوه‌اش را در آغوش گرفت. اشک از دیدگانش جاری شد. گفت: نامش را چه گذاشته‌ای؟ آمده گفت: «محمد»، چرا که پس از تولدش صدایی شنیدم که می‌گفت: بهترین مرد را زائیده‌ای، پس او را محمد نامگذاری کن. ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل ریمده‌ی ما را انیس و مونس شد چندی نگذشت که از گوشه و کنار خبرهای عجیبی رسید که وقوع آن‌ها درست همزمان با تولد این نوزاد بود: ۱. آب دریاچه سماوه (بین کوفه و شام که کسی سال‌ها در آن آب ندیده بود) زیاد شد و به جریان افتاد. ۲. آب دریاچه ساوه که آن را می‌پرستیدند، فرو رفت و خشک شد. ۳.

ایوان عظیم کاخ مدائن (کاخ شاه ایران) به لرزه در آمد و چهارده کنگره (دندانه‌های سر دیوار) آن فرو ریخت. ۴. آتشکده فارس، پس از هزار سال روشنایی خاموش شد. ۵. تخت هر پادشاهی در آن صبح واژگون شده بود. ۶. دانش کاهنان از ذهنشان رفته بود و جادوی ساحران باطل گردیده بود. ۷. ... علی سرایی پرده دوم: کودکی، نوجوانی و جوانی مادرش آمنه مدتی محمد(ص) را شیر داد و در آغوش خود نگه داشت. پس از آن حلیمه از طایفه بنی سعد که به مکه آمده بود تا برای امر معاش، کودکی را برای شیر دادن بپذیرد، عهده‌دار شیر دادن او شد. بعد از دو سال او را به مادرش باز گرداند، ولی به دلیل این که از وجود این طفل برکت‌ها دیده بود، با رضایت مجدد مادرش، محمد(ص) را به محل سکونت خود باز گرداند. پس از مدتی او را به مکه آورد و در سن پنج سالگی به مادرش آمنه تحویل داد. هنگامی که محمد(ص) به سن شش سالگی رسید، مادرش آمنه رحلت نمود و جدش عبدالمطلب سرپرستی او را به عهده گرفت. هنگامی که او هشت ساله شد، عبدالمطلب نیز در گذشت و عمویش ابوطالب سرپرستش گردید. محمد(ص)، در سن سیزده سالگی عمویش را در مسافرت شام که به منظور تجارت انجام گرفت، همراهی کرد. در بین راه راهی به نام بحیرا او را دید و به پیامبری او بشارت و از آینده او خبر داد. محمد(ص)، در سن بیست سالگی به همراه جمعی از جوانان مکه پیمان معروف «حلف الفضول» را بستند. با این پیمان سوگند یاد کردند که از هر مظلومی دفاع کنند و تا حق او را نگیرند، از پای نشینند. محمد(ص) در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه(س) که از اشرف و صاحب سرمایه بود، آشنا شد و با سرمایه او برای تجارت به شام رفت و پس از بازگشت با وی ازدواج کرد. رفتار و گفتار محمد(ص) در کودکی و جوانی چنان بود که نظر بزرگسالان را به خود متوجه ساخت و به قدری شخصیت وی در دیده‌ی ایشان بزرگ جلوه کرد که سال‌ها پیش از آن که به پیامبری مبعوث گردد، او را «امین» لقب دادند. ابوطالب، عموی آن حضرت می‌گفت: «هرگز از محمد(ص) دروغ و کار ناشایست و جاهلانه ندیدیم، نه بیجا می‌خندید و نه سخنان بیهوده می‌گفت». ابن عباس می‌گوید: «وقتی صبحانه برای اطفال می‌آوردند آن حضرت رو شسته و خوشبو از خواب بیدار می‌شد و حاضر می‌گشت». پرده‌ی سوم: برگزیده شدن (بعثت) و خداوند را، چه تدبیرهایی شگفت و زیباست، در آستین چهره‌ی خلقت و افروختن مشعل هدایت. خدا خواست تا چهره‌ی آفرینش را روشن کند، محمد(ص) را آفرید. خواست تا بر آدمیان منت نهد و تاریخشان را به طراوت بهار مبدل سازد و شب کائنات را به روز روشنایی و فروغ و وحی، بیاراید، محمد مصطفی(ص) را برگزید و برانگیخت. مبعث فصلی بهاری در پهنه قرون بود که محمد(ص) را همچون گلی زیبا بر دامن رسالت نهاد و در زمانی که خشکسالی معنویت و قحطی حقیقت بود، زمین را با فروغ چهره‌ی این خورشید، تابان نمود. آری از آن روز که بر فراز حرا آیات الهی بر دل محمد(ص) نشست، از آن عصر، که صبح هدایت با «اقراً» آغاز شد، از آن شب که جبرئیل امین بر محمد(ص) آشکار شد و او را «یا رسول الله» مخاطب قرار داد، از آن لحظه که پیامبر(ص) در بازگشت از غار حرا، در طول مسیر مشاهده کرد که همه چیز بر او سجد می‌کند و با آهنگ «السلام علیک یا نبی الله» به مبعوث خاتم، سلام می‌دهند، از آن روز که خانه خدیجه با نور نبوت فروغ گرفت، از آن بعثت آخرین سفیر الهی سال‌ها می‌گذرد. در این همه سال، آیین رسول مکی و پیامبر مدنی همواره سد زمان‌ها را شکسته و پرده‌های کفر را کنار زده و دنیا را در قدم جلوه‌های ابدیت افکنده است. او آمد تا زنجیرها را از دست و پای اندیشه‌ها و ایمان‌های جاهلیت زدگان بگشاید. «الله اکبر»، «الله اکبر» این پیام آن پیام‌آور نور است که در رواق هستی طنین انداز است. درود بر حبیب خدا «محمد(ص)»، که جهان را از حلاوت محبت خدا پر کرد و زمان و تاریخ را از موج «تکبیر» آکند. دامنه‌ی بعثت آن مبعوث، تا همیشه تاریخ گسترده است. امروز هم، موج آن، دامن گستر و نورافشان است. نامش، بر بام جهان در گستره‌ی زمین و زمان، بلند باد، تا همواره هستی، ... تا همیشه تاریخ. برگرفته از روایت انقلاب ج ۳ جواد محدثی پرده‌ی چهارم: جوانان و پیامبر(ص) پیامبر(ص) همیشه به نوجوانان و جوانان توجه زیادی داشت و همواره می‌فرمود: من شما را سفارش می‌کنم که به نوبالغان و جوانان نیکی کنید، زیرا آنان دلی رقیق‌تر فضیلت‌پذیرتر دارند. خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا مردم را به رحمت الهی بشارت دهم و از عذابش بترسانم. جوانان سخن مرا پذیرفتند و با من پیمان بستند ولی پیران از

قبول دعوت‌م سرباز زدند و به مخالفت با من برخاستند. نوجوانان و جوانان از آن جهت که دارای دلی پاک‌اند بهتر از دیگران پذیرای سخن حق هستند. به همین دلیل پس از شروع دعوت پیامبر(ص) به اسلام، جوانان بیش از دیگران به او پیوستند و پیامبر(ص) نیز برای این گروه ارزش و احترام خاصی قائل بود و در بسیاری موارد با وجود صحابه مسن، جوانان را برای مسئولیت‌های کلیدی انتخاب می‌کرد و از آن‌ها در گفتار و عمل حمایت می‌نمود. پیامبر(ص) به شرط وجود صلاحیت و شایستگی در یک جوان او را برای تصدی پست‌های مهم برمی‌گزید. از جمله جوانانی که پیامبر(ص) امور مهم را به آن‌ها می‌سپرد می‌توان از علی بن ابیطالب(ع) نام برد که شرح آن نیازمند به تحریر کشیدن صفحات مستقلی است. از دیگر جوانان مورد اعتماد رسول اکرم(ص) می‌توان از جعفر بن ابیطالب نام برد که در ۲۴ سالگی رهبر مسلمانانی است که بر حبشه هجرت کرده‌اند و تدابیر و کلام نافذ او موجب شد نجاشی پادشاه حبشه مسلمانان را بپذیرد. در سن ۲۷ سالگی به فرماندهی سپاه اسلام در جنگ موته برگزیده شد که در آن جنگ به شهادت رسید. همچنین می‌توان از مصعب بن عمیر نام برد که با وجود سن کم به عنوان نماینده رسول خدا(ص) برای آموزش قرآن و معارف دینی، قبل از هجرت به مدینه فرستاده شد و اقدامات سنجیده او راه را برای هجرت پیامبر(ص) هموار کرد. از دیگر جوانان مورد اعتماد رسول اکرم(ص)، عتاب بن اسیر بود که پس از فتح مکه به عنوان فرماندار آن جا برگزیده گردید. و... ده‌ها جوان دیگر که با وجود سن کم مسئولیت‌های مهمی به آنان سپرده شد و این نشان از جوان‌گرایی با محوریت لیاقت و شایستگی در رسول خدا(ص) بوده است. پرده پنجم: نور محمدی چو تکوین اجهان را ساز کردند نخست از نور او آغاز کردند محمد(ص) مصطفای آفرینش محمد(ص) نور چشم اهل بینش شب اسرا ۲۱ چو در عرش خدا گشت فکان قاب قوسینش ۳ سزا گشت محمد(ص) شافع روز پسین است محمد(ص) رحمه‌ی للعالمین است محمد(ص) فاتح بدر و حنین است محمد(ص) مرشد راه حسین است محمد(ص) هم بشیر و هم نذیر است محمد(ص) در دو عالم بی‌نظیر است محمد(ص) محرم اسرار عشق است محمد(ص) مطلع انوار عشق است محمد(ص) صاحب دختری چو زهر است محمد(ص) زینب ام ابیهاست محمد(ص) معجزه خلق الهی است که بی‌نورش سیاهی در سیاهی است چو دریای وجودش بی‌کران است در او صافش سخن بس ناتوان است مسعود ارشادی فر پرده ششم: قصاص زیبای عکاشه انس بن مالک می‌گوید: خدمت رسول خدا(ص) رسیدم. وقتی مرا دید گفت: بدان که اجل من نزدیک شده است و هیچ چیز به من دوست‌تر از مرگ و دیدار خدای سبحان نیست. آنگاه فرمود: بلال را بگو تا همه‌ی یاران مرا فرا بخواند. بلال اذان گفت و یاران همه در مسجد حاضر شدند. پیامبر(ص) به کمک دو تن از یاران که بازوهای او را گرفته بودند به مسجد آمد و در محراب قرار گرفت. رسول خدا(ص) نگاهی به جمعیت کرد و گفت: ای یاران من، آیا من در ادای حق و ابلاغ وحی و پیغام‌های خدا به شما کوتاهی کرده‌ام؟ گفتند: جان ما فدای تو باد، هیچ کوتاهی نکرده‌ای. گفت: رسول مهربانی برای شما بودم. همه گریستند و گفتند: بلی، یا رسول الله گفت: ای مردم! من از شما خواسته‌ای دارم. همه گفتند: تن و جانمان فدایت باد، آن خواسته چیست؟ گفت: هر که از شما بر من حقی دارد، امروز قصاص کند و به فردای قیامت وا نگذارد که مرا طاقت پاسخگویی در قیامت نیست. صدای شیون و خروش از میان مردم برخاست. و پیامبر سخن خود را تکرار کرد. عکاشه بن محسن اسدی برخاست و گفت: یا رسول الله من بر تو حقی دارم که اکنون می‌خواهم قصاص کنم. چرا که از فلاخن جنگ که برمی‌گشتی تازیانه‌ای به من زدی. پیامبر(ص) گفت: بروید آن تازیانه را از حجره بیاورید. تازیانه را آوردند و عکاشه آن را به دست گرفت. حسن(ع) و حسین(ع) خود را به پیش عکاشه انداختند و گفتند بر تن و جان بابای ما رحم کن که وی ضعیف و بیمار است. رسول خدا(ص) آنان را خاموش کرد. عکاشه گفت: آنگاه که مرا زدی، پیراهن بر تنم نبود و من ایستاده بودم. پیامبر(ص) برخاست و ردا از تن بیرون کرد. صدای گریه مردم بلندتر شد همه با چشمان اشک‌آلوده قدم‌های عکاشه را که به پیامبر(ص) نزدیک می‌شد دنبال می‌کردند. وقتی عکاشه به پیامبر(ص) رسید تازیانه را بر زمین انداخت و رسول خدا(ص) را در آغوش کشید و گریست. سپس گفت: آن روز مباد که انگشتی بر تن عزیز تو بخورد. مقصود من این بود که پوست تن من به پوست عزیز تو



تماس پیدا کند چرا که از شما شنیدم که هر کس پوست بدنش، پوست بدن رسول خدا را لمس کند آتش دوزخ به او نمی‌رسد. پرده‌ی هفتم: درد دل دنبال کسی می‌گشتم که با او درد دل کنم و از ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌های دنیای امروز نسبت به پیامبرم بگویم. به یاد یک دوست نادیده افتادم که چندی پیش دولت مردان کشورش بنای بی‌مهری را نسبت به رسول خدا(ص) گذاشتند ... پس قلم را برداشتم و آغاز کردم: دوست نوجوان دانمارکی سلام ملت‌ها بود به دنبال فرصتی برای گفتگو با تو می‌گشتم. البته تو را نمی‌شناسم. آیا دین تو را به خوبی می‌شناسم و پیامبر دین تو را هم می‌شناسم. من عیسی(ع) را پیامبر مهربانی و برادری می‌دانم. پیامبری که با همه‌ی عشق و امید، دشواری‌های زندگی را برای آسایش جهانیان تحمّل کرد. من با تمام وجودم برای پیامبر تو که بشارت دهنده‌ی ایمان و برادری است، احترام قائل هستم. او را لطف خداوند برای اهل زمین می‌دانم. او را چشمه‌ی زلال پاکی و ایمان می‌دانم که انسان‌ها باید از تعالیمش سیراب شوند. دوست نوجوانم، تو چقدر مرا می‌شناسی؟ تو چقدر با دین من، اسلام، آشنا هستی؟ چقدر از پیامبر من حضرت محمد(ص) می‌دانی؟ نگاه تو به دین اسلام و مسلمانان چیست؟ ای نوجوانی که در دانمارک هستی و نمی‌شناسمت، من در مورد دین تو چنین فکر می‌کنم: من مسیحیت را دین آسمانی و الهی می‌دانم. کتاب آسمانی‌ام قرآن، برای اهل کتاب احترام قائل است و به مسلمانان سفارش کرده با آن‌ها مهربان باشید و آن‌ها را برادران خود بدانید، من در دین خود آموخته‌ام تا از حضرت مریم(س) به طهارت و پاکی یاد کنم. چون یک سوره‌ی کامل قرآن به نام مبارک اوست و در آیات آن از شریعت عیسی(ع) و از پاکدامنی مادرش دفاع شده است. و من مسیح را بشارت دهنده‌ی دین خود می‌دانم. دوست نوجوانم می‌خواهم وجدان معصوم و پاک تو را به داوری بطلبم. لابد می‌پرسی برای چه؟ برایت می‌گویم. آیا می‌دانی روزنامه‌نگاران کشورت، با گستاخی تمام تصویرهای ناشایستی را کشیدند و به پیامبر(ص) ما نسبت دادند؟ آیا می‌دانی که این تصویرها به سرعت در تمام کشورهای اروپایی با اهانت و دهن کجی منتشر شد؟ آیا شنیده‌ای که در کشور شما چه توهین‌هایی به مسلمانان و دین آسمانی اسلام شده است؟ آیا می‌دانی در کشوری که خود را مهد تمدن و آزادی می‌داند این رویدادها اتفاق افتاده؟ ای برادر و خواهر ایمانی من تو با این رفتارهای پدران و برادرانت موافق هستی؟ آیا این اهانت‌ها و توهین‌ها را که ناعادلانه به من و دین من شده است، قبول داری؟ آیا این شیوه‌ی گفت‌وگو با انسان‌ها در نزد تو پذیرفته است؟ نمی‌دانم. ولی قضاوت عادلانه و آگاهانه تو برای من مهم است. تو که با آموزه‌ها و تعلیمات عیسی مسیح آشنا هستی بگو که چنین برخوردهایی با پیروان ادیان آسمانی شایسته است؟ و اگر عیسی(ع) بود، چنین رفتارهای ضد اخلاقی را از پیروانش تحمل می‌کرد؟ دوست نوجوان و آزاده من می‌دانم که با دین من و تعلیمات اسلامی آشنا نیستی، ولی حتماً با «حقوق بشر» و آزادی‌های انسانی و اصول آن آشنا هستی. می‌دانم که می‌دانی هر انسانی حقوقی دارد و هیچ کس حق ندارد این حقوق را نادیده بگیرد و آزادی‌هایش را محدود کند یا به دلیل این بهره‌مندی از آزادی به او توهین نماید. من کمتر از تو در مورد این حقوق می‌دانم. ولی می‌دانم که این حقوق را بسیاری از همسایگان تو برای عمل کردن نوشته‌اند. ماجراهای همین سال‌های نه چندان دور نشان می‌دهد که قدرت‌هایی هستند که به راحتی این قانون‌ها را پایمال می‌کنند و آزادی و حقوق بشر را فدای منافع خود کرده‌اند. پس من به اجرای این قانون‌های شیک و تمیز درباره‌ی انسان‌ها امیدوار نیستم! بگذریم. تا جایی که می‌دانم در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده که همه‌ی انسان‌ها از حقوق مساوی برخوردارند و می‌توانند هر عقیده و مذهبی را با آزادی انتخاب کنند و با آزادی بیان کنند. ای آزاداندیش نوجوان به نظر تو کاریکاتورهایی که در روزنامه‌های کشور تو، و چند کشور اروپایی منتشر شد، در چارچوب همان اصل «آزادی بیان» و «عقیده‌ی آزاد» است؟ آیا فکر می‌کنی با این بهانه می‌توان به آزادی عقیده و بیان میلیون‌ها مسلمان اهانت کرد؟ به نظر تو در این آزادی، جایی برای اخلاق و انسانیت هم در نظر گرفته شده است؟ راستی اگر چنین برخوردی از طرف برادران مسلمانان انجام شود، برای تو قابل پذیرش است؟ آیا باز هم روزنامه‌نگاران کشور تو و مؤمنان مسیحی سکوت می‌کنند و هیچ پاسخی نمی‌دهند؟ آیا همه‌ی کسانی که به خداوند ایمان دارند و پیامبران الهی را می‌ستایند با سکوتشان مسؤل نیستند؟ ای برادر مسیحی من! با این که از این برخورد غیر اخلاقی

درباره‌ی پیامبر محبوبم بسیار خشمگین هستم، صبر می‌کنم. من با آگاهی تمام از حقوق انسانی و دینی خود از شیوه‌ی برداران و پدران و رسانه‌های اروپایی استفاده نمی‌کنم. چون دین من و پیامبر عزیز و مظلوم من، به من این اجازه را هرگز نخواهد داد. بر اساس تعالیم دین من انسان‌ها همه با هم برادر و برابر هستند. چون یا برادر دینی من هستند و یا در انسانیت با من برابرند. ای دوست و برادر نوجوان من تو را تنها به انصاف و حقیقت دعوت می‌کنم و منتظر پاسخ عادلانه و از روی صداقت و راستی می‌مانم. به امید فردایی بهتر برای اهل ایمان از طرف یک نوجوان مسلمان ایرانی و ... سلام بر پیام‌آور رحمت و اخلاق، محمد (ص) فرستاده‌ی خدا، و سلام بر پیامبر صلح و دوستی، عیسی (ع) روح... پی‌نوشت‌ها: ۱. آفرینش ۲. شبی است که حضرت پیامبر اسلام از بیت‌المقدس به آسمان رفت که به شب معراج معروف است. ۳. آخرین مرحله‌ی معراج حضرت رسول، که به نقطه‌ای رسیدند که جبرئیل از همراهی ایشان بازمانده و اجازه‌ی ورود نداشتند.

## آداب مسلمانی

سهیلا صلاحی اصفهانی فکر می‌کنم تو هم به اندازه من، او را دوست داشته باشی اگر برایت بگویم که: دنیایش تنگ و کوچک و بسته نیست. روزنامه‌ها را می‌خواند. اخبار را با دقت پی‌گیری می‌کند. احزاب و گروه‌ها را می‌شناسد. در مقابل مسائلی که در دنیا اتفاق می‌افتد بی‌تفاوت نیست و عکس‌العمل مناسب نشان می‌دهد. قرآن خواندنش ترک نمی‌شود، هم می‌خواند و هم عمل می‌کند. کمیل شب‌های جمعه را فراموش نمی‌کند. ندبه‌های صبح جمعه و سمات عصر را به موقع می‌خواند. عهدهایش را بر سر سجاده صبح محکم می‌کند. ذکرهای روزانه‌اش را اول وقت می‌گوید. و خلوت‌هایش را با عاشورا پر می‌کند. ورزش می‌کند اما جوانمردی و رادی برای او از قهرمانی مهم‌تر است. به سلامتی و تندرستی بها می‌دهد. به اندازه می‌خورد. به اندازه می‌خواهد. و به اندازه تحرک دارد. خودش را مهیای جهاد می‌کند. تلاش می‌نماید تا آمادگی‌های نظامی و رزمی را کسب کند. سلاح‌های روزگار خود را می‌شناسد و کار کردن با آن‌ها را می‌داند. به بزرگ‌ترها احترام می‌گذارد. به پدر و مادرش نیکی می‌کند. حقوق همسایه‌ها را رعایت می‌کند. در جمع‌های فامیلی حاضر می‌شود. سراغ دوستانش را می‌گیرد و ارتباطش را با آن‌ها حفظ می‌کند. هرگز حرمت معلم‌هایش را نمی‌شکند. ادامه دارد...

## زهر

مروان خود را به در منزل عایشه رساند و گفت: «حسین برادر خود را آورده تا در کنار پیامبر دفن کند.» - مگر حسن از دنیا رفته است؟ - جعده به دستور معاویه از زهری که برایش فرستاده، در غذای حسن ریخته است. معاویه برای این کار، به جعده قول داده صد هزار درهم به او بدهد و او را به عقد پسرش یزید در بیاورد. - تو این چیزها را از کجا می‌دانی؟ - از آن جا که معاویه فقط صد هزار درهم را برای جعده فرستاده و او را به عقد یزید در نیاورده است. یزید هم گفته که وقتی او با بهترین خلق خدا این کار را کرده، با من چه کار خواهد کرد؟! جعده هم وقتی بدقولی معاویه را دیده، هم چیز را رو کرده است. خنده‌دار است. وقتی جعده پاره‌های جگر حسن را در تشت دیده، ناله هم سر داده است! آن‌گاه چون عایشه را ساکت دید، گفت: «چرا کاری نمی‌کنی؟ اگر دیر بجنبی، حسن را در کنار پیامبر دفن می‌کنند و آن فخر پدر تو و عمر تا روز قیامت برطرف می‌شود.» - چه کنم مروان؟ راهی نشانم بده. - به آن جا بیا و جلوی این کار را بگیر. مروان از اسب پایین آمد و گفت: «ای عایشه سوار اسب من شو. تعدادی از دوستان ما سوار بر اسب در این نزدیکی منتظر هستند. با هم به مسجد پیامبر می‌رویم.» عایشه به زحمت سوار اسب شد و مروان لجام اسب را در دست گرفت. به نزدیک مسجد پیامبر (ص) که رسیدند، سر و صدا بالا گرفت. عایشه رو به جماعت کرد و گفت: «ای مردم! این‌ها می‌خواهند حرمت رسول خدا را بشکنند. می‌خواهند کسی را داخل خانه من کنند و در کنار پیامبر دفن کنند که من او

را دوست ندارم و نمی‌خواهم.» رگ‌های گردن عبدالله بن عباس بیرون زد و با چهره‌ای برافروخته فریاد زد: «ای عایشه! می‌دانی چه می‌گویی؟! عمر، عثمان و ابوبکر را از پیامبر می‌دانی، اما فرزندزاده پیامبر را قبول نداری؟!» امام حسین (ع) گفت: «ای عایشه! سال‌هاست که تو و پدرت حرمت پیامبر را شکسته‌اید و پرده حرمت حضرت رسالت را دریده‌اید.» عایشه همان‌طور که بر اسب سوار بود، گفت: «مروان، فرزندان عثمان و فرزندان ابوسفیان و بنی‌امیه، همه شاهدند که این جا خانه من است و ...» فریاد عایشه در لابه‌لای عربده جمعیت گم شد. - آیا باید عثمان مظلوم به بدترین حال در بقیع دفع شود و حسن با رسول خدا دفن شود. هرگز نمی‌گذاریم این کار را بکنید، حتی اگر نیزه‌ها و شمشیرهایمان بشکند و تیرهایمان تمام شود. ابن عباس خود را به نزدیک عایشه رساند و گفت: «دشمنان پیامبر را برای خود شاهد می‌گیری؟! حسن فرزند علی و فاطمه است و از همه به رسول خدا نزدیک‌تر است. آیا این تو نیستی که بی‌اجازه پیامبر هر کسی را به خانه رسول خدا وارد می‌کنی؟ عثمان حق علی و فاطمه را پایمال کرد. ابوذر را بی‌گناه از مدینه بیرون کرد و با عمار و ابن مسعود کاری کرد که رسول خدا راضی نبود. عثمان دشمنان پیامبر (ص) را پناه داد. صدایی در لابه‌لای جمعیت پیچید. - اگر حسن را کنار پیامبر دفن کنید، شمشیرهایمان را از غلاف خواهیم کشید. محمد بن حنفیه که تا آن لحظه چشم بر دهان جمعیت دوخته بود، طاقت نیاورد و گفت: «ای عایشه، یک روز بر اسب سوار می‌شوی و یک روز بر شتر. خود نمی‌توانی حرمت پیامبر را نگه داری. تو نخستین زنی هستی که بر شتر و اسب سوار شده است. آیا زن پیامبر به جای در پرده و حجاب بودن، باید بر اسب و شتر سوار شود و با مردان نامحرم هم صحبت شود و هر جایی برود؟! ای عایشه! چرا دست از دشمنی با بنی‌هاشم بر نمی‌داری؟! عایشه نگاه تندی به او کرد و با خشم گفت: «ای پسر حنفیه! این‌ها فرزندان فاطمه هستند که حرف می‌زنند. تو به خاطر داشتن کدام اصل و نسب این گونه با همسر رسول خدا حرف می‌زنی؟!» امام حسین (ع) رو به عایشه گفت: «او را از فاطمه‌ها دور نکن که سه فاطمه بزرگوار مادران اویند؛ فاطمه دختر عمران بن عائد و فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر زائده بن الاصم.» عایشه که در مقابل امام حسین (ع) بی‌جواب مانده بود، گفت: «حسن را از این جا دور کنید و گرنه خون‌های زیادی ریخته می‌شود.» امام حسین (ع) وصیت برادر خود را به یاد آورد و گفت: «برادرم مرا از این کار تو خبر داد بود. او نمی‌خواست خونی ریخته شود. می‌خواست بعد از غسل، جنازه‌اش را نزد قبر پیامبر بیاوریم تا عهد خود را با او تازه کند و بعد به قبرستان بقیع ببریم و نزد جدّه‌اش فاطمه بنت اسد دفن کنیم. به خدا قسم اگر قرار بود او را نزد پدرش رسول الله دفن کنیم، این کار را می‌کردیم و تو هیچ کاری نمی‌توانستی بکنی و بینی همه شما را به خاک می‌مالیدم. چرا که او فرزند رسول خدا است و آن حضرت همیشه می‌گفت که حسن از من است. اکنون تو مانع دیدار او و جدش می‌شوی، در حالی که بی‌اجازه پیامبر، مردانی را به خانه او داخل کردی.» خشم و انتقام در چهره مروان و فرزندان عثمان و بنی‌امیه موج می‌زد. هنوز تابوت امام حسن (ع) روی دست‌ها جا نگرفته بود که تیرهای زیادی از کمان‌ها رها شد و روی جنازه فرزند رسول خدا (ص) پایین آمد. بنی‌هاشم شمشیرها را از غلاف بیرون کشیدند که امام حسین (ع) گفت: «وصیت برادرم را ضایع نکنید تا خونی ریخته نشود.» و خم شد و تیرها را از جنازه برادر بیرون کشید.؟ برگرفته از کتاب «قصه پاکان» نوشته مه‌ری حسینی. انتشارات پردیسان ۱۳۸۱

### نقطه ته خط

۸. «آنان که رفتند، کاری حسینی کردند، و آنان که ماندند باید کاری زینبی کنند.» و هنوز چشم آزاد مردان عالم به کاروانی دوخته شده که زینب سالار آن است. هنوز آوای امیر (ع) از دل تاریخ به گوش می‌رسد. زینب با همه حیای فاطمی خود، نگاهی به بی‌حیاترین مردم روزگار خود می‌کند، و رو به نامردترین انسان تاریخ، مردانه فریاد می‌زند: «چه انتظاری است از فرزند آن جگرخواری که جگر پاکان را به دندان کشید و گوشتش از خون شهیدان روییده است؟!» و با آرامشی حکیمانه، و وقاری آسمانی، همه رؤیاهای شیطانی یزید را پنبه می‌کند و می‌گوید: «و اگر چه روزگار، مرا با تو هم گفتار کرد، ولی من هم چنان تو را حقیر



می‌بینم و سرزشت می‌کنم و تویخ کردن تو را واجب می‌دانم». اربعین هم نشینی با زینب (س) است که با تمام وجود ایستاد. اربعین همراهی با حضرت امام سجاد(ع) است که خورشید امامت را تا ابد تابان نگه داشت. ۹. نمی‌دانم این چهارشنبه با چهارشنبه‌های دیگر چه تفاوتی دارد؟ چهارشنبه‌سوری را می‌گویم. مثلاً چه اتفاقی باید با این ترقه‌ها و آتش‌بازی در زندگی ما بیفتد که بدون آن ممکن نیست. نمی‌دانم این یادگاری از کجا آمده است؟ آیا ریشه آتش‌پرستی دارد، یا نیایشی به جا مانده از تاریخ گذشتگان است؟ البته این روزها عادت شده که به هر بهانه‌ای جشن بگیریم و قیمت‌های زیادی برای این سوردادن‌ها و سورگرفتن‌ها پردازیم. واقعاً بهانه‌ای بهتر از آتش‌بازی و بزرگداشت چهارشنبه آخر سال برای شادی و خوش‌گذرانی پیدا نمی‌شود؟ آیا این همه هزینه کردن آیین «چهارشنبه سوری» عاقلانه است؟ چه چیزی در برابر این هیاهو، و حادثه‌آفرینی‌ها به دست می‌آوریم؟ لابد سلامتی و شادکامی سال آینده را. خوش به حالمان! ۱۰. وقتی دوباره به این پرونده ۳۶۵ روزه نگاه می‌کنم، حس غریبی به من دست می‌دهد. حسی آمیخته به افسوس و سرزنش. افسوس از این که ساعت‌های زیادی از لحظه تحویل سال، یعنی دوشنبه ساعت ۲۱ و ۵۵ دقیقه و ۳۵ ثانیه، فرصت داشتم تا نقشه بکشم و این نقشه‌ها را عملی کنم. روزهایی که مثل ابر و باد گذشت و دوباره بر نمی‌گردد. خودم را سرزنش می‌کنم. پسر جان تو چقدر از این روزها را به راحتی آب خوردن، یا حتی راحت‌تر از آن آب کردی. به آینه که نگاه کنی می‌فهمی که من چه می‌گویم. در این ۳۶۵ روز، گویی تو مانند زمین، پس از گردش کامل به دور خورشید، در همان نقطه صفر ایستاده‌ای و خم به ابرو نمی‌آوری که روی یک دایره بسته حرکت کرده‌ای. در این مدت با شتاب و سرعت بالایی هم رفته‌ای، اما دریغ از این که یک گام به جلو برداشته باشی؟ ترسیده‌ام. از این همه یکنواختی دلم می‌گیرد. سال ۱۳۸۵ هم پرونده‌اش بسته شده است و من مانده‌ام و هزار کار نکرده. هزار تصمیم که در صندوقچه اسرار مدفون شده است. هزار جرعه سرنوشت ساز که هیچ‌گاه در زندگی من زده نشد و خاطراتش با افسوس و حسرت زیر خاکستر باقی ماند. ۱۱. مسلمانی من و تو هم مثال زدنی است. خدا و پیامبر (ص) و اهل بیت را یک شعار می‌کنیم و قاب می‌گیریم. بدون این که فکر کنیم باید خدا در زندگی ما جریان پیدا کند. رفتار پیامبر (ص) در وجود ما سایه بیندازد یا بوی اهل بیت تن و جان ما را جلا دهد. سال «وجدان اخلاقی، انضباط اجتماعی»، سال «امیرالمومنین(ع)، سال «عزت و افتخار حسینی»، و سال «پیامبر اعظم (ص)». این رسم مبارکی است که هر سال را با چنین نام‌های ارزشمندی زینت می‌دهیم. گویی این ادارات و سازمان‌های فرهنگی منتظر اعلام چنین نام‌هایی هستند که فردایش یک همایش برگزار کنند. چند بار نوشته بر در و دیوارها نصب کنند و ابتدای هر سخنرانی که دارند برای تبرک، نامی از آن ببرند. ولی آیا گامی برای فهمیدن و عمل کردن و زنده کردن یاد و نام پیامبر اعظم (ص) برداشته‌ایم؟ آیا در روزهای سال پیامبر اعظم (ص) اخلاق و رفتار او را تمرین کرده‌ایم؟ آیا نشانه‌ای از نیکی‌ها و زیبایی‌های او بر پیشانی ما نقش بسته است؟ آثا مهر و دوستی، صفا و صداقت، ایمان و عبادت ما نسبت به گذشته تغییر کرده است؟ به هر حال سال پیامبر اعظم تمام شده و کارنامه یک ساله ما تهیه شده است. چه نمره‌ای به خودمان می‌دهیم؟ آیا این کارنامه مهر قبولی پایش خورده یا...؟ قضاوت به عهده خودتان! یا حق

### سرباز امام زمان(ع)

در یکی از روزهای گرم تابستان سال ۶۶ که یگان ما در غرب سرپل ذهاب مستقر بود، همراه تعدادی از بچه‌ها، برای انجام عملیات شناسایی به اطراف رودخانه الوند رفتیم. پس از انجام مأموریت، به سمت بنه یگان حرکت کردیم. وقتی به تپه مشرف به یگان رسیدیم، ستونی از خودروهای تانک‌بر را که در جاده خاکی مجاور یگان در حرکت بودند، مشاهده کردیم. این امر تعجب ما را برانگیخت. هیچ کس حرفی نمی‌زد. شور و حال بچه‌های یگان و بعضی شواهد، نوید عملیات جدیدی را می‌داد طولی نکشید که فرمان حرکت صادر شد. به سرعت مقصدی که هنوز برایمان نامعلوم بود به راه افتادیم. در میان راه اطلاع یافتیم که دشمن بعثی از محور میمک اقدام به تک کرده است. ساعتی بعد به منطقه عملیاتی رسیدیم اما به خاطر آتش پر حجم مزدوران بعثی نتوانستیم

تانک‌ها را به منطقه درگیری برسانیم لذا تانک‌ها را در منطقه‌ای پیاده کردیم و منتظر رسیدن بقیه بچه‌ها شدیم. وقتی بقیه بچه‌ها به ما ملحق شدند با اولین تانک به سوی منطقه درگیری حرکت کردیم و پس از بالا رفتن از یال میمک به نیروهای خودی پیوستیم. گرمای سوزان منطقه و ساعت‌های درگیری، بچه‌ها را کاملاً خسته کرده بود. با این حال به محض مشاهده اولین تانک، بچه‌ها نیرو و توان مضاعف یافتند و فریاد شادی سردادند. دیگر درنگ جایز نبود لذا به سرعت به سکوی تیراندازی حرکت کردم و پس از شناسایی هدف‌ها شروع به تیراندازی نمودم. طولی نکشید که تانک‌های دیگر نیز وارد معرکه کارزار شدند. بچه‌ها بی‌وقفه تلاش می‌کردند و عزمشان را جزم نموده بودند تا به هر نحو، مناطق اشغال شده، خصوصاً تپه شهدا را از مزدوران بعثی بازپس گیرند. آتش دشمن بعثی نیز هر لحظه شدت بیشتری می‌یافت. با وجود آن که نیروهای تازه نفس زیادی به یاری ما شتافته بودند، اما هنوز تصرف هدف‌ها میسر نشده بود و درگیری سختی در این چند روز داشتیم. یک روز بعد از ظهر، همراه تعدادی از دوستان کنار تانک ایستاده بودیم و به سخنان فرمانده عملیاتی که برای بالا بردن روحیه پرسنل سخن می‌گفت، گوش می‌دادیم. در همین بین جوانی خوش‌سیما با لباسی که مشخص نبود ارتشی است یا بسیجی، از جاده خاکی کنار یگان بالا آمد و به جمع بچه‌ها پیوست. او پارچه سبز رنگی بر پیشانی خود بسته بود و با سن کمی که داشت در میان سایرین جلب توجه می‌نمود. به محض این که چشم فرمانده عملیات به وی افتاد، او را صدا زد و پرسید: «از کدام واحد هستی و این جا چه کار می‌کنی؟» نوجوان خوش‌سیما نیز با ادب و در کمال متانت و خون‌سردی پاسخ داد: «من سرباز امام زمانم و آمده‌ام تا تپه شهدا را آزاد کنم». بعد هم به سوی خط مقدم به راه افتاد. فرمانده عملیات نیز هر چه کرد نتوانست مانع رفتن او بشود. نوجوان هم چنان رفت تا از نظر ما ناپدید شد. حدود ۲ ساعت از ماجرا گذشته بود که ناگهان از طریق بی‌سیم به فرماندهی اعلام شد که دشمن سرکوب شده و اقدام به عقب‌نشینی نموده و تپه شهدا نیز به تصرف نیروهای اسلام درآمده است. بچه‌ها از خوشحالی سر از پا نمی‌شناختند و یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند. نیم ساعت پس از کسب این پیروزی با حیرت مشاهده کردیم که همان جوان خوش‌سیما از سوی خط مقدم به طرف ما می‌آید. هیچ کس باور نمی‌کرد که از میان آتش پر حجم و سنگین دشمن بعثی، جان سالم به در برده باشد. همه بچه‌ها ساکت و خاموش به او چشم دوخته بودند و او بی‌توجه به اطرافش به سمت نفربر فرماندهی می‌رفت و خطاب به فرمانده عملیات گفت: «تپه شهدا را آزاد کردم» و بدون معطلی از آن جا دور شد و از آن پس دیگر کسی او را ندید. پی‌نوشت‌ها؟: برگرفته از: دلاوران حاج عمران، به نقل از استوار زرهی علی‌اکبر علی‌احمدی

### خورشید پنهان

رضا برنجکار لازمه معرفت و اطاعت از خدا، شناخت برگزیدگان او و پیروی از آنان است. خداوند برای نشان دادن راه عبادت و اطاعت با تک تک انسان‌ها سخن نگفته، بلکه پیامبران و امامان معصوم (ع) را برگزیدگان و جانشینان خویش در میان مردم معرفی کرده است. امام باقر (ع) می‌فرماید: همانا کسی خدا را عبادت می‌کند که به او معرفت داشته باشد... مراد از معرفت خدا، تصدیق خدا و رسولش و پیروی از علی (ع) و امام دانستن او و سایر امامان هدایت و براءت از دشمنان آنها است و خدا، این گونه شناخته می‌شود. ایشان در تفسیر فطرت فرمود: فطرت عبارت است از: «لا اله الا الله، محمد رسول الله (ص) و علی امیر المؤمنین»<sup>۲</sup> یعنی استمرار قلمرو توحید تا امامت. حضرت سیدالشهدا (ع) در میان اصحابشان فرمودند: خداوند بندگانش را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند، پس وقتی او را شناختند، عبادتش می‌کنند و وقتی چنین شد، از بندگی غیر او بی‌نیاز می‌شوند. در این هنگام فردی پرسید: شناخت خدا چیست؟ حضرت فرمود: عبارت است از شناخت اهل هر زمانی، امام خودشان را که اطاعتش واجب است. ۳ در کتاب‌های حدیثی شیعه و سنی نیز روایتی متواتر و قطعی، با تعبیرهای مختلف بدین گونه نقل شده است: پیامبر خدا (ص) فرمودند: هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. ۴ در زمان جاهلیت، مردم، خدا و پیامبرش را نمی‌شناختند و

گمراه بودند. بنابراین، کسی که امام زمانش را نشناسد، در واقع به خدا و رسول او معرفت ندارد و اگر در این حال از دنیا برود، گمراه مرده است. در روایتی - پس از نقل حدیث مذکور - راوی، تفسیر مرگ جاهلیت را از امام صادق (ع) سؤال می‌کند، امام می‌فرماید: گمراهی، بی‌دینی، دورویی و تباہی است. ۵ بنابراین برای شناخت خدا و پیامبر (ص) و رهایی از کفر، نفاق، گمراهی و راه‌یابی به مسیر هدایت و بندگی خدا، شناخت امامان، به ویژه امام زمان (ع) لازم و ضروری است. امام صادق (ع) فرمود: کمترین مقدار معرفت امام، این است که (بدانی) امام، هم طراز پیامبر (ص) و وارث اوست، مگر در نبوت. پیروی از امام، اطاعت خدا و پیامبر خدا (ص) است و باید در هر کاری تسلیم او بوده، حکم کارها را از او بخواهیم و از فرمانش پیروی کنیم. ۶ دو ویژگی مهم امامان معصوم (ع) الف) امامان واسطه فیض کمالات وجودی‌اند و اکثر متفکران الهی - اعم از عارفان، فیلسوفان و متکلمان - به گونه‌ای به وجود واسطه فیض میان خدا و جهان معتقدند. در احادیث، معصومان و امامان (ع)؛ واسطه فیض خدا محسوب شده‌اند. علامه مجلسی می‌گوید: اکثر مطالبی که فلاسفه درباره عقول اثبات کرده‌اند، در احادیث متواتر، به گونه‌ای دیگر برای ارواح معصومان (ع) اثبات شده است. برای مثال، ارواح معصومان (ع) قبل از مخلوقات آفریده شده و علت غایی خلقت و میانجی در افاضه علوم و معارف و به طور کلی واسطه فیض در کلمات وجودی و معرفتی‌اند! ۷ در «زیارت جامعه کبیره»، خطاب به امامان (ع) آمده است: خدا با شما شروع و ختم می‌کند. به واسطه شما باران نازل می‌شود و شما باعث می‌شوید که آسمان بر زمین فرو نریزد. غم و اندوه و گرفتاری‌ها با شما رفع می‌گردد. ۸ امام صادق (ع) می‌فرماید: ما خزائن خدایم و به واسطه ما، درختان میوه می‌دهند، رودها جاری می‌شوند و باران از آسمان می‌بارد. ۹ همچنین در احادیث آمده است: اگر زمین لحظه‌ای بدون امام باشد، ویران و نابود خواهد شد. ۱۰ ب) امامان واسطه فیض هدایت الهی‌اند. در آیه ۶۹ سوره زمر می‌خوانیم: ... و زمین [در آن روز] به نور پروردگارش روشن می‌شود... در زیارت جامعه، آمده است: زمین با نور شما امامان، می‌درخشد. ۱۱ نتیجه این که امامان، نور خدا در زمین‌اند. از همین روایاتی که در آن‌ها نور یا نور خدا به کار رفته، در احادیث به امامان تفسیر شده است. ۱۲ نور الهی کنایه از هدایت الهی است: سلام بر امامان هدایت و چراغ‌های روشن‌گر و تاریکی‌ها... سلام بر دعوت کنندگان به سوی خدا... و آشکار کنندگان امر و نهی خدا... کسی که خدا را بخواهد، از شما شروع می‌کند و موحد، توحید را از شما گرفته است. کسی که هدفش خدا باشد، به وسیله شما به او می‌رسد... با دوستی و همراهی شما، خداوند ما را با دین خود آشنا کرده است. ۱۳ خورشید پنهان نقش امام در عصر غیبت چیست و مردم چگونه از وجود مقدس امام عصر (ع) بهره‌مند می‌شوند؟ اصحاب امامان (ع) بارها این سؤال را مطرح کرده‌اند و پاسخ آن بزرگواران، از جمله حضرت حجت (ع) از طریق نایب خاص، به دست ما رسیده است: همان گونه که از خورشید استفاده می‌شود، در آن هنگام که پشت ابرها قرار می‌گیرد. ۱۴ خورشید در مرکز منظومه شمسی قرار دارد و سیاره‌های آن، از جمله کره زمین به گرد آن می‌چرخد. خورشید با نیروی جاذبه‌ای که بر سیاره‌هایش وارد می‌کند، از پرتاب آن‌ها در اثر نیروی گریز از مرکز، جلوگیری می‌کند و کرات را در مدارهای منظم و بر گرد خود نگه می‌دارد. از سوی دیگر، حرارت و نور خورشید باعث روئیدن گیاهان و در نتیجه حیات حیوانات و انسان می‌شود و در اثر آن، روز و شب پدید می‌آید و به زندگی انسان نظم خاصی می‌دهد. بنابراین، تمام نعمت‌هایی که در این جهان وجود دارد، از مجرای خورشید به ما می‌رسد، خواه ظاهر باشد و خواه در پشت ابرها قرار گیرد. البته، خورشید در لحظه ظهور و نورافشانی، خواص و آثاری دارد که در لحظه پنهان شدن آن، وجود ندارد. همه این مطالب درباره امام عصر (ع) نیز صادق است. او واسطه فیض نعمت‌های الهی است و نور وجود، علم و هدایت از طریق او به انسان‌ها می‌رسد. اما غیبت امام عصر (ع) باعث محروم شدن از فیض حضور و بهره‌مندی بیشتر از حضرتش می‌شود؛ همان گونه که هنگام پنهان شدن خورشید، مردم در انتظار بیرون آمدنش هستند، در زمان غیبت نیز دوستداران و پیروان آن امام (ع) در انتظار ظهور مقتدای خویش‌اند. بایسته‌ها در عصر غیبت وظایف مسلمانان در عصر غیبت، آموختن و عمل کردن به معارف و احکام الهی در جامعه است؛ به دیگر سخن، وظایف ما، تعلم، تبلیغ و اجرای دین است و مقدمات این امور، همچون فراگیری علوم و

فنون مختلف نیز از بایسته‌ها خواهد بود. در این جا وظایف مسلمان‌ها در عصر غیبت را برمی‌شمیریم: ۱. درخواست معرفت امام عصر(ع) از خدا: هنگامی که امام صادق(ع) درباره غیبت مهدی موعود(ع) سخن می‌گفت، زراره پرسید: اگر من زمان غیبت را درک کنم، چه وظیفه‌ای دارم؟ حضرت فرمود: این دعا را بخوان: خدایا خودت را به من بشناسان که اگر خود را به من معرفی نکنی، پیامبرت را نمی‌شناسم. خدایا! معرفت و شناخت پیامبرت را به من ببخش، که اگر پیامبر خود را به من معرفی نکنی، حجت تو را نمی‌شناسم. خدایا! حجت خود را به من بشناسان، که اگر حجت خود را به من معرفی نکنی، از دین خود گمراه می‌شوم. ۱۵ از این دعا، نکته‌های بسیاری می‌توان استنباط کرد: اول این که، در عصر غیبت باید معرفت خدا و رسول و امام را از خدا خواست و نباید به علوم و اطلاعات خود درباره خداشناسی و پیامبرشناسی و امامشناسی بسنده کرده، خود را از عنایات خدا مستغنی دانست، بلکه در هر حال باید به خدا توکل کرده، خود را از عنایات خدا مستغنی دانست، بلکه در هر حال باید به خدا توکل کرد و از او معرفت خواست. دوم این که، لازمه شناخت خدا، شناخت پیامبر و لازمه شناخت پیامبر، شناخت امام و حجت است. بنابراین، اگر امام عصر(ع) شناخته نشود، پیامبر و خدا نیز به درستی شناخته نشده، انسان در گمراهی و ضلالت خواهد بود. اصولاً شناخت خدا، پیامبر و امام، پایه و اصول دین است و تمام معارف و احکام دیگر، بر اساس همین اصول شکل می‌گیرند. ۲. تسلیم در برابر امام زمان(ع): امام باقر و صادق(ع) می‌فرمایند: بنده، مؤمن نخواهد بود مگر آن که خدا و رسول او و همه امامان و امام زمان خود را بشناسد [حکم کارهایش را] به امام زمان ارجاع دهد و تسلیم ایشان باشد. ۱۶ اسحاق - پسر یعقوب - در عصر غیبت صغری، از طریق محمد پسر عثمان عمری، نایب خاص امام عصر(ع)، نامه‌ای برای حضرت فرستاد و در آن مشکلات خود را مطرح کرد. امام(ع) در پاسخ چنین نوشتند: اما در حوادثی که رخ می‌دهد باید به راویان حدیث ما مراجعه کنید. زیرا آنان حجت من، بر شماستند و من حجت خدا، بر آنانم. ۱۷ امام خمینی(ره) در توضیح این حدیث، «روایات احادیث...» را همان «فقها» دانسته‌اند: امروز فقهای اسلام حجت بر مردم هستند، همان طوری که حضرت رسول(ص) حجت بود... ۱۸ لازمه تسلیم شدن در برابر امام عصر(ع) استفاده از احادیث امامان و تفقه در آن، برای کسب معارف اعتقادی و احکام عملی است و اگر اجتهاد در احکام عملی مقدور نبود، باید از فقها و مراجع، تقلید کرد، هم چنین باید از فقیه عادل و حاکم (ولی فقیه) تبعیت نمود. ۳. محبت به امام عصر(ع): پیامبر اکرم(ص) در معرفی مهدی موعود(ع) می‌فرماید: هر کس دوست دارد خدا را ملاقات کند، در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، پس دوست دار حضرت حجت صاحب الزمان منتظر باشد. ۱۹ بنابراین، ایمان با محبت و ولایت امام عصر(ع) کامل می‌شود و یکی از وظایف ما، دوستی او و تقویت آن در قلوبمان است. ۴. یاد امام عصر(ع): از آثار شناخت امام زمان و محبت به او، یاد کردن ایشان است. اگر به کسی علاقه زیادی داشته باشیم، همیشه به یادش خواهیم بود و می‌کوشیم به هر مناسبتی از او یاد کنیم و سخنانش را نقل کنیم. روایت شده است که وقتی امام موسی بن جعفر(ع) از امام غایب، نعمت باطنی خدا یاد کردند، فردی پرسید: آیا از امامان کسی غایب می‌شود؟ امام فرمودند: بله، شخص او از دیدگان مردم غایب می‌شود، ولی یاد او از دل‌های اهل ایمان نماند و او دوازدهمین نفر از ما است. ۲۰. احساس حضور: امامان بر اعمال و احوال موجودات جهان، به خصوص مؤمنان، آگاهی و نظارت دارند. امام علی(ع) می‌فرماید: هیچ مؤمنی در شرق و غرب زمین، از ما غایب نیست. ۲۱ امام زمان(ع) در تویع مبارکشان به شیخ مفید(ره) فرمودند: ما به آنچه بر شما می‌گذرد، احاطه علمی داریم، و اخبار هیچ یک از شما بر ما پوشیده نیست... ما در رعایت حال شما اهمال نکرده، شما را فراموش نمی‌کنیم و اگر این گونه نبود، سختی‌ها بر شما نازل می‌شد و دشمنان، شما را مستأصل می‌کردند. ۲۲ وقتی که امام عصر(ع) از وضعیت مؤمنان آگاه بوده، آن‌ها را مورد عنایت خاص خویش قرار می‌دهد، مؤمنان نیز باید او را در میان خود بدانند و حضور و توجه آن حضرت را احساس کنند. امام سجاد(ع) فرمود: همانا اهل زمان غیبت حضرت امام مهدی(ع) که به امامتش معتقدند و در انتظار ظهورش هستند، از مردم همه زمان‌ها بهترند، زیرا خداوند چنان عقل و فهم و معرفتی به آنان عنایت فرموده، که غیبت برای آن‌ها به منزله دیدن حضور وی است. ۲۳. ۶. انتظار: اگر کسی امام غایب را شناخت، به او

عشق ورزیده، او را منجی بشر دانست و به ظهورش پس از غیبت آگاه شد، حتماً در انتظار فرج و ظهورش خواهد بود. در احادیث گوناگون، انتظار فرج، برترین عمل و عبادت امت اسلامی معرفی شده و فضیلت‌های زیادی برای آن بیان گردیده است. ۲۴ امام صادق (ع) می‌فرماید: هر کس از شما بمیرد، در حالی که منتظر ظهور امام عصر (ع) باشد، مانند کسی است که با حضرت قائم (ع) در خیمه ایشان باشد. آن حضرت پس از لحظه‌ای درنگ، فرمود: نه، بلکه مانند کسی است که همراه آن حضرت شمشیر بزند. آن‌گاه ادامه داد: نه، قسم به خدا مانند کسی است که همراه پیامبر خدا (ص) شهید شده است. ۲۵. ۷. دعا برای تعجیل فرج: کسی که در انتظار فرج مولایش به سر می‌برد، از خدا تعجیل فرج او را خواهد خواست، به ویژه اگر بداند آن حضرت نیز خواهان ظهور و برپایی حکومت عدل است و از خدا می‌خواهد، تا اذن ظهورش را صادر فرماید. روایت شده که آن حضرت از خداوند چنین طلب می‌کند: خدایا وعده‌ای را که به من داده‌ای، عملی ساز و امر مرا به اتمام برسان و گام‌هایم را استوار گردان و زمین را به وسیله من پر از عدل و داد کن. ۲۶. دعا برای تعجیل فرج امام زمان (ع) سنتی بوده که دیگر امامان نیز به آن عمل می‌کردند. ۲۷. امام عصر (ع) نیز از ما خواسته، تا برای تعجیل فرجش دعا کنیم: برای تعجیل فرج، زیاد دعا کنید، زیرا همین، فرج و گشایش شما است. ۲۸. پی‌نوشت‌ها؟ برگرفته از: گفتمان مهدویت، سخنرانی‌ها و مقالات گفتمان چهارم. ۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۱. ۲. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۵. ۳. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۹، باب ۹، ح ۱. ۴. همو، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۹. ۵. شیخ کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۷۷، ح ۳. ۶. خزاز قمی، علی بن محمد خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۲۶۳، علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۵۵، باب ۵، ح ۳۲. ۷. علامه مجلسی، همان، ج ۱، ص ۱۰۳. ۸. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۱. ۹. شیخ کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۵. ۱۰. همان، ص ۱۷۹، ح ۱۰. ۱۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۱. ۱۲. شیخ کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۱. ۱۳. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ص)، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۱. ۱۴. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۰۷، باب ۲۱، ح ۲۲. ۱۵. شیخ کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۵. ۱۶. همان، ص ۱۸۰، ح ۲. ۱۷. شیخ صدوق کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۲۸۴، باب ۴۵، ح ۴. ۱۸. امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، ص ۹۲. ۱۹. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۹۶، باب ۴۱، ح ۱۲۵. ۲۰. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۶۸، باب ۳۴، ح ۶. ۲۱. محمد بن حسن فروخ صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۶۰، باب ۱۶، ح ۱. ۲۲. شیخ طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳. ۲۳. شیخ صدوق کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۲۰، باب ۳۲، ح ۲. ۲۴. ر. ک. علامه مجلسی، همان، ج ۵۲، ص ۱۲۲، باب ۲۲. ۲۵. احمد بن ابی عبدالله برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۴، باب ۳۸، ح ۱۵۱. ۲۶. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۲۸. ۲۷. علامه مجلسی، همان، ج ۹۸، ص ۱۵۸. ۲۸. شیخ صدوق کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳، باب ۴۵، ح ۴.

### با مؤلفان مهدوی

مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین علی دوانی (ره) اشاره: نام مرحوم استاد حجت‌الاسلام علی دوانی (ره)، همراه با کتاب معروف و گرانسنگ مهدی موعود (ع) شهرت فزون‌تری یافته است. افتخار برگرداندن متن عربی این اثر روایی، به فارسی، و تحقیق و شرح آن، شامل این محقق گران مایه شد و برای همیشه یادگاری ارزنده گردید. آن مرحوم در سخنانی که در اجلاس دو سالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی (ع) ایراد کردند، به بیان ماجرای این امر و نکاتی پیرامون دیگر تألیفات مهدوی خود پرداخته‌اند. در شماره قبل زندگی‌نامه این محقق محترم به حضور علاقمندان ارائه شد در این جا، گزیده‌ای از این سخنرانی را به منظور آشنایی بیشتر با آثار مهدوی ایشان تقدیم خوانندگان محترم مجله می‌کنیم. روحش شاد. خداوند متعال در کتاب خود فرموده است: اعملوا ان الله یحیی الارض بعد موتها. یعنی ای جهانیان؛ شرقی‌ها، غربی‌ها، مسلمانان و غیر مسلمانان، سفیدها، سرخ‌پوست‌ها، مظلومان و



بیدادگران عالم، بدانید سرانجام روزی فرا خواهد رسید که خداوند این زمین را که مرده است، زنده کند. امام محمد باقر(ع) در این باره فرمودند: «[خداوند] زمین را پس از مردن به وسیله ستمکاری، با عدل زنده می‌کند.» در بین کتاب‌هایی که [این جانب] با توفیق الهی نوشته‌ام، شش کتاب فقط درباره امام زمان(ع) است که عبارتند از: ۱. مهدی موعود (ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار، اثر «علامه مجلسی») که به دستور مرحوم «آیت‌الله العظمی بروجردی(ره)» انجام گرفت؛ ۲. موعودی که جهان در انتظار اوست؛ ۳. دانشمندان عامه و مهدی موعود(ع)؛ ۴. شوق مهدی(ع)؛ ۵. امام زمان(ع) در نظر دیگران؛ ۶. او می‌آید؛ جریان ترجمه مهدی موعود(ع) بعد از آن که مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی(ره)، ما را به سبب نگارش کتاب شرح زندگانی «استاد کلّ، وحید بهبهانی» مورد لطف قرار دادند، مرا خواستند و فرمودند: «یکی از وعظ تهران، به نام «آقا شیخ محمد حسین نیکخواه سیستانی» وصیت کرده که خانه کوچکی را که دارد، بعد از فوتش بفروشند و ثلث آن را به یکی از فضیلائی قم که سابقه تألیف داشته باشد، بدهند تا جلد ۱۳ بحارالانوار را که همه آن درباره امام زمان(ع) است، ترجمه کند و هر جای آن که توسط «فرقه ضاله بهائیت» به نام «غیبت بحار» سرقت شده، در پاورقی توضیح داده شود.» ایشان علاوه بر این فرمودند که «هر جا علامه مجلسی، مطلبی را نادیده گرفته‌اند، شما در پاورقی توضیح دهید، و بیاورید که من بینم.» در آن زمان، فرقه بهائیت، این کتاب را به مجالس خودشان می‌برند و دخل و تصرفاتی در آن می‌کردند تا مردم را گمراه کنند. این کار، یک سال و نیم به طول انجامید. سرانجام آن را در نیمه شعبان سال ۱۳۳۹ نزد آیت‌الله بروجردی بردم و گفتم: آقا، از من دعوتی شده و باید به کویت بروم. ادامه کار باشد برای وقتی که برگشتم. ایشان در فروردین ماه ۱۳۴۰ مرحوم شدند. فرزند ارشدشان - مرحوم آقا محمد حسن - به من می‌گفت: «آقای دوانی، در این ماه رمضان، آقا [آیت‌الله بروجردی] مرتب، این کتاب - مهدی موعود(ع) - را می‌خواندند و آن را بالای سرشان روی طاقچه می‌گذاشتند و برای شما دعا می‌کردند.» گفتم: الحمدلله. وقتی که این کتاب به چاپ دوم رسیده بود، استاد فقیه و فیلسوف نامی شرق، علامه طباطبائی(ره) من را خواستند و گفتند: «می‌دانی که ما با «پروفیسور هانری کربن» فرانسوی، در تهران بحث‌هایی داریم. او شش ماه در تهران است و شش ماه به فرانسه باز می‌گردد. در بین بحث‌هایی که داریم، او مکرر راجع به امام زمان(ع) می‌پرسد و من به او گفته‌ام یکی از دوستان ما کتابی به نام مهدی موعود(ع) دارد. من ایشان را نزد شما می‌آورم، و شما هر سؤالی دارید از ایشان بکنید. همه مباحث مربوط به امام زمان(ع) را که علامه مجلسی و خود ایشان به آن افزوده، در این کتاب آمده است.» من همان موقع گفتم: با بودن شما، من چه بگویم؟ ایشان گفتند: «من درباره امام زمان(ع) تتبع نکرده‌ام، اما شما کار کرده‌اید و کتابی به این خوبی نوشته‌اید، شما بیاید.» البته به دلایلی، من توفیق پیدا نکردم که در این جلسه شرکت کنم. مقاله هانری کربن بعداً علامه طباطبائی در جلسه دیگری فرمودند: «کربن، کتابی به نام امام منتظر(ع)، به زبان فرانسوی نوشته که دو مقاله آن را «دکتر عیسی سپهبدی» به فارسی برگردانده است و در یکی از مجلات دانشکده ادبیات تهران چاپ شده، و من آن را برای شما می‌آورم.» استاد، مطلب را آوردند و من آن را در مقدمه چاپ چهارم یا پنجم مهدی موعود(ع) که تا به حال به چاپ سی‌ام رسیده، آورده‌ام. این مطلب سخنرانی کربن در رادیو پاریس، در شب نیمه شعبان بوده که بعد از آن نوشته و به صورت کتاب درآورده است. او در آن جا می‌گوید: بدانید که از آغاز خلقت، اهل ادیان عقیده داشتند که خدا، پیامبرانی را برای هدایت بشر فرستاده است. یهود می‌گویند: تا حضرت موسی(ع) را قبول داریم اما بعد از آن، این باب مسدود شد. نصارا می‌گویند: عیسی و مریم(ع) را قبول داریم اما بعد از آنان، این باب مسدود شد. فرقه بزرگ مسلمانان - اهل سنت - می‌گویند: این افاضه از جانب خدا برای پیامبر ما بود اما بعد از پیامبر خاتم، این باب مسدود شد. فقط یک فرقه در دنیا مانده که به حضور منجی در میان بشر اعتقاد دارد، و آن شیعه است. شیعیان به دوازده امام(ع) عقیده دارند. آن‌ها می‌گویند تاکنون یازده امام آمده و رفته‌اند و در حال حاضر منتظر ظهور دوازدهمین امام هستند. او در ادامه می‌گوید: «با من به تهران بیایید و شب نیمه شعبان را ببینید. [شیعیان] جشنی به پا می‌کنند که شب را همچون روز روشن می‌کند.» توجه کنید که پروفیسور کربن، - فیلسوف معاصر فرانسوی - طی سخنرانی در رادیو پاریس می‌گوید: «عدالت

خدای عادل اقتضا دارد، تا هنگامی که بشر در روی زمین وجود دارد، این فیض [الهی] ادامه پیدا کند. موعودی که جهان در انتظار اوست در این شش کتاب - به نظرم - بحثی نمانده که آن را نیاورده باشم. بسیاری از مطالب در این کتاب‌ها موجود است. در کتاب موعودی که جهان در انتظار اوست که چاپ سوم آن در سال ۱۳۴۹ منتشر شد، بحث مفصلی راجع به منجی موعود از دیدگاه فرق و ادیان شده است. به عنوان نمونه، «فرقه زرتشتی» به «سوشیانت (یا سوشیانس)» - نجات دهنده دنیا - معتقدند، قوم یهود منتظر مسیح موعودند، نصارا در انتظار «پسر انسان»، و اهل تسنن منتظر مهدی موعودند، ثابت کرده‌ایم که [حقیقت] همه این‌ها کاملاً بر وجود مقدس امام زمان - حضرت حجت بن الحسن العسکری (ع) - تطبیق می‌شود. در آن جا به تفصیل راجع به غیبت امام زمان (ع) و اهمیت آن بحث کرده‌ایم. هنوز سنّ مبارک امام (ع) به سی سال نرسیده بود که سؤالات درباره آن حضرت و شخصی که غایب شده، مطرح شد. به حدود پنجاه سال که رسید «کلینی» در کتاب الحجّه کافی راجع به غیبت آن حضرت (ع) نوشت، به هشتاد که رسید، «شیخ صدوق» کمال‌الدین و تمام النعمه را نوشت، بعد از آن «نعمانی» کتاب غیبت نوشت، سپس «شیخ طوسی» کتابی با همین نام نوشت و مسئله غیبت را در زمان انبیای گذشته، در آن بیان کرد. اگر این‌ها را جمع کنید، می‌بینید که هیچ جای بحث و شبهه درباره غیبت نیست. مسئله طول عمر، هم که امروز حربۀ زنگ زده‌ای است که نه دلیل عقلی و نه نقلی آن را نمی‌پذیرد. یک فصل هم در کتاب موعودی که جهان در انتظار اوست، راجع به «جهان در عصر مهدی (ع)» است. برنامه دولت امام زمان (ع) در آن جا آمده است. این که هیچ ویرانه‌ای در روی زمین باقی نمی‌ماند جز این که روی آبادی و عمران را می‌بیند. مردم به قدری ثروتمند می‌شوند که کوهی از زر و سیم و جواهرات جمع می‌شود و گفته می‌شود، بیاید ببرید اما می‌گویید، از دولت امام زمان (ع) آن قدر داریم که نیاز نداریم. مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که من زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید پی‌نوشت؟: برگرفته از: سایت خبری بازتاب. ۱. سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۷. ۲. سوره ضحی (۹۳)، آیه ۱۱.

### گذری بر اماکن منتسب به امام زمان (ع)

مرضیه اقارب پرست (اصفهان) سامرا سامرا شهر امام زمان، جایگاه ضریح مقدس عسکرین و آرامگاه امام هادی و امام حسن عسکری (ع). مدفن سیده حکیمه خاتون دختر امام جواد (ع) و تنها شاهد ولادت امام مهدی و مدفن نرجس خاتون همسر امام حسن عسکری (ع) و مادر بزرگوار حضرت مهدی. طلوع سامرا چه خواستنی است! با این دیار غربت نیستی. خود را انگار از اهل آن می‌دانی گویی وطن توست اینجا! درست فهمیده‌ای این جا سرزمین پدری توست و تویی که خاک نشین یتیمی اویی. می‌بینی که آب و هوای این شهر چقدر به تو می‌سازد و چقدر تسلیت می‌دهد. می‌روی و از کوی و برزن‌ها می‌گذری به حرم و بر در سرسرای او. این جا را دیگر یقین داری که گذرگاه اوست و او به پدرش، مادرش و عمه‌اش سر می‌زند. او حتماً این جا نفس کشیده است. این دیوارهای غربت گرفته، این چلچراغ آویخته، این سر در رنگ و رو رفته، همه و همه او را می‌شناسد و او را بارها دیده‌اند و به او سلام گفته‌اند. هنگامی که از روضه منور بیرون می‌زنی دست به دیوار می‌کشی و گرد گرفتگی‌اش را می‌بینی. انگشت اشاره را قلم می‌کنی و بر دیوار برای ملک نقاله وصیتی می‌نگاری: مرهمی بر قلب صد چاکم کنید گوشه‌ای در سامره خاکم کنید سرداب مقدّس بر توست که با زحمت خود را به این مکان شریف برسانی و با سوز دل و حضور قلب در آن بنگری، اذن دخول بگیری و سلاحش کنی چرا که این جا خانه سه امام بوده و محل راز و نیاز، و آخرین دیدار که او را پس پرده غیبت کشاند و ما را به فراق. سکوت سرداب را بانگ دعایی شکسته است حاجتی به چراغ نیست، صدا، صدای آشناست. او دارد برای من و توی بی خبر استغفار می‌کند. ما او را به فراموشی کشانده‌ایم، او یادمان هست و در رعایت حال ما اهمال نمی‌کند. وای بر ما! چگونه او همه‌اش حرص ما را می‌خورد و ما بی‌خیال در تن‌پروری خویش دفن شده‌ایم؟! چگونه او ثواب صبوری‌اش را نثار ما می‌کند، آن وقت ما

جای این که باری از دوشش برداریم، دایم به غم‌هایش می‌افزاییم؟! چقدر از اهل سماوات به خاطر ما شرمگین شود؟ چقدر آستین به دهان بگیرد و آرام بگیرد؟! از این پله‌ها با صبوری پایین برو و همه ادبی را که تا امروز ذخیره کرده‌ای ارزانی او کن! همه مهری را که اندوخته‌ای رونما و احساسات را به زبان بیاور. مولای من اگر روزگار درخشان تو را دریابم و نشانه‌های آشکار تو را درک کنم در آن حال بنده حلقه به گوشات خواهم بود و امید دارم در پیش پای تو جان دهم و رستگار شوم. (زیارت امام عصر در سرداب) مسجد کوفه این جا مسجد کوفه است. یکی از چهار مسجدی که برای کسب فیض و بهره‌گیری معنوی سزاوار است، به آن جا بار سفر بست و نماز مسافر را شکسته یا تمام خواند. این جا محل اقامه نماز پیامبران الهی است و نماز فریضه در آن با حج پذیرفته شده برابری می‌کند. و تو به یاد فرق شکافته امیرالمؤمنین در محراب به امید ظهور فرزندش نماز را اقامه می‌کنی. و به یاد او در مصلاهی عصر ظهورش دست به دعا برمی‌داری. گرچه هوای این شهر بوی بی‌وفایی می‌دهد، اما در گوشه گوشه این مسجد مقاماتی است که تو در کنار هر یک دو رکعت نماز می‌گذاری و یاد یار را زمزمه می‌کنی. این جا مقام توبه آدم است و مصلاهی ابراهیم و ... محراب و محل نیش علی. مسجد سهله در آن منطقه بعد از مسجد کوفه، مسجدی است بلند مرتبه که فضیلت دو رکعت نماز در آن برابر افزایش دو سال بر عمر گرانیامه است. نفخه صور از آن جاست و از اطراف آن مسجد هفتاد هزار نفر محشور شده و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر این که در آن نماز گذارد و در آن جا سنگی است که صورت‌های همه پیامبران در آن نقش بسته است. و هر کس که در آن جا از خدا امان بخواهد خدا از آن چه که می‌ترسد در امانش می‌دارد. شب و روزی نیست که فرشتگان به زیارت آن جا نیایند و عبادت پروردگار نمایند. آیا می‌دانی که این جا وادی محبوب است. چهل شب چهارشنبه رمزی است میان او و دلشدگانش. بسیارند آنان که با این چله‌نشینی او را به دست آورده‌اند و با این بیتوته و دلباختگی بالاخره در آغوش او اطراق کرده‌اند. وقتی آمد، این جا خانه او خواهد شد، خانه‌ای که صحنش معبد خضر و ادریس و ابراهیم است و اندرونش مقام و مسجد او. و اگر چه کف این خانه از خاک باشد و سنگی و زینتی زیورش نشده باشد ولی با همه سادگی‌اش آن قدر آسمانی است که تو، پا برهنه می‌کنی تا به این زمین آشنا شود! و چقدر مشتاقی که رویش غلت بزنی و خاک خورده بیت او شوی. قلبت را این جا پهن کن و خواستی برگردی برش ندار! شاید روزی فرش زیر پای او شود... وادی السلام قبرستانی است در شهر نجف اشرف، محل آمد و شد ارواح پاکان و عرش نشینان. وجود قبر دو پیامبر هود و صالح گواهی بر قدمت آن دارد. این جا گورستان نیست و نورستان است. نورستانی که استغاثه افروخته! و تو اگر در مانده‌ای مقام او خوش مکانی است. برای عرض حال ناخوست، برای گفتن این که داغان شده‌ای، خرد شده‌ای، پوشیده‌ای! باید برای غربت او نالید، برای شکایت این که از نارقیقان عقب مانده‌ای و دلت پر می‌زند برای یک قطره شفقت فراموش شده! این جا جای ابراز این زخم‌هاست! همه را نثار قدومش کنی. که در اینجا مقامی است به نام او. این جا گورستان نیست، نورستان است و هرگز از او بعید نیست یک شبه همه این لیالی ظلمانی تو را منور کند... مسجد جمکران در فراسوی این دیار در نزدیکی شهر قم مسجدی است که به دستور امام زمان و «توسط حسن بن مثله جمکرانی» ساخته شده است و او ما را به سوی خود فرا می‌خواند و می‌گوید که این جا را گرامی دارید که زمین شریفی است. خداوند آن را از سایر زمین‌ها برگزیده و به آن امتیاز داده است. هر روز که این تن خرد و خسته را به دوش می‌کشی و به کوچه و بازار می‌بری، وقتی باز می‌گرددی انبوهی از دود آلودگی به سر و صورتت نشسته. نمی‌دانی این دردها را کجا معالجه کنی و کدام طبیب دارویی به تو می‌دهد که به دردت بخورد! این بی‌نشانی او تو را فرسوده است. تنها او درد آشنای توست و نه هیچ کس دیگر! اما تو می‌خواهی به کجا بروی و حرف‌هایت را بزنی؟ کدام در است که نیمه شب به رویت گشوده شود و تو را مزاحم نداند؟ من راهش را بلدم او در بیابانی برایت معبدی ساخته تا دستان نرمش را دور از دسترس ندانی و برای نجوا با او سرگردان نشود... «ایاک نعبد و ایاک نستعین» و اگر جز خدا و ولیش به استعانت دیگری مطمئن باشی محکومی به شکست. قصه کمان قامتی را باید در حریم غریم گفت، غریمی که غرامت دیده است از رنج‌های سابقه‌دار! سیمرخ تو بر قله قاف



نیست، همین نزدیکی هاست! به آسمان‌ها نرفته فقط نشانی آشیانش معلوم نیست! پس او را بخوان به گفت‌وگوی خودمانی، اکنون که در معبد موعودیانی! حج حج یعنی پا نهادن در مخاطره‌ای بزرگ یعنی به پیکار رفتن با آلائش‌ها، یعنی کندن از ظواهر یعنی رجوع به درون... همه زینت‌ها و زیورها را دور می‌ریزی و خودت را پنهان می‌کنی میان معصومیت احرام. این جا باید پایان همه تباهی‌ها باشد و ابتدای زیبایی‌ها. این جا باید سکوی پرواز به ملکوت باشد و فرودگان عادت خاک! و همه این‌ها مگر بدون زدن در پیشگاه حجت خدا تحقق می‌یابد؟ حجتی که حال و هوای او را نداشته باشد حج جاهلی است. وقتی این جامه به بر می‌کنی انگار بال در آورده‌ای، می‌خواهی تا دوباره به دام نیفتاده‌ای هر طور که شده خودت را به او برسانی و بگویی چقدر دوستش داری! بگویی کاری کند تو همیشه محرم میقاتش باشی و محرم میعادش. عشق را با او وعده کنی و اشتیاق را معاهده بندی. مطمئنی به گفته نایب او که سوگند خورده، او هر سال به حج مشرف می‌شود و مردمان رؤیتش می‌کنند. «اما یرونه و لا یعرفونه؛ او را می‌بینند ولی نم‌شناسند» ولی با همین یک حرف ماتم گرفته‌ای که او مرئی باشد اما ناشناس! و تویی که همه این سفر را به خاطر او آمده‌ای و از شناسایی‌اش محروم بمانی... اگر به طواف می‌روی به گرد وجود او می‌گردی و اگر حجر را می‌بوسی زبان حال توست برای لحظه دیدار. و عرفات وادی دل‌سوختگان آفتاب وجودش که این جا و آن جایش را پرپر می‌زنی و «تمام الحج لقاء الامام کمال حج، دیدار امام» ۱ و خوشا به حالت اگر لقای او را دریابی که در یافته‌ای. پی‌نوشت: ۱. کلینی، کافی، ج ۱.

### دعا، برات حضور

رستگار شدن به دیدار آن حضرت در بیداری یا خواب در این مکرمت به طور خصوصی خبری وارد است که: مجلسی در بحار به نقل از کتاب الاختیار سید علی بن حسین بن باقی از امام صادق (ع) آورده که فرمود: هر کس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند، محمد بن الحسن (ع) را در خواب یا بیداری خواهد دید: بسم الله الرحمن الرحيم اللهم بلغ... که ان شاء الله تعالی در بخش آینده تمام این دعا را خواهیم آورد که مشتمل بر دعا برای فرج آن حضرت است. و نیز از کتاب جنت الأمان از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: هر کس بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر بگوید: اللهم صلّ علی محمد و عجل فرجه، نمی‌میرد تا این که قائم آل محمد (ص) را درک کند. و شیخ جلیل حسن بن فضل طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق مرسلًا نقل کرده که: هر کس این دعا را بعد از هر نماز واجب بخواند و بر آن مواظبت نماید آن قدر زنده بماند که از زندگی ملول گردد، و به دیدار صاحب الامر (ع) مرسلًا نقل کرده که: هر کس این دعا را بعد از هر نماز واجب خواند و بر آن مواظبت نمایند آنقدر زنده بماند که از زندگی ملول گردد، و به دیدار صاحب الامر (ع) مشرف شود، اول دعا این است: اللهم صلّ علی محمد، اللهم إنّ رسولک الصادق المصدّق... این دعا نیز مشتمل بر دعا برای تعجیل فرج مولای ما حضرت (ع) است که با چند طریق و روایت آن را در بخش آینده کتاب خواهیم آورد ان شاء الله تعالی. تذکر و تشویق: بدان که من از آغاز دوران تکلیف و بلوغ بر این دعا مواظبت داشته‌ام و تاکنون سه بار در خواب به دیدار حضرتش مشرف گشته‌ام به طوری که برایم یقین حاصل شد که او مولایم صاحب الزمان (ع) است. یکی از آن سه بار این که: شبی در خواب دیدم در حالی که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل با آن حضرت بود به خانه‌ای که در آن ساکن هستم وارد شد و در آن اطاقی که به سمت قبله است تشریف آورد، و به من امر فرمود که مصائب مولای شهیدمان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) بخوانم، امر مطاعش را امتثال کردم و آن جناب رو به روی من به حال استماع نشست و چون ذکر مصیبت را به پایان بردم به زیارت حضرت سیدالشهدا (ع) پرداختم به سوی کربلا، و سپس زیارت حضرت ابوالحسن امام رضا (ع) خواندم به سمت طوس، آنگاه رو به سوی حضرتش زیارت مولایم حضرت حجت (ع) را خواندم، و چون تمام این‌ها را به پایان بردم و آن حضرت خواست تشریف ببرد آن پیغمبری که با آن جناب بود از سوی بزرگوار وجهی به من داد که مبلغ آن را نمی‌دانم، و از نظرم غایب شدند. فردای آن شب که از روز بهتر بود و از خورشید درخشان تر، یکی از علمای بزرگوار را ملاقات کردم، او به من مبلغ خوبی

داد که همچون باران بهاری پربرکت بود. پس گفتم: این است تأویل خوابی که پیشتر دیدم، خداوند آن را تحقق بخشید و صحت خوابم را آشکار نمود تا شوقم فزون‌تر گردد. اضافه بر این پس از این خواب آنقدر برکت‌های باطنی و علوم کامل و معارف ایمانی و الطاف ربانی به من عنایت شد که زبان خامه از بیان آن ناتوان است، و در سبب تألیف کتاب خواب دیگری ذکر کردم و در جای دیگر از همین کتاب سومین خواب نیز آمده که مایه عبرت و بینش است.

### سیمای حضرت مهدی(ع) در کلام نبوی

یاوران و دشمنان حضرت مهدی (عج) در بیت المقدس رضا عباسپور اشاره: پیامبر اعظم اسلام (ص) مجموعه تکامل یافته فضائل همه انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ، و درخشان‌ترین کهکشان عالم وجود است که هزاران منظومه و خورشید درخشان فضیلت و کرامت را در خود جای داده. علم توأم با اخلاق، حکومت همراه با حکمت، عبادت همراه با خدمت به خلق، جهاد توأم با رحمت، عزت همراه با فروتنی، روزآمدی توأم با دوران‌دیشی و صداقت با مردم در عین پیچیدگی‌های سیاسی از ویژگی‌های بارز پیامبر اکرم (ص) است. جلوه آشکار و مظهر اسمای خداوندی، نمونه انسان کامل و سرآمد تمام پیامبران و خاتم رسل است. پیامبر رحمت و رأفت درباره ویژگی‌های یاران و دشمنان آخرین جانشین خود، یعنی حضرت مهدی(ع) بیاناتی دارند که به اجمال به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم. آنچه که از مدت‌ها قبل و به طور مشخص در چند سال اخیر مسئله مهم جهان اسلام بوده، تقابل سخت میان رژیم اشغالگر قدس و حامیان بیت المقدس است. صهیونیسم از تحریف دو دین یهودیت و مسیحیت، در جهت نیل به اهداف سیاسی و منفعت طلبانه خود بهره برده است. جنگی که هم اکنون، همه روزه در بیت المقدس شاهد آن هستیم چیزی جز تقابل دیرینه یهودیان متعصب علیه مسلمانان این سرزمین نیست. آنچه که در بیانات رسول اکرم (ص) مشاهده می‌شود، توصیف بیت المقدس، و تشریح جایگاه یهودیان در آخرالزمان است، که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. طایفه حق در بیت المقدس رسول خدا(ص) می‌فرمایند: «همیشه گروهی از امت من پیروزمندانه دین را حفظ می‌کنند، بر دشمنانشان چیره و غالب‌اند، مخالفت با آن‌ها به جز زحمت و مشقتی که به آن‌ها می‌رسد، ضرری برایشان ندارد، تا این که امر پروردگار (ظهور) بیاید و آن‌ها در همین وضع باشند. گفتند: ای رسول خدا آن‌ها کجا هستند؟ حضرت فرمود: در بیت المقدس و اطراف آن. ۲ در روایتی دیگر از پیامبر اعظم (ص) نیز به این جنگ مستمر و همیشگی اشاره شده است، این روایت اشاره به مقاومت امت اسلامی در برابر دشمنان اسلام کمی قبل از ظهور حضرت مهدی(ع) در مناطق شام، فلسطین و ایران دارد، در این روایت آمده است: همیشه گروهی از امت من بر دروازه‌های دمشق و اطراف آن، و بر دروازه‌های بیت المقدس و اطراف آن جنگ می‌کنند، عدم یاری کسانی که خواری آن‌ها را می‌خواهند ضرری به حالشان ندارد آن‌ها پیروزمندانه بر حق ثابت‌اند تا قیام (حضرت مهدی(ع)) به پا شود. ۳ ورود حضرت مهدی(ع) به بیت المقدس بیاناتی از رسول اعظم (ص) دلالت بر ورود حضرت مهدی(ع) به بیت المقدس، پس از امر ظهور دارد، نبی اکرم (ص) می‌فرمایند: مردی از امت من ظهور خواهد کرد؛ به سنت من عمل می‌کند، خداوند برکت را از آسمان برای او فرو خواهد فرستاد و زمین، برکات خود را برای او بیرون خواهد ریخت. زمین را آکنده از عدل خواهد نمود، همچنان که پر از جور شده است، هفت سال بر این امت حکومت کرده و وارد بیت المقدس خواهد شد. ۴ نزول عیسی(ع) به یاری مهدی(ع) در بیت المقدس در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، عیسی بن مریم میان شما به عنوان حاکم عادل از آسمان نازل خواهد شد. او امام و پیشوای عادل بوده، صلیب را شکسته، خوک را کشته، جزیه را برداشته و آن قدر مال به مردم می‌دهد که کسی حاضر به پذیرفتن نیست. ۵ در روایتی دیگر، «ابوسعید خدری»، از «جابر بن عبدالله انصاری»، از علی(ع) روایت کرده که فرمود: مهدی(ع) از ذریه و فرزندان من است که میان رکن و مقام ظهور نموده و پیراهن ابراهیم، قبای اسماعیل و کفن شیث(ع) را بر تن دارد که شاهد آن فرموده پیامبر اکرم (ص) می‌باشد: عیسی بن مریم از آسمان فرود آمده و

همراه مهدی (ع) که از فرزندان من است، قرار می‌گیرد، بنابراین زمانی که ظاهر شد... او را بشناسید. ۶ در بیانات نبوی دیگر از استخراج گنج‌های بیت‌المقدس از شهرهای روم و برگرداندن آن‌ها به بیت‌المقدس توسط حضرت مهدی (ع) سخن به میان آمده است. ۷ اکنون که برخی از احادیث پیامبر اکرم (ص) را در مورد بیت‌المقدس بیان کردیم، به جایگاه گروهی از یهودیان در کلام آن حضرت (ص) می‌پردازیم، گروهی که سپاه دجال شمرده شده‌اند. یهودیان از نگاه حضرت عیسی (ع) رسول اعظم (ص) می‌فرمایند: حضرت مسیح، عیسی بن مریم کنار پل سفید بر دروازه شرقی دمشق در کنار درختی، از آسمان فرود خواهد آمد. دست‌هایش را بر دوش دو فرشته نهاده‌اند، بر تن او دو لباس (مانند لباس احرام) است که یکی را پیراهن قرار داده و دیگری را به صورت ردا پوشیده است. وقتی سرش را به پایین می‌اندازد، گویا دانه‌های گوهر از سر و رویش می‌ریزد. آن گاه یهودیان، نزد او آمده، می‌گویند: ما یاران تو هستیم، می‌فرماید: دروغ می‌گویید. سپس مسیحیان نزد او رفته می‌گویند: ما اصحاب تو هستیم، می‌فرماید: دروغ می‌گویند. یاران و اصحاب من مسلمانانند. آن گاه وارد اجتماع مسلمانان شده ملاحظه می‌کند که خلیفه آن‌ها - حضرت مهدی (ع) - می‌خواهد نماز بگذارد. از این رو پشت سر آن حضرت برای نماز می‌ایستد. خلیفه مسلمانان به او می‌گوید: ای مسیح خداوند! تو برای نماز جلو بایست، اما او پاسخ می‌دهد که شما باید برای اصحابت نماز بخوانی، خداوند از تو راضی می‌باشد، من آمده‌ام که وزیر باشم نه امیر. آنگاه خلیفه مهاجران - حضرت مهدی (ع) - دو رکعت نماز (شکسته) می‌خواند که عیسی بن مریم هم در آن شرکت دارد، پس از آن یک بار هم حضرت مسیح نماز را می‌خواند. ۸ یهودیان، سپاه دجال پیامبر خدا (ص) می‌فرمایند: دشمن خدا - دجال - هنگامی که خروج می‌کند عده‌ای از مردم و یهودیان همراه او هستند... من اوصاف او را برای شما بیان می‌کنم، او هنگام خروج یک چشم دارد و در پیشانی‌اش نوشته شده: کافر و او همان، مسیح کذاب و دروغگو است. سیزده هزار زن یهودی دنباله رو دجال خواهند بود. خداوند رحمت کند مردی را که زن و فرزند خود را از پیروی دجال باز دارد. و تنها نیرویی که می‌تواند علیه دجال به کار رود، قرآن است و چنانچه بلای شدیدی به دجال وارد شود، شیاطین به کمک او آمده و به او می‌گویند که از ما علیه هر که می‌خواهی کمک بگیر و استفاده کن. ۹ جنگ بین مسلمانان و یهود و بالاخره، روایتی از پیامبر (ص) که اشاره به جنگی میان مسلمانان و یهود دارد. متن این روایت این گونه است: یهودیان با شما خواهند جنگید و شما بر آن‌ها پیروز و مسلط خواهید شد، تا آن جا که اگر یهودی پشت سنگی پنهان شود، آن سنگ می‌گوید: ای مسلمان! این شخص که پشت من قرار دارد یهودی است، او را به قتل برسان. ۱۰ به امید پیروزی زودهنگام مسلمانانی که سال‌هاست برای برپایی حق با دشمنان حق و حقیقت می‌جنگند. پی‌نوشت‌ها: ۱. از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، ۱/۱/۸۵. ۲. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۸۳. ۳. الدالمنثور، ج ۶، ص ۶۱. ۴. منتخب الاثر، ص ۱۸۳. ۵. جمع الجوامع، ج ۱، ص ۸۶۶. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۲۲. ۶. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۲۱. ۷. عقد الدرر، ص ۲۰۱. ۸. مسلم، ج ۴، ص ۲۲۵۳. ۹. ینابیع الموده، ص ۱۸۲. ۹. النهایه، ج ۴، ص ۳۷۳. الدالمنثور، ج ۵، ص ۳۵۴. ۱۰. الترمذی، ج ۴، ص ۵۰۸. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۴. ۱۱. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۳۱۳.

### شرحی بر تصویر منتشر شده منسوب به صاحب‌الزمان (ع)

مجتبی‌الساده مترجم: سید شاهپور حسینی در روزهای اخیر قطعه فیلمی ویدئویی حاوی تصویر شخصی عادی که در مراسم عزاداری در کربلا شرکت کرده است، از طریق پست الکترونیکی (ایمیل)، بلوتوث و سایت‌های اینترنتی در میان محافل شیعیان منطقه خلیج فارس منتشر شده و گفته شد. که تصویر امام مهدی (ع) است. این مسئله شبهات و تردیدهایی را در مورد درستی یا نادرستی آن باعث شده است. از این جاست که ما ناگزیریم از برخی از حقیقت‌ها در مورد مسئله مهدویت آگاهی داشته باشیم و پس از آن می‌توانیم بر درستی یا نادرستی این تصویر حکم دهیم. ۱. روایت‌های زیادی وجود دارد که بر زبان آوردن نام واقعی امام مهدی (ع) را حرام دانسته و این خود به خاطر ترس از به (خطر افتادن جان) ایشان است. حال اگر نام بردن ایشان آنقدر حرمت دارد، پس

بخش تصویر ایشان چگونه است و چه حکمی خواهد داشت؟ ۲. روایت‌های زیادی وجود دارد که مشخص کردن وقت و زمان ظهور امام مهدی (عج) را حرام دانسته و این هم به خاطر پیروزی و موفقیت انقلاب و یا جنبش مبارک ایشان در ابتدای ظهور است. زیرا در صورت آگاهی دشمنان از زمان ظهور امام (ع)، آنان برای از میان بردن ایشان در آغاز حرکتشان و پیش از آن که همراه یاران و اصحابشان قدرت لازم را به دست آورند، آماده خواهند شد. ۳. توانایی‌ها و امکاناتی که در اختیار امام است، قدرت پنهان و غائب بودن را بدون هیچ‌گونه نقطه ضعفی به ایشان می‌دهد و حکایت‌های دیدار با ایشان بزرگ‌ترین دلیل بر این مسئله است. ۴. روایت‌هایی که دیدن و مشاهده ایشان را در زمان غیبت، تحریم و تکذیب می‌کنند، بزرگ‌تر می‌کنند، بزرگ‌ترین دلیل بر این مسئله است و بهترین مصداق برای این که کسی بگوید ایشان را دیده است... و اگر معنی روایت‌ها، ادعای نائب یا سفیر بودن از جانب ایشان باشد... از این باب مشاهده امام تطابق می‌یابد. ۵. فراموش نکنیم که در زمان و پیش از ظهور پاک امام (ع) اشخاص زیادی وجود داشته و یا وجود خواهند داشت که ادعای مهدویت و مهدی بودن می‌کنند و روایت‌ها نیز در مورد این مسئله صراحتاً سخن گفته‌اند، سخن گفته‌اند، پس در این جا لازم است که از این مسئله هم غافل نباشیم. باید دانست که عشق و اشتیاق ما نسبت به صاحب‌الزمان - جان‌های ما فدای او باد - ما را و می‌دارد که ایشان را در معرض خطر قرار ندهیم؛ و این مسئله چگونه خواهد بود زمانی که دشمنان به دنبال آن هستند که ایشان را از بین ببرند و ما با ساده لوحی خود آن‌ها را در این امر یاری دهیم. «شیخ علی کورانی» در کتاب عصر ظهور گفته است که سازمان اطلاعات امریکا پرونده‌ای کامل در مورد صاحب‌الزمان (عج) دارد و این پرونده تنها چیزی که از امام کم دارد، عکس ایشان است. در این حال و به فرض این که این تصویر واقعی و درست باشد، آیا ما باید مانند کسانی که اخیراً، این تصاویر را منتشر کرده‌اند با سادگی تمام تصویر امام را به دشمنان ایشان بدهیم، یا آن را نزد خود نگهداریم؟ این مسئله چگونه خواهد بود اگر ما بدانیم که به دست آوردن تصویر و عکس ایشان غیر ممکن است، زیرا خداوند پاک و بلندمرتبه حفاظت و نگهداری از ایشان را در زمان غیبت به عهده گرفته است. در اینجا باید این سؤال را مطرح کرد که آیا این امکان وجود دارد که تصویر و عکس واقعی امام بدون رضایت ایشان به جایی نفوذ کند و رسیده شود؟ اگر پاسخ «خیر» باشد پس چرا این تصاویر منتشر شده و تحت چه عنوانی؟ و چرا این تصاویر در میان شیعیان اهل بیت (ع) گسترش یافته است؟! ما باید برای دریافتن حقیقت امور آگاهی و ادراک داشته باشیم و با عقل حوادث را بسنجیم نه با احساسات، پس واقعیت به دست آوردن تصویر امام (ع) امری سهل و آسان نیست، در غیر این صورت ما در مورد امکان واقعی یا غیر واقعی بودن این تصویر به شک می‌افتادیم. حال شما حکم کنید که آیا این تصاویر مربوط به ولی عصر (ع)، و امام زمان (عج) - که جان‌ها فدای او باد - است یا داستانی غیر واقعی و نادرست است؟ ما بیچارگانی هستیم که وقتمان را در جستجوی امام (ع) در خارج به هدر می‌دهیم در حالی که ایشان در دل هر انسان مؤمنی جای دارند.

### معرفی میراث مکتوب مهدوی

عبدالحسین ترکی «دارالسلام» اصطلاحی است قرآنی، به معنای سرای صلح، امن و سلامت، که دو بار در قرآن کریم به کار رفته است: *لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما كانوا يعملون*. ۱. برای آنان نزد پروردگارشان دارالسلام (برای سلامت، بهشت) محفوظ است و او به خاطر کار و کردارشان، دوستدار آنان است. هم‌چنین: *والله يدعو الی دارالسلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم* خداوند به سوی دارالسلام می‌خواند و هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند ۲ مفسران شیعه و اهل سنت، دارالسلام را به معنای بهشت گرفته‌اند که جهت آگاهی می‌توان به تفاسیر علی بن ابراهیم قمی، مجمع‌البیان و طبری در ذیل آیه‌های مذکور مراجعه کرده حافظه شاعر عارف ایرانی نیز دارالسلام را به معنای «بهشت» گرفته است. زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت کتاب دارالسلام که در این مجال و مقال در مقام معرفی آن هستیم از آثار ارزشمند و میراث گران

قدری است. که در حوزه مهدویت، درباره امام عصر(ع)، وظیفه منتظران و غیبت صغری و کبری و مسائل مرتبط با آن به قلم فقیهی برجسته و عالمی وارسته از سر ارادت و خلوص نیت به نگارش درآمده است. مؤلف آن مرحوم «علامه محمود میثمی عراقی» فرزند جعفر بن باقر بن قاسم از نوادگان «میثم تمار» صحابی معروف امیرمؤمنان علی(ع) است و پیداست که محبت به علی و فرزندان را از نیای بزرگوار خود به ارث برده است. میثمی عراقی بنا به اشاراتی که خود در کتاب دارالسلام دارد، از دانش آموختگان و شاگردان استاد اعظم و شیخ معظم مرحوم «مرتضی انصاری» در حوزه کهن و دیرینه نجف اشرف بوده و سالیانی در جوار امیرمؤمنان و پیشوای پارسیان از سرچشمه کوثر کرامت علوی(ع) جرعه‌ها و جام‌ها بر گرفته است. نام کامل این کتاب دارالسلام، علی ذکر من فاز بسلام الامام(ع) می‌باشد که چاپ اول این کتاب با هیأت جدید در زمستان ۱۳۸۰ با ویرایش و تحقیق «سید ابوالحسن حسینی» انجام شده و در حجمی حدود هزار صفحه به سامان رسیده و «ایران نگین» آن را منتشر کرده است. سبب تألیف و نام‌گذاری کتاب مرحوم مؤلف، علت تألیف کتاب را خیلی کوتاه و گذرا چنین آورده است: «این حقیر سر تا پا تقصیر بر خود واجب داشتم که مختصر کتابی، که مشتمل باشد بر امور متعلقه به آن جناب - امام عصر(ع) - و ذکر کسانی که در بیداری یا خواب به شرف دریافت حضور آن بزرگوار فایز و شرفیاب شده‌اند، و ذکر بعضی امور واقعه در عصر او، به لغت فارسیه نوشته تا آن که باعث تذکر غافلان، ارشاد گمراهان و روشنایی چشم زنده دلان... گردد و چون عهده مقصود در آن، ذکر اشخاصی بود که فایز به لقای آن امام عالی مقام(ع) شده‌اند، مناسب آمد که موسوم باشد به: دارالسلام، المشتمل علی ذکر من فاز بسلام الامام(ع). ۳ آثار مؤلف محقق محترم کتاب هیچ اطلاعاتی پیرامون مؤلف، آثار و استادان او و اساساً این که آیا کتاب نسخه خطی یا چاپی بوده در مقدمه کتاب نیاورده اما خود مؤلف، اطلاعات مجملی درباره خود به مناسبت و مقتضای کلام آورده است، از جمله این که وی در اوایل شباب - مقارن ۱۲۶۳ ق - در شهر «بروجرد» در مدرسه «شاهزاده» به تحصیل اشتغال داشته است. ۴ و حاشیه ملا عبدالله و مختصر تلخیص را نزد «آخوند ملا علی کزازی سنجانی» فرا گرفته است. ۵ مرحوم میثمی عراقی چنان که خود خاطر نشان کرده‌اند: «برای توفیق در تألیف و تصنیف به مدینه علم، حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) متوسل می‌شوند و سرانجام در رؤیایی شیرین و دلنشین به زیارت حضرتش نائل و فایز می‌شود و به دنبال آن دروازه توفیقات بر وی گشوده می‌گردد و موفق می‌شود آثاری در علوم مختلف از جمله «فقه و اصول» و «فضائل و مناقب» بنگارد و در اولین گام مشکوه التیرین را در مناقب و مصائب معصومین(ع) تألیف می‌کند. علامه میثمی عراقی در دارالسلام از این موضوع این گونه یاد می‌کند: «پس از پایان تحصیلات اراده کردم که در مقام تصنیف و تألیف برآیم و آثاری برای تذکر خود و انتفاع برادران [ایمانی] به قید تحریر در آورم. در اولین قدم چنان دیدم که در اول امر، تحفه‌ای لایق موالی خود که بزرگان دین می‌باشند، فراهم آورم تا شاید با کسب توجه و شفاعت ایشان موفق به این امر شوم. لهذا کتاب مشکوه النیرین را که در مناقب و مصائب معصومین(ع) است و بیست هزار بیت (= سطر) کتابت می‌شود، تألیف کردم.» ۶ مؤلف پس از بیان رؤیای خود، آثار خود را این گونه نام می‌برد: «... پس توفیق یافته، کتاب‌های جوامع و قوامع را در اصول، و کتاب لوامع را در فقه نوشتم. همچنین در فقه، کتاب خزاین را شروع کردم که [بخش] «طهارت» و [جلد دوم آن] بیرون آمد. و بعد از آن از نجف خارج شدم و تاکنون تقریباً ۶ سال می‌شود که اسباب، متفرق شده و دیگر به سبب بی‌کتابی و بی‌اسابی نتوانستم چیزی از آن را بنویسم. و به سبب آن که کلاً از این کار باز نمانم، تألیف این کتاب - دارالسلام - را اختیار کردم...» ۷ آنچه از مطالعه کتاب دستگیر خواننده می‌شود این است که نیت مؤلف از آغاز، نقل تشرفات، مکاشفات کسانی بوده که در خواب یا بیداری به حضور آن آفتاب عالم تاب نائل آمده‌اند. در این کتاب داستان‌ها و شرف‌یابی‌هایی یافت می‌شود که برای اولین بار نقل گردیده است. تشرفات متعددی که مؤلف از افراد موثق و اشخاص معتمد شنیده و گردآوری کرده که اگر همّت و خلوص نیت آن بزرگوار نمی‌بود، بسیاری از آن‌ها در اثر گذشت زمان به فراموشی سپرده می‌شد. نکته دیگر آن که مؤلف در نقل مکاشفات و تشرفات تنها به شنیده‌ها و گفته‌ها بسنده نکرده و تا جایی که برای وی مقدور بوده، اصل واقعه را یا خود از زبان آن نیک‌بخت شنیده یا کتباً از



وی درخواست کرده یا کسانی را فرستاده و صورت مکتوب آن رویداد را جهت استفاده از کتاب طلبد است. برای نمونه نقل می‌کند: روزی شخصی از فضلا؛ سخن در ذکر اشخاصی که در غیبت کبری به این کرامت عظمی - دیدار امام عصر(ع) - فایز شده‌اند به میان آورد و بیان داشت که در این باب جناب «قندهاری» حکایتی دارد. حقیر چون طالب درج این مطالب بودم، [شخصی] را فرستاده، صورت واقعه را به خط خود آن جناب درخواست کردم...» ۸ این ویژگی بر اتقان و استحکام کتاب می‌افزاید. علامه میثمی، دارالسلام را در ۶ بخش، و هر بخش را در چند فصل سامان داده است که گزارش کوتاهی از مطالب و مسائل مطرح شده، جهت استحضار و اطلاع خوانندگان می‌آید. مؤلف، اساساً نیمه اول کتاب را به مسائل نظری، بحث‌ها، ایراد شبهات و پاسخ‌گویی به آن‌ها اختصاص داده است و نیمه‌های دوم را به تشریفات. بخش اول کتاب «اثبات وجود امام معصوم در این عصر» را در بر می‌گیرد که نویسنده با تکیه بر «قاعده لطف» مطلب را چنین تقریر می‌کند: وجود امام معصوم، در هر عصری که نبی نباشد، لطف است و بر لطف بر خدا واجب [است]. پس نصب امام معصوم واجب است. آن گاه پیرامون قاعده مزبور توضیحاتی را داده، سپس به شبهات آورده شده، پاسخ می‌گوید. علامه میثمی عراقی، در ادامه به حدیث «خالی نبودن زمین از حجت» استناد می‌کند و روایاتی را در این باب نقل می‌کند و در پایان بحث، به حدیث «من مات و لم يعرف...» پرداخته، بیان می‌کند: اگر وجود امام معصوم واجب نبود، وجوب معرفت او چه معنا داشت؟ پس معرفت امام، بدون وجوب او نشاید و وجود او لطف باشد. ۹. فقیه مؤلف، در بخش دوم کتاب آوردن نصوصی از پیشوایان دین در این خصوص که آن امام معصوم، به اجماع همه معصومین، خدمت مهدی(ع) می‌باشد بحث را از شیوه‌های عقلی و کلامی کاملاً نقلی و روایتی می‌کند و با آوردن سخنان و بیاناتی از خاتم پیامبران (ص) تا امام حسن عسکری(ع) کلام خود را مستند کرده و قوت می‌بخشد. تکیه مؤلف در این بخش عمدتاً بر دو کتاب بحارالانوار و کمال‌الدین اثر شیخ صدوق(ره) است. میثمی عراقی در بخش سوم دارالسلام به سنت «وقوع غیبت در امت‌های پیشین» پرداخته، اشاره می‌کند: آیات و اخبار بسیاری دلالت دارند بر این که هر چیزی که در امت‌ها بی سابقه واقع گردیده، [ناگزیر] باید در این امت، جاری و واقع گردد. و شک و شبهه‌ای نیست در وقوع غیبت در امت‌های بی سابقه از برای انبیا و اوصیا و غیر ایشان. پس در این امت هم باید از برای نبی و وصی، مانند آن [جریان] واقع شود. ۱۰ بخش چهارم کتاب به «شبهات خصم عنود و دفع آن‌ها» اختصاص یافته، در این بخش مقولاتی از قبیل «طول عمر و استبعاد غیبت آن حضرت، بررسی شده و مؤلف در حدّ توان، شبهات را پاسخ گفته است. بخش پنجم، که مفصل‌ترین و مبسوط‌ترین بخش کتاب است، بحث‌هایی در باب «غیبت کبری»، «علامات ظهور» و «بیان خروج» و هم‌چنین افرادی که در خواب یا بیداری به محضر جان‌جانان مشرف شده‌اند را در بر دارد و سرانجام بخش ششم که آخرین بخش کتاب است، در بیان «نوادری از وقایع، حکایات، معجزات، کرامات و رؤیاها است که مؤلف از آن‌ها اطلاع یافته و مشتمل بر کشف از عالم مثال و بعضی خواب‌های بیداری آفرین و معجزات قاهره و کرامات باهره است. ۱۱ مؤلف این بخش را با ذکر رؤیای صادقه‌ای از خود و دیگر افراد موثق و بعضاً از دیگر کتب پیشینیان به پایان برده و دامن دفتر را با آوردن معجزات دیگری از سایر امامان معصوم(ع) برچیده و می‌بندد. دارالسلام از بدو انتشار مورد توجه و اعتماد شیفتگان و شیعیان ولی‌امر(ع) واقع شده و عالمان و محققانی که در این حوزه قلم زده‌اند به مطالب آن استناد نموده و پاره‌ای از تشریفات، مکاشفات و توسلات مؤلف و دیگر افرادی که رؤیا و خاطره آنان در این کتاب آمده را در کتاب‌های خود آورده‌اند که برای نمونه می‌توان به کتاب عبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان(ع) اثر مرحوم «آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی(ره)» اشاره کرد. در این کتاب، مرحوم نهاوندی از علامه میثمی عراقی به عنوان عالم معاصر نام می‌برد و همه رؤیاها، تشریفات و توسلات ایشان را در کتاب خود می‌آورد. ۱۲ «دارالسلام» با همه فضیلت‌ها و مزیت‌هایی که دارد، و در این مجال به اندکی از آن اشاره رفت، به خاطر آن که متعلق به چند دهه پیش می‌باشد، خالی از یک ضعف کلی نیست و آن این که شیوه نگارش کتاب، کمی پیچیده و مغلق است و قلم مؤلف، ساده و روان نمی‌باشد. گذشته از آن، بعضی از مسائل نظری کتاب هم منسجم و روشمند نیست و همین نکته از حلاوت و



ملاحظت کتاب کمی کاسته است. ضمن آن که عدم ویرایش دقیق کتاب هم، بر پیچیده‌گی آن افزوده است. متأسفانه کتاب پُر از غلط‌های چاپی و تایپی است که توی ذوق خواننده می‌زند. کمتر صفحه‌ای را می‌توان یافت که خالی از غلط باشد. ناگفته پیداست که تذکر این نکته چیزی از ارج و اجر محقق و مصحح و دیگر دست اندرکاران کتاب نمی‌کاهد. آنان انشاءالله نزد مولای خود مأجور و مشکور هستند. محقق محترم، زحمت فراوانی در پیدا کردن و نشان دادن منابع و مراجع روایات در پاورقی‌های کتاب کشیده است. اما نوعی شتاب‌زدگی در نشر کتاب نمایان است. از توزیع و مطالعه کتاب، عشق شورانگیز و علاقه محبت آمیز مؤلف به ساحت امام عصر(ع) کاملاً چشم‌گیر است و همین کشش که از باطن پاک نویسنده بر می‌خیزد، خواننده را با خود در این سفر معنوی و معراج مهدوی همراه می‌کند و گرد فراموشی و غبار غفلت ناشی از غیبت آن خورشید جان‌ها و امید انسان‌ها را از آئینه دل او زدوده، جوانه‌های امید به آینده را در صحن و سرای جان او می‌نشانند. خواندن حکایت‌های باریافتگان به کوی دوست، برکات زیادی در بر دارد که کمترین آن این است که امام معصوم ما، از حال شیعیان و دوستدارانش غافل نیست و آن‌ها را فراموش نکرده و نمی‌کند، و سرانگشتان هدایت و ولایت اوست که در امواج فتنه و فریب به یاری برمی‌خیزد و سختی‌ها و تلخی‌ها را به شیرینی مبدل می‌کند. مطالعه داستان به معراج رفتگان و فائزان دیدار دوست به ما یادآوری می‌کند که باب دیدار در عصر غیبت کبری بسته نیست و بهترین دلیل و برترین گواه همین تشرّفات و توسّلاتی است که هر روز و هر لحظه در گوشه و کنار گستره گیتی، روی می‌دهد و تنها اندکی از آن در کتاب‌هایی از این دست آمده است. سخن را با بیان سه رؤیای شیرین و دلنشین از مرحوم میثمی عراقی که حاکی از قوت ایمان و قدرت ایقان و صفای روح و خلوص نیت و پاکی طینت او می‌باشد با طلب رحمت و مغفرت برای وی و برای همه کسانی که در این کتاب نام و یادی از آنان شده، به پایان می‌بریم. رؤیای اول: بیعت با امام عصر(ع) نویسنده در فصل چهارم کتاب، در بیان نام اشخاصی که آن بزرگوار را در خواب دیده‌اند، آورده است: از این طایفه، مؤلف این کتاب است، زیرا تاکنون دو دفعه در خواب، شرفیاب حضور آن جناب گشته است: دفعه اول در سال ۱۲۷۳ ق که اوایل مجاورت و اقامت در نجف اشرف و آن ارض اقدس بود. شبی از شب‌ها در خواب دیدم که از باب قبله صحن مطهر داخل دالان شدم و دیدم که در صحن ازدحام عامی است. از شخصی سبب [آن] را پرسیدم، جواب گفت: مگر نمی‌دانی که حضرت صاحب‌الامر(ع) ظهور فرموده و اینک در میان ایستاده و مردم با او بیعت می‌کنند. چون این سخن را شنیدم، متحیر گردیدم که اگر بروم و بیعت کنم، شاید آن حضرت نباشد و بیعت باطل واقع شود و اگر [نروم] شاید آن حضرت بوده باشد و «بیعت با حق» ترک شود. پس با خود گفتم که می‌روم و با او اظهار بیعت کرده، دست خود را به سویش دراز می‌کنم. اگر او امام باشد، می‌داند که من در امامت او شک دارم. پس دست خود را کشیده، بیعت مرا قبول نکند، [در این هنگام] روشن شود که او امام است و [من] با او بیعت می‌کنم. اما اگر او امام نباشد، ضمیر من را نداند و دست دهد [که در این حال] دانسته شود که او امام نباشد، و من با او بیعت نکنم و دست خود را بکشم. چون این نیت را کردم، داخل صحن شده، [مشغول] مشاهده جمال بی مثال آن حضرت [گردیدم] تا و جازم (=مصمم) شدم که وی خود آن حضرت است و از ضمیر و نیت خود غفلت کرده، دست خود را برای بیعت دراز نمودم. چون آن بزرگوار آن [وضعیت] را بدید، دست مبارک خود را کشید و حقیر از ملاحظه این حالت خجل و پریشان حال گردیدم. حضرت در این حال تبسم نموده، فرمودند: «دانسته شد که من امامم» پس دست مبارک را دراز کرده، اشاره به بیعت نمود. حقیر ملتفت ضمیر گردیده، مسرور شده، بیعت نمودم... و در این اثنا از خواب بیدار شدم ۱۳». رؤیای دوم: من بی تو به بهشت نمی‌روم دوّمین رؤیا در نجف اشرف بعد از آن که مدتی در آخر کار خود اندیشه بسیار [کردم] حاصل شد، زیرا که ملاحظه [عاقبت و فرجام] بسیاری از سابقین و لاحقین و معاصرین نمی‌نمودم که در آغاز امر در ذی‌اخیار (= پوشش نیکان) بودند، اما بعد از مدتی از آن [روش] منحرف گردیدند و [سرانجام] با فساد عقیده مردند. این اندیشه به طوری [در من] قوت گرفت که باعث تشویش و اضطراب خاطر گردید، تا آن که شبی از شب‌ها در خواب دیدم که آن بزرگوار در «مسجد هندی» تشریف دارند و در اواخر مسجد ایستاده‌اند و جمعیت،

اطراف آن حضرت را احاطه دارند. [در این میان] حقیر در اوائل مسجد، بین الباین (میان دودر) ایستاده‌ام به انتظار آن که در وقت خروج شرفیاب شوم. ناگاه آن بزرگوار با اردهٔ خروج [از مسجد] تشریف آوردند. چون نزدیک گردید حقیر خود را بر پای مبارک آن بزرگوار انداخته، گریان عرض کردم که: «فدایت شوم عاقبت امر من چگونه خواهد بود؟» چون آن حضرت [این حالت] را بدید، دست مبارک خود را دراز کرده باعطوفت و مرحمت دست مرا گرفته، از خاک برداشته با تبسم و ملایمت فرمودند: «بی تو نمی‌روم» و چنان فهمیدم که مراد آن است که تا تو با من نباشی داخل بهشت نشوم. چون این بشارت شنیدم از غایت سرور بیدار شدم و بعد از این [رؤیا] از آن اندیشه، آسوده خاطر شدم. ۱۴ مولف و مشاهدهٔ دجال از طرایف وقایع آن که حقیر در سال‌های اشتغال [به درس] شاید در سال ۱۲۵۸ ق در شهر بروجرد در مدرسه‌ای که معروف به مدرسهٔ شاهزاده بود، منزل داشتم. اتفاقاً شبی در خواب دیدم که از میان در و دالان مدرسه، صدایی مهیب - که بنای مدرسه از اثر این صدا لرزید - بلند گردیده و جمعی از طلاب مدرسه بر اثر این صدا از حجرات بیرون دویدند، پس از آن صدایی بلندتر و مهیب‌تر از صدای اول بر آمد و به طوری که اکثر طلاب از حجرات خارج، و مترقب صاحب آن آواز شدند. ناگاه شخص مهیبی [سوار] بر خر غریبی، داخل صحن مدرسه شد و به آواز بلند متوجه به سوی طلاب گردیده، گفت «ایها الطلاب! انا ربکم الاعلی، فاعبدونی؛ ای طلاب، من پروردگار اعلای شما، مرا بپرستید.» بسیاری از طلاب چون این بشنیدند به سجده افتادند و شخصی از طلاب که او را می‌شناختم، گویا در زمرهٔ ملازمان او بود و دیگران را به اطاعت او تحریض و ترغیب و اجبار می‌کرد. حتی آن که اشخاصی را که از حجرات خارج نشده بودند بیرون می‌آورد و به سجده و اقرار بندگی آن نابکار وا می‌داشت. تا آن که [دجال] پرسید: «دیگر در این مدرسه کسی نمانده که اقرار به بی‌خدایی ما نکرده است؟» گفتند: «نه، مگر فلاّن شخص، مرا نام بردند» اتفاقاً منزل من در اطاقی بود که کردار و گفتار همه را می‌دیدم و می‌شنیدم، و بر اثر آن آوازاها هم از [حجره] بیرون ندویدم. چون سوار (دجال) این سخن بشنید، عنان به سوی اطاق حقیر گردانید، لذا از خوف در را پوشیدم و جمله‌ای از آلات و اسباب در پشت در چیدم. تا آن که [دجال] سواره آمد، در نزد ایوان اطاق ایستاد، و آن فرد ملازم با جمعی دیگر، خود را به گشودن در واداشتند، حقیر چون دیدم که ناگزیر در را شکسته و داخل می‌شوند، گفتم: «به کنارروید» من خود در را گشوده و بیرون آمدم. پس [دجال] به من گفت: «آیا اقرار به خدایی من نمی‌نمایی؟» گفتم: «مرا با تو سخن خلوتی است» چون این سخن را شنید با دست اشاره به آن جماعتی که در اطراف او بودند نموده و [آنها] دور گردیدند. پس من به نزدیک او رفته گفتم: «من به تو ایمان نیارم اگر چه کشته شوم، زیرا که در اخبار از فتنه‌های آخرالزمان، خروج شیطان و دجال باشد و از علامات و قراین حال، همانا تو دجالی، و دانسته‌ایم که اگر کسی به دست تو کشته شود به نعیم ابدی داخل گردد و اگر به تو ایمان آورد، به دست صاحب‌الامر (ع) کشته شود و به جهنم داخل گردد». چون این بشنید، انگشت خود را به دندان گزید، یعنی این سخن را کسی نداند، و با تابعان از مدرسه برفت و حقیر از خواب بیدار شدم. ۱۵ پی‌نوشت‌ها: ۱. سورهٔ انعام (۶)، آیهٔ ۱۲۷. ۲. سورهٔ یس (۱۰)، آیهٔ ۲۵. ۳. دائرة العارف تشیع، ج ۷، ص ۳۹۸ - ۳۹۷. ۴. میثمی عراقی، محمود، دارالسلام، ص ۱۲ - ۱۱. ۵. همان، ص ۵۵۹. ۶. همان، ص ۷۴۲. ۷. همان، ص ۸۳۵. ۸. همان، صص ۸۳۷ - ۸۳۶. ۹. همان، ص ۵۱۲. ۱۰. همان، ص ۳۷. ۹. همان، ص ۸۷. ۱۰. همان، ص ۷۳۶. ۱۱. معلم، جواد، برکات حضرت ولی‌عصر، ص ۱۸۰ / ۳۹۳، ۴۶۶ - ۴۶۵. ۱۲. برای آگاهی می‌توان به کتاب «برکات ولی عصر (ع)» اثر «سید جواد معلم» که تمامی حکایت‌ها و داستان‌های «عبرتی الحسان» را استخراج و منتشر کرده، اشاره نمود. ۱۳. میثمی عراقی، همان، ص ۵۷۹ - ۵۷۸. ۱۴. همان، ص ۵۸۰ - ۵۷۹. ۱۵. همان، صص ۶۴۱ - ۶۴۰.

### شرحی بر تصویر منتشر شده منسوب به صاحب‌الزمان (ع)

مجتبی الساده مترجم: سید شاهپور حسینی در روزهای اخیر قطعه فیلمی ویدئویی حاوی تصویر شخصی عادی که در مراسم عزاداری

در کربلا شرکت کرده است، از طریق پست الکترونیکی (ایمیل)، بلوتوث و سایت‌های اینترنتی در میان محافل شیعیان منطقه خلیج فارس منتشر شده و گفته شد. که تصویر امام مهدی(ع) است. این مسئله شبهات و تردیدهایی را در مورد درستی یا نادرستی آن باعث شده است. از این جاست که ما ناگزیریم از برخی از حقیقت‌ها در مورد مسئله مهدویت آگاهی داشته باشیم و پس از آن می‌توانیم بر درستی یا نادرستی این تصویر حکم دهیم. ۱. روایت‌های زیادی وجود دارد که بر زبان آوردن نام واقعی امام مهدی(ع) را حرام دانسته و این خود به خاطر ترس از به (خطر افتادن جان) ایشان است. حال اگر نام بردن ایشان آنقدر حرمت دارد، پس بخش تصویر ایشان چگونه است و چه حکمی خواهد داشت؟ ۲. روایت‌های زیادی وجود دارد که مشخص کردن وقت و زمان ظهور امام مهدی(عج) را حرام دانسته و این هم به خاطر پیروزی و موفقیت انقلاب و یا جنبش مبارک ایشان در ابتدای ظهور است. زیرا در صورت آگاهی دشمنان از زمان ظهور امام(ع)، آنان برای از میان بردن ایشان در آغاز حرکتشان و پیش از آن که همراه یاران و اصحابشان قدرت لازم را به دست آورند، آماده خواهند شد. ۳. توانایی‌ها و امکاناتی که در اختیار امام است، قدرت پنهان و غائب بودن را بدون هیچ‌گونه نقطه ضعفی به ایشان می‌دهد و حکایت‌های دیدار با ایشان بزرگ‌ترین دلیل بر این مسئله است. ۴. روایت‌هایی که دیدن و مشاهده ایشان را در زمان غیبت، تحریم و تکذیب می‌کنند، بزرگ‌تر می‌کنند، بزرگ‌ترین دلیل بر این مسئله است و بهترین مصداق برای این که کسی بگوید ایشان را دیده است... و اگر معنی روایت‌ها، ادعای نائب یا سفیر بودن از جانب ایشان باشد... از این باب مشاهده امام تطابق می‌یابد. ۵. فراموش نکنیم که در زمان و پیش از ظهور پاک امام(ع) اشخاص زیادی وجود داشته و یا وجود خواهند داشت که ادعای مهدویت و مهدی بودن می‌کنند و روایت‌ها نیز در مورد این مسئله صراحتاً سخن گفته‌اند، سخن گفته‌اند، پس در این جا لازم است که از این مسئله هم غافل نباشیم. باید دانست که عشق و اشتیاق ما نسبت به صاحب‌الزمان - جان‌های ما فدای او باد - ما را و او می‌دارد که ایشان را در معرض خطر قرار ندهیم؛ و این مسئله چگونه خواهد بود زمانی که دشمنان به دنبال آن هستند که ایشان را از بین ببرند و ما با ساده لوحی خود آن‌ها را در این امر یاری دهیم. «شیخ علی کورانی» در کتاب عصر ظهور گفته است که سازمان اطلاعات آمریکا پرونده‌ای کامل در مورد صاحب‌الزمان(عج) دارد و این پرونده تنها چیزی که از امام کم دارد، عکس ایشان است. در این حال و به فرض این که این تصویر واقعی و درست باشد، آیا ما باید مانند کسانی که اخیراً، این تصاویر را منتشر کرده‌اند با سادگی تمام تصویر امام را به دشمنان ایشان بدهیم، یا آن را نزد خود نگهداریم؟ این مسئله چگونه خواهد بود اگر ما بدانیم که به دست آوردن تصویر و عکس ایشان غیر ممکن است، زیرا خداوند پاک و بلندمرتبه حفاظت و نگهداری از ایشان را در زمان غیبت به عهده گرفته است. در اینجا باید این سؤال را مطرح کرد که آیا این امکان وجود دارد که تصویر و عکس واقعی امام بدون رضایت ایشان به جایی نفوذ کند و رسیده شود؟ اگر پاسخ «خیر» باشد پس چرا این تصاویر منتشر شده و تحت چه عنوانی؟ و چرا این تصاویر در میان شیعیان اهل بیت(ع) گسترش یافته است؟! ما باید برای دریافتن حقیقت امور آگاهی و ادراک داشته باشیم و با عقل حوادث را بسنجیم نه با احساسات، پس واقعیت به دست آوردن تصویر امام(ع) امری سهل و آسان نیست، در غیر این صورت ما در مورد امکان واقعی یا غیر واقعی بودن این تصویر به شک می‌افتادیم. حال شما حکم کنید که آیا این تصاویر مربوط به ولی عصر(ع)، و امام زمان(عج) - که جان‌ها فدای او باد - است یا داستانی غیر واقعی و نادرست است؟ ما بیچارگانی هستیم که وقتمان را در جستجوی امام(ع) در خارج به هدر می‌دهیم در حالی که ایشان در دل هر انسان مؤمنی جای دارند.

### تکنولوژی خنثی نیست

گفت و گو با جری ماندر، جامعه‌شناس آمریکایی و صاحب نظر و محقق در موضوع تکنولوژی ما در محیط جهانی جدیدی زندگی می‌کنیم که همه چیز با تکنولوژی پیوند خورده است. تکنولوژی، تأثیراتی - بعضاً شگرف - بر انسان می‌گذارد و قادر است

در میان افراد و جامعه تغییراتی گوناگون ایجاد کند. برخلاف تصور رایج، تکنولوژی پدیده‌ای خنثی نیست، بلکه در شاکله خود واجد جهت‌گیری‌ها و اقتضائات فراوانی است. برای استفاده از یک تکنولوژی، باید قبلاً به مطالعه آثار و پی‌آمدهای آن پرداخت تا زیان‌های آن را به حداقل برسانیم. در همین زمینه با دکتر جری ماندر؛ جامعه‌شناس، صاحب‌نظر و محقق در موضوع تکنولوژی گفت‌وگویی انجام شده است که آن را تقدیم شما می‌کنیم. «مگاتکنولوژی» واژه‌ای است که اغلب در نوشته‌های شما دیده می‌شود، مفهوم آن چیست؟ من واژه «مگاتکنولوژی» را برای توصیف یک واقعیت و پدیده نوظهور به کار می‌برم که عبارت است از تکنولوژی که از ترکیب چند تکنولوژی گوناگون ایجاد شده است. به عنوان مثال، ما درباره کامپیوترها به گونه‌ای سخن می‌گوییم که گویا آن‌ها یک تکنولوژی واحد هستند، در حالی که در واقع، آن‌ها ترکیب شده از تکنولوژی‌های عدیده‌ای چون: برق، تلفن و مواد صنعتی گوناگون و ... هستند. بنابراین وقتی با کامپیوتر کار می‌کنیم، پای یک ارتباط یک به یک در میان نیست، بلکه ارتباط یک شخص با انواع گوناگونی از تکنولوژی‌ها است. ما در محیط جهانی جدیدی زندگی می‌کنیم که همه چیز با تکنولوژی پیوند خورده است و ما هر روز و هر دقیقه، در تعامل با آن هستیم؛ یا سوار بر یک ماشین یا درون اداره‌ای با انواع ماشین‌ها، یا متصل به کامپیوترها، یا در حال دیدن تلویزیون، یا در حال قدم زدن در یک خیابان که آن نیز محصول تکنولوژی است، هستیم. خلاصه این که ما در یک محیط و فضای کاملاً تکنولوژیک زندگی می‌کنیم. به نظر شما، این محیط و فضای چه تأثیراتی بر ما خواهد گذاشت؟ درست همان‌طور که حیوانات در تعامل و تأثیر و تأثر با محیط زندگی‌شان هستند، ما نیز در حال تعامل و شکل‌دهی و شکل‌پذیری با تکنولوژی‌های دور و برمان هستیم. در طبیعت، حیوانات با تطبیق خود با محیط و در کنش و واکنش با آن، رشد و پرورش پیدا می‌کنند و این دقیقاً همان چیزی است که در مورد انسان‌ها نیز اتفاق می‌افتد و ما انسان‌ها اکنون در حال شکل‌پذیری نو و اساسی در همراهی و تعامل با انواع ماشین‌ها و تکنولوژی‌های مدرن هستیم. سازش با تکنولوژی‌ها و پذیرفته شدن آن‌ها توسط ما، بدان مفهوم است که روند تأثیرپذیری از آن‌ها را پذیرفته‌ایم. در واقع، ما برای به کارگیری آن‌ها، چاره‌ای، جز آن‌که تا حدودی شبیه آن‌ها شویم، نداریم. مقصودتان از شبیه شدن به تکنولوژی چیست؟ به عنوان مثال، اگر شما قصد داشته باشید یک بازی کامپیوتری انجام دهید، باید چشم و دست‌تان را به سرعت و به طور هماهنگ حرکت دهید. هرچه ارتباط دست و چشمتان سریع‌تر و هماهنگ‌تر باشد، شما بازی بهتری انجام داده‌اید. بدین ترتیب، آنچه شما با چشم‌ها و دست‌هایتان انجام می‌دهید، به نوعی هماهنگ کردن خودتان با برنامه کامپیوتر است و از همین جاست که شما زنجیره‌ای از کنش و واکنش را با تکنولوژی کامپیوتر رقم زده‌اید و از همان لحظه که سیستم آگاهی و عصبی‌تان با کامپیوتر هماهنگ می‌شود، شما نیز تغییر یافته‌اید. این مطلب درباره هر تکنولوژی صادق است. مثلاً دیدن تلویزیون، به معنای دریافت تصاویری است که برای هدفی ویژه، خلق شده‌اند. با قبول و پذیرش این تصاویر، شما روند شبیه شدن به آن‌ها و تأثیرپذیری از آن‌ها را آغاز کرده‌اید و این نکته‌ای اساسی در امر آموزش است که هرگاه شما محیطی را می‌پذیرید، در همان حال، روند شکل‌پذیری از آن را آغاز کرده‌اید. بنابراین، با تماشای تلویزیون، شما در حال شکل‌پذیری بر اساس تصاویری هستید که به دقت، انتخاب و طراحی شده‌اند و بر این اساس، وارد یک روند و اسلوب بسیار مهاجم و تأثیرگذار شده‌اید. تلویزیون شما را غرق در تصاویر خودش می‌کند و به تجدید سازمان اندیشه و جهان‌بینی شما می‌پردازد. نکته‌ای که شما پیوسته بر آن تأکید می‌ورزید، این است که برخلاف پندار بسیاری از مردم، تکنولوژی خنثی نیست. شاید اگر از منظر استفاده و کاربرد صرفاً شخصی از تکنولوژی و به عنوان مثال کامپیوتر، به موضوع نگاه کنیم، خنثی به نظر برسد، اما اگر از یک منظر وسیع اجتماعی و سیاسی بنگریم، واقعاً درمی‌یابیم که تکنولوژی به شیوه‌هایی عمیق و گاه خطرناک، واقعیت ما را تغییر می‌دهد. ما نیازمندیم دریابیم که چگونه تکنولوژی بر کل سیستم زندگی و محیط ما تأثیر می‌گذارد. اگرچه ممکن است ما کامپیوترهایی داشته باشیم بسیار سودمند، یا تلویزیون‌هایی سرگرم‌کننده یا ماشین‌هایی که ما را سریعاً به مقصد برسانند، اما با این حال، این تکنولوژی‌ها، تأثیرات عمیقشان را بر محیط، جریان زندگی، شیوه اندیشیدنمان، درباره خود و

دیگران، نحوه تعامل ما با طبیعت و نیز بر چگونگی کاربرد انرژی در سیستم زندگی، بر جای می‌گذارند. همه این‌ها، دگرگونی‌های بنیادی هستند که در درون محیط زندگی ما، به عنوان یک ساختار و سیستم واحد، رخ می‌دهد. مسئله تنها این نیست که بگوییم ماشین‌ها عالی هستند؛ چون ما را سریعاً به جایی می‌رسانند؛ زیرا در همان حال، آهنگ زندگی را شتابناک می‌کنند، باعث بروز جنگ‌های متعددی بر سر نفت می‌شوند، مشکل وحشتناک اتلاف و اسراف منابع و انرژی را به وجود می‌آورند، مستلزم ایجاد جاده‌های آسفالت هستند و باعث تصادفات می‌شوند و... بنابراین، قبل از این که شما رأی به مطلوبیت ماشین بدهید، باید به یک گروه از پرسش‌های سیستماتیک و بنیادین، جواب بدهید و آن‌گاه به قضاوت بنشینید. این مسئله در مورد کامپیوتر، تلویزیون و اصولاً هر تکنولوژی دیگر نیز صادق است. شما برای این استدلال که تکنولوژی ذاتاً خوب یا بد نیست، بلکه بستگی به این دارد که چگونه از آن استفاده می‌کنیم، چه پاسخی دارید؟ بله، این از مشهورات مهم زمانه ماست و در عین حال یک اشتباه بسیار خطرناک. این ایده و توهم که تکنولوژی، خنثی و فاقد اقتضانات اجتماعی، سیاسی و زیست محیطی است، واقعاً خطرناک است. شما به انرژی هسته‌ای و انرژی خورشیدی که هر دو پدیده‌ای تکنولوژیک هستند بنگرید. هر دو صورتی از انرژی هستند اما با تأثیراتی کاملاً متفاوت بر نظام زندگی و محیط زیست. انرژی هسته‌ای ذاتاً متمرکز گراست و به دنبال خویش، مؤسسات صنعتی و نظامی متمرکزی را ایجاد می‌کند. اکنون هیچ کس نمی‌داند که با زباله‌های خطرناک اتمی که ۲۵۰ هزار سال در طبیعت باقی می‌ماند، چه باید کرد؟ اگر قرار باشد قضاوت ما درباره مثبت یا منفی بودن یک انرژی تنها از این زاویه باشد که چه کسی آن را مورد استفاده قرار می‌دهد، مثال این است که بگوییم اگر گروهی از مردم خیر جمع شده بودند و مدیریت صنعت انرژی هسته‌ای را بر عهده گرفته بودند، دیگر مشکلی به عنوان زباله‌های اتمی با عمر ۲۵۰ هزار ساله وجود نداشت! نه، این گونه مشکلات و پی آمدها، عموماً ذاتی تکنولوژی هستند و ربطی به این که آدم‌های خوب یا بد از آن‌ها استفاده کنند، ندارد. اما از آن طرف، انرژی خورشیدی، درست، نقطه مقابل است. این انرژی، ذاتاً محلی و غیر متمرکز است. هر کس به راحتی می‌تواند از این انرژی استفاده کند. انرژی خورشیدی گران نیست و آحاد جامعه بدون آن که نیازی به ایجاد شبکه سراسری برق و انرژی باشد، می‌توانند از آن استفاده کنند، بدون آن که آثاری منفی و زیانبار از خود بر جای گذارد. بعضی از افراد فکر می‌کنند که کامپیوترها ذاتاً محلی‌اند - به همان معنایی که شما در مد نظر دارید - زیرا آن‌ها، مؤسسات و مراکز قدرت محلی ایجاد می‌کنند و مردم را به شیوه‌هایی جدید با هم مرتبط می‌کنند. بله! اما این مثالی دیگر از خطایی است که تبدیل به یک دید رایج و مسلط می‌شود. افراد با کامپیوتر، مقاله‌شان و پیرایش می‌کنند، با دوستانشان و افراد همفکرشان را رابطه برقرار می‌کنند و... اما کامپیوتر این واقعیت را که مؤسسات، شرکت‌ها، دیوان‌سالاری تجاری، ارتش‌ها و دولت‌های متمرکز و مقتدر، قادر هستند همان کامپیوترها را برای ارتباطاتی بسیار بزرگ‌تر و به عنوان قدرتی بسیار عظیم‌تر مورد استفاده قرار دهند، تغییر نمی‌دهد. از همین رو، شبکه کامپیوتری اینترنت نمی‌تواند روند قطع درختان جنگل‌ها و یا سفته‌بازی جهانی را که بر سرنوشت کل جوامع تأثیر می‌گذارد، متوقف نماید. این تکنولوژی‌ها باید از تمامی ابعادشان مورد ارزیابی قرار بگیرند، نه فقط از یک بعد خاص. من با این نکته که کامپیوترها شما را قادر می‌سازند که کارتان را بهتر انجام دهید، مخالفتی ندارم، اما این یک توهم است اگر معتقد شویم که نوع استفاده ما از کامپیوتر می‌تواند به طریقی، معضل «سیستم متمرکز قدرت» را حل کند. در کتابتان با عنوان: در فقدان سرزمین مقدس، این موضوع را مطرح کرده‌اید که ما نیازمند آنیم که قبل از ایجاد و ساخت تکنولوژی‌ها، به طور جدی‌تر و منسجم‌تر، درباره تأثیرات آن‌ها به اندیشه و تأمل پردازیم. بلکه، اگر شما مقداری وقت و اندیشه صرف فهم توانایی‌ها و ظرفیت‌های تکنولوژی‌ها کنید و تمام جهت‌ها و مسیرهایی را که آن‌ها می‌توانند در آن قرار گیرند، ببینید، آن‌گاه مطالب فراوانی در این باره این که چگونه مورد استفاده قرار خواهند گرفت [و چه تبعاتی خواهند داشت] درخواهیم یافت. این یک ضرورت است که این نکات را قبل از استفاده از یک تکنولوژی، دریابیم تا حتی‌الامکان در مسیری که با آن موافق نیستیم، قرار نگیرد. البته مردم خواهند گفت: «ما چه می‌دانیم که یک تکنولوژی چگونه از آب در



خواهد آمد و چه نتایج خواهد داشت». موضوعی که در کتاب در فقدان سرزمین مقدس مورد بحث قرار گرفته، این است که ما می‌توانیم بفهمیم که نتایج کاربرد یک تکنولوژی چیست. ما می‌توانیم پیش‌بینی زیادی دربارهٔ تکنولوژی‌ها داشته باشیم. مرگ و حیات شرکت‌ها به این است که تا چه حد دقیق، می‌توانند کاربردها و منافع محصولاتشان را پیش‌بینی کنند. هیچ شرکتی مقدار زیادی از دلارهایش را برای ساخت یک تکنولوژی، بدون آن‌که قبلاً دربارهٔ هر گونه سود و زیان آن مطالعه کند، هزینه نخواهد کرد: آیا ممکن است معیوب شود؟ آیا نتایج وخیم کوچک یا بزرگی به بار نخواهد آورد؟ و... شرکت‌ها درصدد آنند که همه چیز را دربارهٔ تکنولوژی در دست ساختشان بدانند و به همین دلیل، مبالغ زیادی برای فهمیدن نتایجی که تکنولوژی‌ها به بار می‌آورند، هزینه می‌کنند و البته آنچه آن‌ها دربارهٔ تکنولوژی‌ها می‌گویند، جنبه‌های مثبت و فواید آن‌هاست و در مورد آن روی سکه و بعد زیان‌بار تکنولوژی‌ها، حرفی به میان نمی‌آورند. ما خود باید آن روی سکه را دریابیم، قبل از آن‌که تکنولوژی، بیش از حد بر ما مسلط شود. تصور کنید اگر هفتاد یا هشتاد سال قبل دربارهٔ تأثیرات اتومبیل، مطالعات و پیش‌بینی‌هایی انجام داده بودیم، وضعیت امروز آمریکا چقدر متفاوت می‌بود. هرگاه در ترافیک یک بزرگ‌راه لوس آنجلس گیر می‌افتم، در مورد آنچه که منافع پیشرفت‌های تکنیکی، خوانده می‌شود، دچار تردید می‌شوم. خوب این موضوع ثابت شده است که در دهه ی ۱۹۳۰ صنعت اتومبیل و صنعت نفت، تبانی کردند که سیستم حمل و نقل عمومی لوس آنجلس را - که سیستمی بسیار کارآمد بود - تخریب و نابود کنند. سیستم حمل و نقل سان‌فرانسیسکو نیز بسیار خوب بود. در این سیستم، از ترن‌هایی استفاده می‌شد که شما را خیلی سریع و راحت به اوکلند می‌رساند. اما ترن‌ها عمداً از دور خارج شدند. صنایع اتومبیل‌سازی و شرکت‌هایی نفتی، تبانی کردند که سیستم حمل و نقل راه‌آهن را متلاشی کرده و بزرگ‌راه‌ها را جایگزین آن کنند. اکنون مردم حیران‌اند که با این همه ماشین، چه کنند و در این باره می‌اندیشند که چگونه مجدداً راه‌آهن را برپا نمایند. یکی از جالب‌ترین فرازهای کتاب شما آن‌جاست که سفرتان را به «دهکدهٔ مکتزی» در شمال غربی کانادا - که با زنان سرخپوست دربارهٔ تأثیرات تلویزیون گفت‌وگو کرده‌اید - توضیح می‌دهید. لطفاً آن را برای ما بیان کنید. من از سوی سازمانی با عنوان «مجمع زنان بومی سرزمین‌های شمال غرب» که متشکل از زنان سرخپوست بود، دعوت شده بودم. «دهکدهٔ مکتزی» همان جایی بود که ماهوارهٔ اتمی روسیه چند سال قبل در آن‌جا سقوط کرد. آن روزها همه نگران بودند که این ماهواره در لندن و نیویورک سقوط کند، اما در سرزمینی پوشیده از یخ در کانادا سقوط کرد. من هم به همین منطقه دعوت شده بودم و روزی که به آن‌جا رسیدم، دمای آن ۴۰ درجه زیر صفر بود. در منطقهٔ مکتزی ۲۲ گروه بومی وجود داشت که در یک پهنهٔ گسترده پخش و ساکن شده بودند. آنان همچنان دارای یک اقتصاد سنتی و موفق مبتنی بر شکار و ماهی‌گیری بودند و به طور اشتراکی در خانه‌های چوبی زندگی می‌کردند. من به آن‌جا دعوت شده بودم، چون به تازگی پای تلویزیون به آن‌جا باز شده بود. «مجمع زنان بومی» مشاهده کرده بودند که تغییرات تکان‌دهنده‌ای در گروه‌های بومی‌ای که تلویزیون در میان آن‌ها رسوخ کرده بود، رخ داده بود. مردان، دیگر اغلب، در شرایط یخ‌بندان برای ماهی‌گیری از خانه خارج نمی‌شدند. همچنین دیگر از حیوانات، مراقبت‌های لازم به عمل نمی‌آمد. از تمایل کودکان به بازی‌های سنتی و بومی بیرون از خانه، کاسته شده بود و کم‌کم تقاضاهایی نو پیدا کرده بودند. مثلاً بهانهٔ اتومبیل‌سواری می‌گرفتند، با وجود آن‌که در آن‌جا اساساً جاده‌ای وجود نداشت! دیگر، همسایه‌ها به طور دسته‌جمعی برای گشت و گذار از خانه بیرون نمی‌زدند و با هم به پخت و پز خوردن نمی‌پرداختند و کارهای گروهی، کم‌تر می‌کردند. خلاصه آن‌که زندگی جمعی آن‌ها دچار تغییرات ناگهانی شده بود. مهم‌ترین چیزی که آن‌ها به من گفتند، از بین رفتن سنت قصه‌گویی بود. رسم آن‌ها بر این بود که شب‌ها، پیرمردها، کودکان و جوانان فامیل را در اتاقی گرد می‌آوردند و برای آن‌ها قصه‌های سنتی و داستانی‌هایی از گذشته‌شان می‌گفتند. با شنیدن این قصه‌ها، کودکان و جوانان با هویت و تاریخ و نقاط درخشان گذشته‌شان آشنا می‌شدند و چگونه زندگی کردن در آن محیط سخت را می‌آموختند؛ داستان‌هایی که آن‌ها را به ریشه‌هایشان پیوند می‌داد. همچنین بیرون زدن پیران و جوانان با یکدیگر نیز به نوبهٔ خود



بسیار مهم بود. موجی از محبت و دوستی بین بزرگ و کوچک وجود داشت و کوچک‌ترها به ارتباط و تعلق‌شان با پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها افتخار می‌کردند، اما همه این‌ها با ورود تلویزیون، دچار آسیب و تخریب شده بود. سنت قصه‌گویی اکنون دیگر جایی نداشت و خانواده‌ها - اعم از کوچک و بزرگ - ساکت دور هم جمع می‌شدند و به تماشای «سریال دالاس» می‌پرداختند. در این سریال، گروهی از سفیدپوستان، اطراف استخری گرد آمده و به نوشیدن شراب مارتینی و دسیسه‌چینی علیه یکدیگر مشغول‌اند و... سریال دالاس چه جذابیتی برای آن‌ها می‌تواند داشته باشد؟ انسان‌ها ذاتاً به گونه‌ای خلق شده‌اند که نسبت به هر چیز نویی توجه نشان می‌دهند. این مسئله تا زمانه ما امتداد دارد. وقتی که در جنگل‌ها زندگی می‌کردیم، به اطلاعاتی که از راه حواسمان دریافت می‌کردیم، وابسته بودیم و به هر چیز جدیدی که در محیطمان ظاهر می‌شد، توجه می‌کردیم. اما در شرایط کنونی، دیگر این یک حیوان نیست که پشت بوته‌ای پنهان شده باشد بلکه یک تکنولوژی تمام‌عیار است که بر شعور ما تأثیر می‌گذارد و بسیار مشکل است که ما به گونه‌ای ذاتی، خود را تغییر دهیم تا در برابر تغییرات تکنولوژیک از خود محافظت نماییم. ما انسان‌ها ذاتاً به آنچه می‌بینیم، اعتقاد پیدا می‌کنیم. ساختار وجودی ما به گونه‌ای است که دیدن مساوی است با اعتقاد پیدا کردن. اگر ما پرندگانمان در حال پرواز و مهاجرت به سمت جنوب بینیم، معتقد می‌شویم که برای ادامه زندگی‌شان، به طرف جنوب پرواز می‌کنند. امروز ما از جنگل بیرون آمده و در شهر زندگی می‌کنیم و شدیداً وابسته به اطلاعاتی هستیم که [از طریق رسانه‌ها] به ما ارائه می‌شود. وقتی ما تصاویری را در تلویزیون می‌بینیم، نمی‌دانیم که چگونه می‌توان به آن‌ها اعتقاد پیدا نکرد. تلویزیون بسیار قدرتمند و گیرا است. بله، البته آن‌ها سریال دالاس را می‌بینند، سریالی که کاملاً با فرهنگ آن‌ها بیگانه است. وقتی که آن‌ها به تماشای تلویزیون می‌نشینند، قهراً می‌خواهند چیزهایی را ببینند که متفاوت از فرهنگ اجتماعی سرخ‌پوستی است که دور هم جمع شده‌اند و تلویزیون این امکان را برای آن‌ها فراهم می‌کند. تلویزیون یک وسیله رؤیایی است. برای من جالب بود که شما را زنان دعوت کرده بودند، نه مردان. من دلیلش را به درستی نمی‌دانم، اما حدس می‌زنم بدان دلیل باشد که چون زنان حافظان خانواده هستند، نگران فروپاشی آن شده‌اند. درباره روابط شخصی‌تان با تکنولوژی برای من توضیح دهید، آیا شما اتومبیل دارید؟ من تعداد زیادی از تکنولوژی‌های مدرن را دارم. غیرممکن است که امروز کسی در میدان فعالیت حضور داشته باشد اما ارتباطی با تکنولوژی نداشته باشد. شما اتومبیل دارید؟ ماندر: بله دارم! کامپیوتر چگونه؟ نه، از کامپیوتر استفاده نمی‌کنم. احساس من این است که کامپیوترها واقعاً به طور جدی، شیوه اندیشیدن ما را تغییر می‌دهند. کامپیوترها بسیار سریع‌تر و بدتر از هر تکنولوژی دیگر، در حال دگرگون کردن دنیا هستند. از این رو، واقعاً مایلم از کامپیوتر فاصله بگیرم. از سوی دیگر، این یک تناقض است؛ زیرا من نویسنده هستم و هر مطلبی را که می‌نویسم نهایتاً برای انتشار، وارد کامپیوتر می‌شود. اتومبیلی که سوار آن می‌شوم، حاوی کامپیوتر است. میکروفون‌هایی که الان در مقابل آن‌ها در حال گفت‌وگو هستیم، کامپیوتر دارند. اداره‌ای که من در آن کار می‌کنم مملو از کامپیوتر است بنابراین گریزی از کامپیوتر نیست. شما تلویزیون دارید؟! گویا شما می‌خواهید به نوعی ریاکاری من را اثبات کنید. ببینید شما کتابی نوشته‌اید با عنوان چهار دلیل برای حذف تلویزیون اما با این حال در خانه تان تلویزیون دارید؟ من در این باره کنجکاو شدم. این مطلب، آن قدر هم مهم نیست. من هم اکنون پشت دو میکروفون نشسته‌ام و در حال گفت‌وگوی رادیویی هستم. من گاهی برای سخنرانی با هواپیما سفر می‌کنم. کفشی که به پای من است، مصنوع ماشین است. در خانه، من از لامپ و ابزار خانگی برقی استفاده می‌کنم. [اکنون دیگر گریزی از این تکنولوژی‌ها وجود ندارد] مهم آن است که هر کسی رابطه‌ای را با تکنولوژی برقرار کند که بتواند تشخیص دهد چه چیزی مهم و ضروری و چه چیزی غیرضروری است. از این که در این گفت‌وگو شرکت کردید، متشکرم. من در برنامه‌های رادیویی شرکت می‌کنم. رادیو چند مزیت دارد: رسانه‌ای کم‌هزینه‌تر و غیرمتمرکزتر است و قدرت تخیل و تفکر شنوندگان را فعال نگه می‌دارد، اما با این حال به عنوان یک رسانه گروهی، هم‌چنان مشکلات خاص خود را دارد. آن چه ضروری است مردم انجام دهند، این است که آن‌ها به چه تکنولوژی‌هایی نیاز دارند؟ چرا نیاز دارند؟ و کوشش

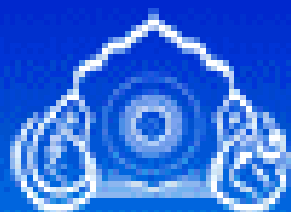
کنند تا حد امکان با آن کنار بیایند. [و بی‌جهت آن‌ها را گسترش ندهند] من می‌توانستم بروم در مزرعه‌ای و با گاوان نر کار کنم؛ اما مطمئن نیستم برای من، این کار سودمند باشد. من باید ضرورت‌هایی را تشخیص دهم، در متن جامعه کثونی بمانم و ایده‌هایم را تبلیغ و منتشر کنم. همه ما در وضعیت خطیری زندگی می‌کنیم و باید بهترین کاری را که هر یک می‌توانیم، انجام دهیم. پی‌نوشت:

منبع: ۱۶/۹/۱۳۸۲ www.frictionmagazine.com

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۵۲۰۲۶۰۱۰۸۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل:





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

